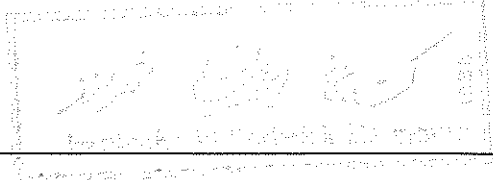


20.2.95



بار دیگر مسئله بازگشت

مبارزه برای بازگشت بی قید و شرط پناهندگان سیاسی، با مبارزه علیه استبداد و ارتجاع حاکم و برای آزادی گره خورده است...

صفحه ۱۱

اطلاعیه ۱۸۰ تن از زندانیان

سیاسی سابق ایران

درباره مرگ نابهنگام علی اکبر سعیدی سیرجانی

صفحه ۱۰

نامه روابط عمومی سازمان کارگران

انقلابی ایران (راه کارگر)

و

یک پاسخ و چند نکته

صفحه ۱۹

خلق، آگاهی، اسلحه (شیلی)

صفحه ۲۱

کنگره ۴۹ «کنگره ملی

آفریقای جنوبی»

صفحه ۲۴

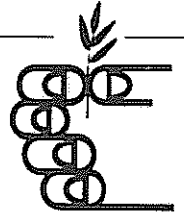
مکزیک در اوج بی ثباتی
اقتصادی

صفحه ۲۵

اتحاد کار

ارگان مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

دی ۱۳۷۳ * شماره ۱۰ * سال اول



سالگرد انقلاب بهمن و

جنبش سیاهکل گرامی باد

بحران اقتصادی - اجتماعی رژیم اسلامی و چشم انداز اوضاع سیاسی

تشدید دعوای حکومتگران، مقابلا، دامنه بحران اقتصادی و اجتماعی را گسترش داده و آشفتگی اوضاع را شدت بخشیده است. عوارض و پیامدهای بیسابقه این بحران، که بیش از همه بر دوش کارگران و زحمتکشان و دیگر اقشار محروم میهن ما سنگینی می کند، چشم انداز تیره ای را در برابر اکثریت عظیم جامعه ترسیم کرده است...

صفحه ۳

* سازمان دمکراتیک یا حزبی سیاسی

تجربه نشان داده است که برخورد سکتاریستی و بسته با حرکت دموکراتیک نتیجه ای جز نابودی آن نداشته است...

صفحه ۱۲

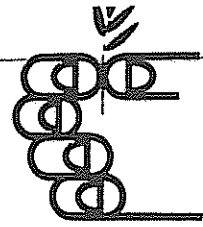
* ملاحظاتی درباره اتحاد نیروهای چپ کارگری

پراکندگی موجود نیروهای چپ علت بحران و انفعال جنبش چپ نیست، بلکه محصول آنست و تلاش برای غلبه بر این پراکندگی نیز با تلاش برای پراکندگی برای خروج از بحران و پاسخگوئی به مساله «چه باید کرد» گره خورده است. برگزاری نشست، انتشار بولتن مشترک و... برای دامن زدن به بحث شفاهی و کتبی بین نیروهای چپ، البته ضروری و مفید است ولی برای آنکه تلاشها و انرژیها بهدر نرود، باید بحثها حول گرهگاههای اصلی متمرکز شود...

صفحه ۱۵



دیدگاه



ماه بهمن و دور خداد مهم

ماه بهمن، در تاریخ معاصر ایران، ماه حوادث مهم تاریخی است. در این ماه رخدادهایی به وقوع پیوسته است که از برجستگی خاصی برخوردارند، تأثیرات تاریخی و ردپای عمیقی در زندگی و حیات مردم کشور ما برجای گذاشته‌اند. از میان این همه، مهم‌ترین رخداد قیام بهمن ماه ۵۷ است. قیامی که نقطه اوج مبارزات مردم کشور ما علیه رژیم پهلوی و سرفصل تغییرات مهمی در جامعه ما بود. رخداد مهم دیگر، ۱۹ بهمن سالروز حماسه سیاهکل، و روز اعلام حضور جنبش فدائی است. جنبشی که سرنوشت مقطع خاصی از تاریخ چپ ایران را رقم زده است و جایگاه ویژه‌ای در تاریخ تحولات سیاسی جامعه ما دارد.

برجستگی قیام بهمن‌ماه، از آن روست که این قیام در تاریخ معاصر کشور ما، اوج بزرگترین جنبش توده‌ای در برهه خاصی بوده است که در آن، رژیم حاکم دیگر قادر به حفظ و ادامه حیات خود از طریق توسل به شیوه‌های سرکوب و زندان و کشتار نبود و نیاز به تحول بر هیچ کس پوشیده نبود. خواست آزادی و عدالت اجتماعی به خواست همگانی کارگران و زحمتکشان کشور ما تبدیل شده بود و نیروی تغییر و تحول در تمامی عرصه‌های اجتماعی و سیاسی را به صحنه مبارزات اجتماعی کشانده بود. به همین اعتبار نیز قیام ۲۲ بهمن اوج فراگیرترین جنبش مردمی در تاریخ کشور ما بود.

قیام بهمن ماه، در سرنوشت رژیم پهلوی، پیروز شد، اما دستاوردهای آن از همان فردای قیام مورد یورش حاکمیت جدید قرار گرفت. حاکمیتی که به شیوه دیگر و با توجهات جدید پا در جای پای رژیم گذشته می‌گذاشت و با بهره‌برداری از باورهای مذهبی مردم، مصمم به استقرار حکومت سیاه دیگری بود. هنوز مردم با شور و شوقی وصف‌ناپذیر از یادگانی به یادگان دیگر، یورش می‌بردند، همبستگی عظیم خود را در مشارکت همه جانبه برای مقابله با هرگونه مقاومت نیروهای رژیم واژگون شده، به نمایش می‌گذاشتند، آزادی را امر تثبیت‌شده و دستاورد همگانی خود میدانستند که حاکمان جدید، در تدارک تسخیر ارکان قدرت دولتی و اعلام این یا آن ممنوعیت و محدودیت جدید بودند. هنوز شامگاه ۲۲ بهمن فرانسیده بود که دستگاه سانسور رژیم در رادیو و تلویزیون

گذارد، چپی که در دفاع از منافع کارگران و زحمتکشان هیچ مانعی را غیرقابل عبور نمی‌پنداشت.

گروه کوچک سیاهکل، اگرچه بدنبال بسیج گسترده رژیم پهلوی نتوانست مدت زیادی دوام آورد و در نتیجه ۱۳ تن از آنها به اسارت درآمدند و ۲ تن دیگر، در مبارزه جان باختند، اما اراده سیاهکل، در باقیمانده سازماندهندگان سیاهکل پایرجای ماند. سرکوب خشن، اعدام‌ها، دستگیری‌ها و بسیج همگانی نیروهای سرکوب، نتوانست اراده سیاهکل را از حرکت بازدارد. جنبشی که با سیاهکل آغاز شده بود به سرعت به گرایش عمومی در چپ ایران مبدل شد. بذر سیاهکل بارور شد و جنبش فدائی را در ادامه راه سیاهکل به جریان تعیین کننده در حیات چپ ایران فراویانند.

پرچم سیاهکل، اعلام مبارزه بی‌امان با حکومت ترور و خفقان و سرکوب بود. حکومتی که سنگ بنای اصلی حاکمیتش را درهم شکستن و محو جنبش‌های اجتماعی و سیاسی کشور ما، تشکیل میداد و بر این همه مباحثات می‌ورزید. کوچک‌ترین تحرک حتی بی‌آزارترین مخالفینش را به شدیدترین وجه درهم می‌کوبید و قدرت خود را خلل ناپذیر می‌دانست. سیاهکل عزم برای ایجاد خلل در این قدرت و نویددهنده تعیین تکلیف با آن بود.

آرمانهای سیاهکل، در دو عرصه به واقعیت پیوست:

اول این که: قیام علیه یک رژیم ددمنش و پلیسی مثل دیکتاتوری شاه در ابعاد کوچک آن در سیاهکل، هشت سال بعد، جزو حلقه اولین حوادث منجر به قیام بزرگ توده‌ها در ۲۲ بهمن ۵۷ گردید و خواست فدائیان در سرنوشت رژیم، به خواست میلیونها نفر از مردم کشورمان گره خورد.

دوم، با وزیدن اولین نسیم آزادی در کشور، جنبش فدائی در نتیجه تداوم راه سیاهکل به نیروی عظیم توده‌ای مبدل شدند، نیروئی که از پتانسیل عظیمی در تأثیرگذاری بر حوادث اجتماعی برخوردار بود.

تسخیر شده توسط مردم، حاضر و آماده بود. با این وجود، حاصل قیام بهمن برای مردم کشور، نه رژیم تازه به قدرت رسیده، که تجربه بدست آوردن آزادی و اراده برای برقراری عدالت اجتماعی، و مبارزه برای همه اینها و مهم‌تر از همه امکان‌پذیری غلبه بر دشمن تاین دندان مسلح و سرکوبگر بود. قیام ۲۲ بهمن، نقطه اوج انقلاب مردم و درعین حال بیان روح حاکم بر آن بود. به همین دلیل نیز از همان فردای پیروزی شیرین، طعم تلخ عقب‌نشینی را گام‌به‌گام چشید و طولی نکشید که با سرنیزه سرکوب مواجه گشت، انقلابی که گام به گام در مصاف برای حفظ دستاوردهای قیام، از پای درآمد. ۲۲ بهمن، یک حادثه منحصر به فرد، در نوع خود، در تاریخ کشور ماست. هیچکدام از قیام‌های مردمی و جنبش‌های فراگیر توده‌ای، گستردگی، فراگیری و قدرت عمل ۲۲ بهمن ۵۷ را نداشته‌اند. اهمیت این رخداد، اما، نه تنها در فراگیری عظیم، بلکه در این واقعیت نهفته است که اهداف چنین قیام بزرگی، هنوز هم اهداف جنبش مردم کشور ما و در سرنوشت مطالبات آنهاست.

رخداد مهم دیگر، در بهمن‌ماه، سالروز جنبش سیاهکل، سالروز اعلام حضور جنبش فدائی در ۱۹ بهمن‌ماه ۴۹ است. حادثه ۱۹ بهمن ماه، خودبخود یک حادثه بزرگ نبود. حمله یک گروه چریکی کوچک به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل و خلع سلاح آن بود. اما خود همین حادثه کوچک، به سرعت واکنش گسترده رژیم پهلوی را برانگیخت و نظر همه مردم را متوجه خود ساخت. در عین حال این رخداد فقط یک حادثه کوچک نبود، بلکه نوک تیز کوه اقداماتی بود که از سالها پیش برای پی‌ریزی سازماندهی جدیدی برای مبارزه با رژیم پهلوی در جریان بود. مبارزه ای که از یک طرف در تلاش بود با انحرافات گذشته مرزبندی نماید، از سوی دیگر سنت‌های جدیدی را برای ادامه کاری مبارزاتی و بنیانگذاری جنبش جدیدی برای متشکل ساختن مردم و تداوم مبارزه، ایجاد نماید.

رخداد سیاهکل، در واقع اعلام حضور بر قدرت جریانی بود که قصد داشت با اراده خود و با تمام آنچه که در توان دارد، راه جدیدی را در مبارزه علیه ستم و بیعدالتی و بی‌حقوقی سیاسی باز کند. نیروئی که مصمم بود چپ جدیدی را بنیان

با گسترش مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی سالگرد انقلاب بهمن

راگرامی می‌داریم

بحران اقتصادی - اجتماعی رژیم اسلامی و چشم انداز اوضاع سیاسی

جویای کار را نداشته است، امروز ناتوان‌تر از همیشه گرفتار رکود نیز گشته است. یک دهه پیش از این که هنوز کهنگی و فرسودگی بنیان صنعتی کشور به حد امروز نرسیده بود، سالانه حدود ۷ میلیارد دلار منابع ارزی جهت تغذیه مواد اولیه و کالاهای واسطه نیاز داشت. امروزه، با افزایش هزینه‌های اداری و نظامی رژیم از یکسو و کاهش درآمدهای نفتی از سوی دیگر، نیاز ارزی صنایع موجود تامین نمی‌شود، سرمایه‌گذارهای ضروری انجام نمی‌گیرد و رکود و تعطیلی ابعاد وسیعتری پیدا می‌کند. تلاش‌های رژیم به منظور بالا بردن صادرات نفت خام برای دستیابی به منابع ارزی افزونتر، در وضعیت حاکم بر بازار و اقتصاد جهانی و موقعیت «اویک» نتوانسته است تغییر قابل ملاحظه‌ای به وجود آورد، و هر جا هم که (به دلیل شرایط خاص بین‌المللی) گشایشی در درآمدهای نفتی پیدا شده، در چاه ویل هزینه‌های تسلیحاتی و حیف‌ومیل‌های دستگاه‌های حکومتی بلعیده شده است. امروز، بیش از گذشته، چرخهای اقتصاد را کد کشور محتاج دلارهای نفتی است.

حذف سوبسیدهای ارزاق عمومی، افزایش سرسام‌آور بهای کالاها و خدمات دولتی، کاهش شدید هزینه‌های خدمات عمومی و تامین اجتماعی، به ویژه بولی کردن بخشی از خدمات آموزشی، بهداشتی و...، که از جمله سیاستهای جاری دولت رفسنجانی بوده و هست، برپایه شاخص‌های آماری موجود و واقعیت‌های ملموس، محرومیت بیسابقه‌ای را برای وسیعترین اقشار مردم به بار آورده و به تبعیض و نابرابری‌های اجتماعی شدیداً دامن زده است. آمارهای دولتی، صرفنظر از خانوارهای کارگری و زحمتکش و اقشار کارمندی، تعداد «آسیب پذیر»ها را (طبق تعاریف مرسوم بانک جهانی) ۶ میلیون نفر برآورد کرده‌اند. با احتساب همه خانوارهای کم‌درآمد و محروم، در واقع، تعداد آسیب‌دیدگان سیاستهای رژیم به بیش از ۵۰ میلیون نفر بالغ می‌گردد. ناتوانی رژیم در تامین نیازهای اولیه جامعه، و از جمله در زمینه تامین اشتغال، تغذیه کافی و مسکن و فراتر از آن سرباز زدن رژیم از پاسخگویی به احتیاجات عمومی و فراهم کردن خدمات اجتماعی، در حالی که بخش بزرگی از منابع و ثروتهای جامعه را در دست خود قبضه کرده

کارگران و زحمتکشان و دیگر اقشار محروم میهن ما سنگینی می‌کند، چشم‌انداز تیره‌ای را در برابر اکثریت عظیم جامعه ترسیم کرده است.

عوارض بحران

نوسانات جاری بازار ارزها و افزایش نرخ دلار تا مرز ۳۰۰ تومان در هفته‌های اخیر، تنها دلالتان و یا صرافان چهارراه استانبول تهران را به جنب و جوش نمی‌آورد و فقط تراز بازرگانی خارجی کشور را متاثر نمی‌سازد. در وضعیت امروز، سیر صعودی نرخ ارز بلافاصله در بهای قند، چای، روغن، برنج و... بازتاب می‌یابد: هر افزایشی در قیمت دلار به معنای موج تازه‌ای از کمبود و گرانی مایحتاج عمومی است، و هر موج جدیدی از تورم قیمت‌ها جهش دیگری در بهای دلار به دنبال می‌آورد... چنین وضعیتی نه بمعنای اتصال و ادغام کامل اقتصاد ایران در اقتصاد سرمایه‌داری جهانی، و نه صرفاً ناشی از آنست. این وضع، ضمن این که نابسامانی‌های ساختار اقتصادی را منعکس می‌سازد. مولود اجرای سیاستهای «تعدیل اقتصادی» رژیم است که در نیمه راه عقیم مانده است. این وضعیت، در عین حال، آبشخور منافع ویژه دسته‌ای از دلالتان و سرمایه‌داران بزرگ و شرکای حکومتی آنهاست که در جهت ایجاد و حفظ آن کوشیده و می‌کوشند. سیاست «یکسان سازی» نرخ ارز که از ابتدای سال ۷۲، همراه با تبلیغات عوامفریبانه گسترده‌ای پیاده شد، در همان نخستین سال با ناکامی روبرو گردید. در حال حاضر، عملاً سیستم چندترخی جارست، و رقابت و کشمکش بر سر دلارهای موجود نه فقط در بازار بلکه در بندوبست‌های گرداندگان بانک مرکزی و سایر بانکهای دولتی و یادستگاه‌های اقتصادی شدیداً جریان دارد.

کساد و رکودی که اکنون سومین سال خود را پشت سر می‌گذارد، بخشهای عمده‌ای از اقتصاد کشور را دربرگرفته است. پیش از هر چیز، نمود بارز آن در صنایع بزرگ کشور به چشم می‌خورد که بلافاصله موجهای دیگری از اخراج و بیکار کردن کارگران شاغل را پدید آورده است. معضل بیکاری، به عنوان یکی از عوارض عمده بحران جاری، ابعاد دهشتناکی یافته است. شالوده تولیدی ضعیف و وابسته اقتصاد ایران، که در شرایط «عادی» نیز هیچگاه ظرفیت جذب و اشتغال انبوه جوانان

رفسنجانی در مصاحبه تلویزیونی اخیر خود (۴ دیماه) مدعی شد که «آن مقدار چیزی را که از کشور می‌دانم اگر دیگران هم می‌دانستند آنها هم مانند من امیدوار و شاداب بودند و بسیاری از منفی‌خوانی‌هایی که هرکس از زاویه دید خود مطرح می‌کند، مطرح نمی‌شد... من مشخص صحبت می‌کنم و می‌گویم شما مشکل را کجا می‌بینید، بن‌بست را کجا می‌بینید و چه دلیلی دارد که منفی‌خوانی می‌کنید. در تمام زمینه‌ها کشور در یک مسیر قابل قبولی حرکت می‌کند...».

جدا از لفاظی‌ها و عوامفریبی‌های مرسوم ملایان، شنیدن چنین ادعائی، جمله معروف برتولت برشت را به خاطر می‌آورد که: «آن کس که حقیقت را نمی‌داند نادان است، اما کسی که حقیقت را می‌داند و آنرا انکار می‌کند تبهکار است. رفسنجانی، در راس دستگاه دولتی رژیم اسلامی، کسی نیست که از واقعیت‌های جاری بیخبر بماند، چرا که در همین مصاحبه وی شرح کشفی از چگونگی اختصاص اوقات روزانه خود به خواندن «گزارش‌ها» و «بولتن‌ها» و گوش دادن به «رادیوهای بیگانه» و... را ارائه می‌دهد. انکار واقعیات، بلکه سعی در وارونه جلوه دادن آنها، نمونه بارز دیگری از تبهکاری رفسنجانی و همدستان اوست و همین امر، به نوبه خود، اوج درماندگی آنها را برملا می‌سازد.

اما واقعیت آنست که نه فقط بر اساس مشاهدات و تجربیات روزمره توده‌های مردم، بلکه حتی برپایه بسیاری از گزارش‌های رسمی و مندرجات مطبوعات حکومتی نیز، بحران بیسابقه‌ای که «در تمام زمینه‌ها» جامعه را در بر گرفته، روزبه روز، گسترش می‌یابد. حتی کسانی که به یمن ترور و سرکوبگری دهشتناک این رژیم و به برکت سیاستهای ویرانگر آن بر خر مراد سوارند و در عرصه چپاولگری می‌رانند، نسبت به آینده و ناپایداری این بساط بسیار نگران و در برابر واکنش‌های حق طلبانه توده‌ها سخت بیسازگند. درماندگی حکومت در مقابله با این بحران فراگیر و شکست سیاستهای آن در سالهای گذشته، بر تضادهای درونی و کشمکش‌های گروهی آن هرچه بیشتر دامن زده است. تشدید دعوای حکومتگران، متقابلاً، دامنه بحران اقتصادی و اجتماعی را گسترش داده و آشفتنگی اوضاع را شدت بخشیده است. عوارض و پیامدهای بیسابقه این بحران، که بیش از همه بر دوش

سرفگون باد رژیم جمهوری اسلامی

است، انبوهی از توده‌ها را به فقر و محرومیتی محکوم ساخته که در چند دهه گذشته در جامعه ما سابقه نداشته است.

پیامدهای ویرانگر سیاستها و طرحهای رژیم اسلامی در عرصه‌های مختلف، وخامت فزاینده اوضاع در همه زمینه‌ها، بهره‌کشی، زورگویی و اجحاف، تبعیض و ریاکاری و فساد که ویژگی‌های مشخص و مشترک عملکرد آن را تشکیل می‌دهند، بحران عمیقی را در جامعه دامن زده است که تأثیرات آن تقریباً در همه جوانب حیات اجتماعی نمایان و آشکار است: روستاهایی که از تامین تولید و معاش ساکنان خود هرچه بیشتر در مانده‌اند و انبوه مهاجران را روانه شهرهای بزرگ می‌سازند، شهرهایی که توان و ظرفیت تامین اشتغال و مسکن و خدمات اولیه شهری را ندارند و بخش بزرگی از نیروهای کار و فعالیت را به حاشیه می‌رانند، مناطق وسیعی از این سرزمین که تدریجاً به ویرانه‌ها و بیابانهای بی‌آب و علفی بدل می‌گردند و مراکزی از جمعیت متراکم که روزبه‌روز آلوده‌تر و فرسوده‌تر می‌شوند، میلیونها نفر از جوانانی که جز آینده‌ای تیره‌وتر در برابر خود نمی‌بینند و اعتیاد و فساد و بزهکاری‌های اجتماعی که، در چنین وضعیتی از فقر و محرومیت و نابرابری، هر رزوی گروهی از آنان را در کام خود می‌کشد،... بی‌اطمینانی نسبت به آینده، بلاتکلیفی، یاس و نومیدی محصول ناگزیر این شرایط تحمیلی و طاقت‌فرساست که گروه‌های وسیعی از مردم را تحت‌تأثیر خود قرار می‌دهد. رژیمی که هیچ پروایی جز حفظ بساط حکمرانی خود ندارد طبیعتاً از چنین حالتی برای ادامه حاکمیت خویش بهره می‌جوید. اما اعتراض و طغیان علیه این دستگاه جور و چپاولگری هم واکنش دیگری از توده‌هاست، چنان که در سالهای اخیر، در موارد متعدد و جاهای مختلف، شاهد آن بوده‌ایم.

اعتراض و حرکت گسترده توده‌ها در این سالها، نه فقط به تشدید اختلافات درون حکومتیان منجر شده، بلکه حتی چگونگی بقا و ثبات این حکومت را نیز برای گردانندگان آن در معرض سوال جدی قرار داده است، به ویژه برای رژیمی که به واسطه ماهیتش، خود نیز هیچوقت ثبات خودش را به طور واقعی باور نداشته است. شدت‌گیری اختلافات درونی، در این جا، دیگر صرفاً ناشی از دعوای همیشگی بر سر تقسیم و تصاحب دلارهای نفتی و ثروتهای کلان نیست، در این حالت، مسئله فقط این نیست که کاهش درآمدهای حاصل از نفت و یا بروز اختلافات شدید در روند انباشت سرمایه‌ها، رقابت و کشمکش میان دستجات مختلف سرمایه‌داران خصوصی و دولتی را حادتر می‌کند. بالا گرفتن دعوای باندهای حکومتی تنها مربوط به تصاحب مناصب عمده سیاسی و موقعیت‌های ویژه تصمیم‌گیری و یا فقط ناشی از تغییر در توازن و صفتبندی درونی نیروهای آن نیست. همه این اختلافات و تضادها، که در شرایط (معمولی) هم کم‌وبیش جریان دارد، هنگامی که مجموعه رژیم در پی

طغیان و حرکت گسترده توده‌ها، از «پائین» مورد تعرض جدی واقع می‌شود، به یک بحران تمام عیار سیاسی برای این رژیم، به یک بحران حکومتی، گسترش می‌یابد، بحرانی که چگونگی ثبات و بقای رژیم مسئله و محور اصلی آن را تشکیل می‌دهد. در این حالت، دیگر اتخاذ این یا آن سیاست اقتصادی یا اجتماعی، و نحوه پیشبرد آن، و یا حتی ترتیب تقسیم و توزیع موقعیت‌های سیاسی و اقتصادی نیست که موضوع اصلی منازعه سردمداران حکومتی است، بلکه اساساً چگونگی مقابله با تهدید از «پائین» و چگونگی تامین بقا و ثبات رژیم در برابر طغیان توده‌هاست که کلیت رژیم را، از بالا تا پائین، در بحران عمیقی فرو می‌برد. اعتراضات و اعتصابات وسیع جاشیه‌نشینان و محرومان و زحمتکشان طی سه سال اخیر، هرچند که طبق معمول با سرکوب وحشیانه قساوت‌آمیز رژیم اسلامی روبرو گردیده و اگرچه غالباً به دلیل خودانگیختگی و پراکندگی‌اش نتوانسته است به یک حرکت سراسری و مستمر گسترش یابد، اما بحران رژیم حاکم را به طور بیسابقه‌ای تعمیق داده است.

بحران حاکمیت

بحران پرهامنه‌ای که بعد از شکست در جنگ و انباشته شدن ویرانی‌ها و نابسامانی‌ها در تمامی عرصه‌ها گریبانگیر حکومت اسلامی شده بود، بعد از مرگ خمینی ابعاد تازه‌ای یافت. در آن هنگام جانشینان خمینی کوشیدند که بازویندها و توافق‌های درونی، به نحوی میراث سیاسی و مذهبی امام‌شان را بین خود تقسیم کرده و با حفظ نشانه‌های بیرونی هم‌رانی و همکاری، نمایی از ثبات و تداوم رژیم را عرضه بدارند. به طوری که حتی برخی ناظران داخلی و خارجی را دچار این توهم ساختند که بر رقابت‌ها و اختلافاتشان به سرعت فائق آمده و با تامین استمرار رژیم، بر اوضاع مسلط شده‌اند، میراث خمینی را در میان میراث داران تقسیم کرده و جفت رفسنجانی- خامنه‌ای را هم بر راس دستگاه حکومتی نشانده‌اند و... لکن از همان زمان هم تا حدود زیادی آشکار بود که چنین دستگاهی که جفت‌بست‌های آن بر پایه مصلحت‌های موردی و توافق‌های مقطعی ساخته شده است، پایدار نبوده و اختلالات داخلی آن بزودی بروز خواهد کرد. و این، از دیدگاه بسیاری از مردم، نه تنها به این دلیل بود که طبق گفته حکمت‌آمیز سعدی، دو پادشاه در یک اقلیم نمی‌گنجند،... بلکه فراتر از آن، به دلیل آن که تناقض‌هایی که ریشه در ماهیت این رژیم دارند، باردیگر در مقیاسی وسیعتر خود را نمایان خواهند ساخت.

جفت خامنه‌ای - رفسنجانی چند صباحی را با توافق و سازش روی پاره‌ای از سیاستها و خطمشی‌های رژیم سپری کردند. از جمله این توافقات، تصویب و اجرای برنامه اقتصادی اول در جهت بازسازی سرمایه‌داری وابسته بود که به طور عمده در قالب سیاستهای مرسوم به «تعديل اقتصادی» تا حدودی پیاده

شده است. همدستی و همدانستی دیگر جناحهای مربوط به این جفت، طرد و کنار زدن گروهی از سردمداران و عوامل عمده رژیم از دارودسته حزب‌اللهی آن بود، که این نیز به تدریج و به ویژه با انتخابات مجلس چهارم رژیم در سال ۱۳۷۱ به انجام رسید. لکن همراه با پیشبرد این سیاستهای مشترک، رقابت و اختلافات میان جناح‌های عمده غالب هم گسترش یافته و هر کدام از آنها، از راس تا ذیل دستگاه حکومتی، در تلاش برای تقویت و تمرکز نیروها و عناصر وابسته به جناح خود بوده‌اند. در یک طرف، دارودسته رفسنجانی قرار دارد که با تحلیل رفتن هرچه بیشتر پایگاه توده‌ای رژیم، در صدد جلب و جذب گروه‌هایی از تکنوکرات‌ها و بوروکرات‌ها و برخی اقشار مرفه بوده و در این راستا به حرکتها و نمایش‌هایی دست یازیده است. در طرف دیگر، دارودسته خامنه‌ای و «رسالتی»‌هاست که عمدتاً گروهی از سرمایه‌داران و دلالان عمده بازار و بخشی از ملایان حکومتی در قم و تهران و جاهای دیگر را دربر گرفته، و برآن بوده است که با اتکا بیشتر بر اعتقادات مذهبی و مناسبات سنتی و با استفاده از اهرم‌های حکومتی، بخشی از باقیمانده پایگاه رژیم را تحت سیطره خود قرار دهد. در همین حال، هر دو جناح، با تضعیف بیشتر موقعیت اجتماعی‌شان در داخل، در آن زمان در پی یافتن تکیه‌گاه بیشتری در خارج بوده‌اند، اگرچه این امر، امروزه، به یکی از اختلافات حاد آنها تبدیل شده است.

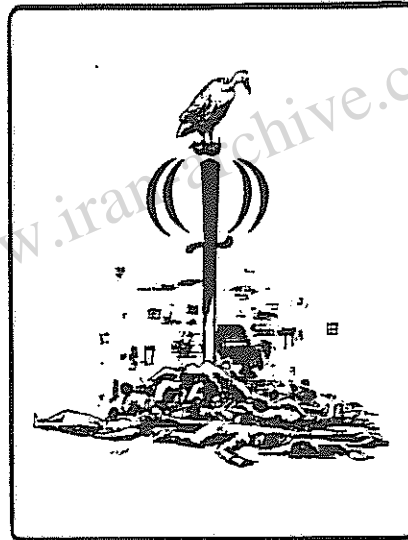
هرچند که تلاشهای رفسنجانی برای تثبیت موقعیت فردی خویش به عنوان رئیس جمهوری «مقتدر»، موجبات نگرانی برای خامنه‌ای و دسته وی فراهم می‌آورد و اگرچه شگردهای «شاه‌گونه» رفسنجانی برای جلب نظر اقشار خاص و یا تلاشهای تبلیغاتی آن در عرصه خارجی، به هیچ‌وجه خوشایند شرکای وی در جناح مقابل نبود، اما برای بیرون راندن رقیبای حزب‌اللهی و برای پیاده کردن سیاستها و برنامه‌های مشترک، خواه‌ناخواه، ناگزیر به حمایت از دولت وی بوده‌اند. چنان که در نمایش انتخابات سال ۱۳۷۲ نیز برای انتخاب مجدد رفسنجانی به ریاست جمهوری رژیم در پشت سر وی قرار گرفتند. ولی در همین معرکه انتخاباتی هم، برخلاف دوره قبلی، حمایت جناح خامنه‌ای و «رسالتی»‌ها، بی‌قید و شرط و همه‌جانبه نبود. به طوری که مثلاً با فرستادن چهره منفوری چون احمد توکلی به میدان «مبارزه» انتخاباتی، تلاش کردند حدود یک چهارم آرای شرکت‌کنندگان را به نام وی به ثبت برسانند و اولین ضربه سخت را بر «اعتبار» و «حیثیت» درونی و بیرونی رفسنجانی وارد آورند.

هنوز نخستین سال دومین (و آخرین؟) دوره ریاست جمهوری رفسنجانی به پایان نرسیده بود که شایعات و زمزمه‌های مربوط به جانشینی وی در میان محافل حکومتی رواج یافت. رواج این گونه حرفها و بحثها که حالا هم‌چنان ادامه دارد در حالی که ظاهراً

طرح مجدد مسئله مرجعیت، و تلاشها و نمایش‌های گروهی از ملایان و گردانندگان حکومتی، مخصوصاً «جامعه روحانیت مبارز تهران» و «جامعه مدرسین حوزه علمیه قم» برای جا انداختن مرجعیت تقلید خامنه‌ای، و چسباندن دوباره این عنوان به عنوان «رهبری» در قالب «ولایت مطلقه فقیه»، نتوانسته است — نمی‌تواند تغییر اساسی در مسئله و محور اصلی بحران حاکمیت وجود آورد. هرچند که مرجع تقلید ساختن خامنه‌ای می‌تواند سبب تقویت موقعیت فردی خود وی و تمرکز اختیارات افزون‌تر در دست او و همچنین تقویت بیشتر جناح وی در برابر جناح رفسنجانی شود، اما همین مسئله در عمل و موقعیت مجموعه رژیم را نسبت به سابق ضعیف‌تر و شکننده‌تر می‌سازد. تلفیق و ادغام هرچه بیشتر دین و دولت و تعیین مرجع مصلحتی و تحمیلی، همان سنت‌های مذهبی مورد ادعای سردمداران حکومتی را هم به مضحک‌های تبدیل ساخته و باقیمانده اعتبار مذهبی را هم شدیداً خدشه‌دار می‌کند. مرجع شدن خامنه‌ای، شعارهای توده‌های مردم به جان آمده در زنجان، مشهد، قزوین، تبریز و ... را که «مرگ بر خامنه‌ای» و «مرگ بر حکومت آخوندها» را فریاد زدند، نه تنها هیچ تخفیفی نمی‌دهد بلکه همین شعارها را عملاً متوجه کلیت و تمامیت بنیان سیاسی — مذهبی رژیم می‌سازد.

دارودسته خامنه‌ای با تضعیف و یا به سازش کشاندن رقیبان و همدستانان، در صدد آن هستند که در قالب هیاهوی «مبارزه با استکبار» و یا «مقابله با تهاجم فرهنگی» سیاستهای سرکوبگرانه خود را شدت بخشیده و به خیال خود، از بروز وقوع اعتراضات توده‌ای در میان کارگران، زحمتکشان، حاشیه‌نشینان، دانشجویان، معلمان و روشنفکران و نویسندگان جلوگیری کنند. تقویت این دسته از سیاستها و اقدامات رژیم در سالها و مخصوصاً ماههای اخیر رواج بیشتری یافته است. تصویب مجدد و تحکیم دوباره قانون مربوط به سرکوب تظاهرات مردم و به گلوله بستن تظاهرکنندگان (در آبانماه گذشته)، طرح و تشدید مجدد «قانون مجازات اسلامی» که در مجلس رژیم بتازگی مطرح گردیده، تصویب قانون مربوط به برچیدن آنتن‌های ماهواره‌ای، تعطیل کردن گروه دیگری از نشریات غیردولتی، راه اندازی و تقویت «گشت»های جدید، و ... همگی این هدف رژیم اسلامی را در جهت تیز کردن تیغ سرکوب تعقیب می‌کند. لکن این نیز آشکار است که بنابه تجربه عملکرد خود این رژیم، تقویت هرچه وسیعتر دستگاهها و سیاستهای سرکوبگر به هیچ‌وجه نتوانسته است و نمی‌تواند نهایتاً مانع از عصیان و بلندشدن صدای اعتراض توده‌های مردم و نیروهای آگاه و پیشرو گردد. انباشته شدن نابسامانی‌ها در همه عرصه‌ها و شدت‌گیری بحران درونی حاکمیت، بنیان آن را هرچه بیشتر سست‌تر می‌سازد. ناتوانی و درماندگی در پیشبرد پاره‌ای از سیاستها و طرحها که در چهارچوب همین

سرلوحه اصلی خطمشی‌های این جناح برای حفظ موجودیت رژیم بود. اما جناح رفسنجانی، ضمن آن که در سرکوب بیرحمانه هرگونه صدای اعتراض و حق‌طلبی با رقیبان و همدستان حکومتی‌اش همراهی کامل داشته و دارد، بر آن بوده است که برای نجات رژیم و تخفیف تناقض‌ها و بحرانهایی گریبانگیر آن، به پیاده کردن سیاستهای جاری کماکان ادامه دهد و از این راه پایگاه دیگری را برای خود دست‌وپا کند و در غیاب حمایت داخلی، حامیانی را در خارج و مخصوصاً در کشورهای غربی به دست آورده و تکیه‌گاهی در آنجا برای ادامه حیات خود جستجو نماید. این خط مشی همانطور که در تجارب سالهای اخیر نیز مشهود است، مستلزم بهبود و گسترش روابط با غرب، پیشبرد تدریجی خمینی‌زدایی در برخی عرصه‌ها، تشویق به بازگشت گروهی از سرمایه‌داران و متخصصان خارج از کشور و در پیش گرفتن اغماض و تحمل در برابر فعالیتها و کردار مردم در برخی از زمینه‌های معین هنری و فرهنگی بود، تا شاید از این راه ثبات و بقای بیشتری را برای حکومتی مذهبی که در تضاد عریان با واقعیت‌های اجتماعی امروز قرار دارد،



فراهم آورد. اما چنان که آشکار است، این خطمشی در برابر فشارها و تهاجمات جناح مقابل از یکطرف و ناتوانی طراحان و مدافعان آن در اجرای آن از طرف دیگر، با شکست کامل در همه عرصه‌ها روبرو گردیده، و رفسنجانی و جناح وی را به تسلیم و سازش هرچه بیشتر در برابر دسته مقابل کشانده است. وی که تا چند ماه پیش مرتباً تکرار می‌کرد که «گرانی جز اهداف (برنامه) است» (در ارتباط با حذف سوسیدها و بالا بردن بهای کالاها و خدمات دولتی)، اخیراً ناگزیر شده است که سردستگی جریان جدید «مبارزه با گرانفروشی» را برعهده بگیرد! واضح است که این هیاهوی مبارزه با گرانی هم عملاً به هیچ بهبود در گذران زندگی اکثر مردم نخواهد انجامید، ولی تکرار این قبیل شعارها، دهن‌کجی آشکار به همان شعارهای قبلی دولت اوست که تحت لوای «تعدیل اقتصادی» همه جا را پرکرده بودند.

پیش از دو سال به برگزاری انتخابات دور بعدی ریاست جمهوری باقیست علاوه بر این که به طور واقعی بیانگر موقعیت تضعیف شده رفسنجانی است، گویای شکردهای جناح مقابل برای تقلیل «اعتبار» و اقتدار وی و جناح وی نیز هست.

طی دو سال اخیر، در بستر بحران فزاینده اقتصادی و اجتماعی جاری، ضربات سخت دیگری نیز بر رفسنجانی و دارودسته او وارد آمده است. برکنار کردن خاتمی، وزیر ارشاد اسلامی سابق رژیم (که سیاستهای به اصطلاح فرهنگی دولت را معلق ساخت) و مخالفت مجلس با تأیید نوریخس به عنوان وزیر امور اقتصادی و دارایی (که نشانه بارز دیگری از شکست و بی‌اعتباری سیاستهای اقتصادی آن بود) و کنار گذاشتن برادر رفسنجانی از ریاست دستگاه تبلیغاتی رژیم، در بهمن‌ماه سال گذشته، نمونه‌های مشخصی از این گونه ضربات بر شخص رفسنجانی و جناح وی بوده است. تغییر قابل ملاحظه در بودجه پیشنهادی دولت برای سال ۷۳، به تعویق انداختن «برنامه پنجساله دوم»، استیضاح وزیر معادن، درخواست «تعقیب قضائی» عادل رئیس پیشین بانک مرکزی توسط دستجاتی از عوامل رژیم، بازداشت چند روزه یکی از معاونان سابق بانک مرکزی در آذرماه امسال، و ... نشانه‌های بارز دیگر از تهاجم جناح خامنه‌ای و عقب نشینی و تضعیف بیشتر موقعیت کنونی رفسنجانی است.

لکن در کنار و به‌مراه این رقابتها و کشمکش‌ها، آنچه که بحران درونی حاکمیت را بیش از پیش عمیق‌تر و حادثه‌ساخته، حرکت‌های وسیع اعتراضی مردم در دوره اخیر بوده که از طغیان توده‌های مردم کارد به استخوان رسیده، در بهار سال ۱۳۷۱ در مشهد و شهرهای دیگر آغاز گردیده و بعداً هم در مقاطع مختلف در جاهای دیگر و به اشکال دیگر بروز کرده است. این حرکات، به نحو بارزی، موجب بروز تردید و شکاف جدی در میان گردانندگان حکومتی راجع به چگونگی پیشبرد سیاستهای رژیم و به ویژه سیاست «تعدیل اقتصادی» گردیده، و فراتر از آن مسئله چگونگی حفظ ثبات و بقای رژیم را برای آنها حادثه‌ساخته است. در برخورد با این گونه حرکات توده‌ای، خامنه‌ای و «رسالتی»ها با احساس خطر بیشتر درباره آینده حکومت‌شان، تاخیر و تعویق بیشتر در اجرای سیاستهای جاری را جایز شمرده و در تقلا جمع‌وجور کردن باقیمانده هواداران و مزدبگیران رژیم برآمدند. بر این اساس باردیگر، با شدت تمامتر، بر طبل «مقابله با تهاجم فرهنگی» کوبیده و عوامل بسیجی و مزدور خود را زیر عنوان «گردان‌های عاشورا» و «ضابطین قوه قضائیه» برای ایجاد رعب و وحشت افزون‌تر و خاموش کردن صدای اعتراض مردم روانه خیابانها کردند. یکبار دیگر بازگشت به «اسلام فقاهتی» و «تقویت روحانیت» و یا «مبارزه با منکرات» را علم کرده موج تازه‌ای از تحجرگرایی و خفقان به راه انداختند. اینها

ضمن آن که، بنابه ماهیت همین رژیم و سوابق عملکرد آن طی ۱۶ سال گذشته، احتمال برخوردهای خصمانه و خونین آشکار برای کنار زدن «حذف فیزیکی» رقیبان و شرکای حکومتی هم منتفی نیست. به فرض آن که تباہی و سازشی برای تحقق شق ثالث هم به سهولت انجام پذیرفته و بر مبنای آن تقسیم و سهمیه بندی تازه‌ای از منافع و موقعیت‌ها، صورت بگیرد، به هیچ وجه به معنای تقویت موقعیت رژیم، چه در داخل و چه در خارج، نخواهد بود. حفظ این ائتلاف و سازش در بالا، تضادها و تناقض‌های اساسی و ماهوی این رژیم را ابداً مرتفع نخواهد کرد. نمائی از «وحدت» برای عرضه بیرونی فراهم گشته ولی اختلالات داخلی خواهد جو شید و فراتر از اینها، اعتراض و مبارزه مردم علیه موجودیت رژیم گسترش خواهد یافت.

مبارزه برای سرنگونی رژیم

ساخت و پاخت «بالایی»ها برای حفظ و بقای حکومت هرچه باشد، این نکته اساسی از سالها پیش به نحو عریان و آشکاری خود را نشان داده است که هر حرکت گسترده و انبوه از «پائین» در بسیاری از موارد محاسبات حکومتگران را برهم زده و خواهد زد.

اما در کنار آن، این نکته مهم نیز کاملاً آشکار و مبرهن است که پراکندگی نیروهای اپوزیسیون انقلابی و ترقیخواه و دموکراتیک، پراکندگی حرکت‌های مردم نبود یک آلت‌رئوتیو انقلابی فعال و موثر که بتواند بر نومیدها و سرخوردگی‌های اقشار زیادی از توده‌های مردم فائق آمده و امید تغییر و تحول در مسیر آزادی و عدالت را در میان وسیعترین اقشار مردمی ایجاد و تقویت نماید، تاکنون از تاثیرگذاری کامل اعتراضات و تظاهرات وسیع توده‌ها و اتصال و پیوند آنها به همدیگر جلوگیری، و به نوبه خود دوام و بقای سلطه شوم این رژیم ضد مردمی و ضد انسانی را کمک کرده است. گسترش مبارزه برای سرنگونی این رژیم و فشرده کردن صفوف نیروهای آزادیخواه و انقلابی، به ویژه در میان نیروهایی که به سوسیالیسم می‌اندیشند و برای رهایی اجتماعی می‌رزمند، ضرورت اجتناب‌ناپذیر امروز است.

مبارزه با هرگونه توهم پراکنی پیرامون «استحاله» این رژیم و یا «رفرم»های موعود آن، و مقابله با هر نوع توهم‌آفرینی در مورد برقراری «آشتی» میان ملت و دولت، به هر بهانه و دستاویزی که عنوان گردد، در این مقطع از مبارزه از اهمیت خاصی برخوردار است. در همین رابطه، بایستی چهره و ماهیت جریانات و عناصری که تحت عناوین گوناگون، مبارزه برای سرنگونی و براندازی رژیم را رد کرده و عملاً به حفظ و بقای سایه شوم این رژیم بر سرزمین ما کمک می‌کنند، هرچه بیشتر افشا کرده و در برابر آن قاطعانه موضعگیری می‌شود. واقعیت تلخ و عریان اینست که هرچه بیشتر از عمر این رژیم بگذرد، وضعیت تیره‌وتارتری در انتظار مردم میهن خواهد بود.

اما آشکار است که در اینجا فقط مسئله شخص رفسنجانی در میان نیست. گذشته از این که وی یکی از مسئولان اصلی و گردانندگان عمده این رژیم از آغاز استقرار آن تاکنون بوده و هست، او سردمدار و نماینده یکی از جناح‌های اصلی این حکومت بوده و در حال حاضر جریان‌های سیاسی و اقتصادی را که در برگیرنده گروهی از بوروکراتها و مدیران دولتی و دسته‌ای از سرمایه‌داران و تکنوکراتها و برخی اقشار مذهبی لیبرال است، هدایت می‌کند. حذف رفسنجانی و دولت وی که مستقیماً با منافع و موقعیت این دسته از اقشار و افراد و جیره‌بگیران آنها برخورد می‌کند، قطعاً با مقاومت اینان روبرو گشته و خواهد گشت. جناح غالب با وجود تقویت موقعیت و جذب عده‌ای از تکنوکراتها به زیر بال و پر خویش، در موقعیت فعلی به تنهایی و به سهولت قادر به اداره همین دستگاه‌های اداری و خدماتی و تولیدی در همین وضعیت نابسامان و در هم ریخته موجود نیز نخواهد بود. با توجه به این نکات، در صورت ادامه روند کنونی (و در صورتی که هنوز بساط این رژیم بر جای بماند)، حالات مختلفی با احتمالات گوناگون می‌تواند پیش آید:

اولاً حذف کامل رفسنجانی و دارودسته وی، که می‌تواند مزایایی برای جناح خامنه‌ای در برداشته باشد، ولی مسلماً مجموعه رژیم را تضعیف خواهد کرد.

ثانیاً حفظ رفسنجانی و جناح وی، با تغییر قانون اساسی رژیم، و با حفظ ائتلاف کنونی درون رژیم و کاهش اختیارات وی و گرفتن برخی دیگر از پست‌ها و موقعیت‌های کلیدی سیاسی و اقتصادی (وزارتخانه‌های خارجه، نفت و بانک مرکزی و برخی بنیادها و نهادهای حکومتی دیگر) از آن جناح، و ادامه وضعیت کنونی با تناقضات و کشمکش‌های افزون‌تر. چنین حالتی، در شرایط کنونی، مورد دفاع دسته‌ای از طرفداران و وابستگان جناح رفسنجانی است.

ثالثاً تلاش برای برقراری حالت میانی، یعنی کنار رفتن شخص رفسنجانی و تعیین فرد دیگری به توافق و تباہی دو جناح به عنوان رئیس جمهوری، و تقسیم وزارتخانه‌ها و دستگاه‌ها و نهادهای حکومتی بر اساس توازن قوای موجود و بر مبنای حفظ ائتلاف. در چنین حالتی هرچند که ظاهراً نیازی به تغییر قانون اساسی نخواهد بود، ولی عملاً نهاد ریاست جمهوری موقعیت و اقتدار خود را (طبق قانون فعلی) از دست داده و هرچه بیشتر زیر سلطه «رهبری» رژیم قرار گرفته و مثل دوره سابق، بیشتر به یک مقام تشریفاتی مبدل خواهد شد. دارودسته «رسالتی»ها غالباً به دنبال تحقق این «راه حل» بوده و برای آن تلاش می‌کنند. در محافل حکومتی هم، از همین حالا، نامزدهایی برای جانشینی رفسنجانی در این مسند، مانند ولایتی، ناطق نوری و غیره مطرح است. به نظر می‌رسد که جدا از شرایط و موقعیت‌های غیرمنتظره، احتمال سازش و توافق دستجات عمده حکومتی در مورد این حالت بیشتر از موارد دیگر است.

نظام بتواند اندکی اختلالات و تناقضات درونی آنرا تخفیف دهد، آسیب‌پذیری آن را بیش از پیش عیان می‌کند. هرچه بیشتر رژیم حاکم با پیشبرد سیاستهای کنونی‌اش در جهت حفظ و بقای خود تقلا می‌کند، هرچه سریعتر سایه شوم و عمر خودش را کوتاهتر می‌گرداند، و این بن‌بست کامل این رژیم است.

حفظ یا حذف رفسنجانی؟

به دنبال تغییراتی که در توازن و صاف‌بندی نیروهای درون حکومتی در دوره اخیر صورت گرفته، موقعیت آتی خود رفسنجانی، و همچنین جناح وابسته به وی، نیز بیش از پیش مطرح شده و می‌شود. عده‌ای از اطرافیان و طرفداران وی، از چندی قبل، موضوع تغییر قانون اساسی برای فراهم کردن امکان انتخاب مجدد رفسنجانی (برای سومین دوره) ریاست جمهوری را عنوان داشته‌اند. این موضوع، مورد مخالفت آشکار برخی از عناصر و محافل جناح غالب، از جمله ناطق نوری و روزنامه کیهان (که کاملاً تحت کنترل شخصی خامنه‌ای است) قرار گرفته است. رفسنجانی در مصاحبه تلویزیونی اخیرش، در همین رابطه، با اشاره به این که قانون اساسی «نه به عنوان یک فرد باید اصلاح شود و نه خود من شخصاً تمایل دارم که این مسئولیت اجرایی سنگین را خیلی طولانی‌تر از این انجام بدهم» عدم تمایل خود را ابراز داشت. اما در عین حال اضافه نمود که «اگر بناسد اصلاح شود، در جای خودش اصلاح بشود». هرچند که روند تاکنونی تغییرات سیاسی درون رژیم در جهت تضعیف بیشتر رفسنجانی و دسته وی بود، و در چشم‌انداز آتی هم ادامه روند در همان جهت از احتمال بیشتری برخوردار است، اما نباید نادیده گرفت که در فاصله دو سال آینده تحولات دیگری در داخل، و از جمله تداوم و توسعه حرکت‌های مردمی، و یا در منطقه می‌تواند پیش آید که این روند و مجموعه ساخت رژیم را تحت تاثیر جدی قرار دهد. بعلاوه انتخابات دوره بعدی مجلس رژیم (در سال ۷۴) نیز در پیش است که چگونگی برگزاری و نتایج آن نیز در همین رابطه حتماً موثر خواهد بود.

با در نظر گرفتن روند گذشته، حذف رفسنجانی از ریاست جمهوری می‌تواند منافع و امتیازات ویژه‌ای برای جناح رقیب فراهم آورد: کنار رفتن رقیب شخصی خود خامنه‌ای از بالاترین منصب دولتی رژیم، طبعاً موقعیت فردی او را می‌تواند تقویت کند. برکناری رفسنجانی همچنین می‌تواند راه را برای تصاحب مناصب و موقعیت‌های عمده سیاسی و اقتصادی دیگری برای رقیبان «رسالتی» هموارتر کند. علاوه بر اینها، رژیم حاکم می‌تواند رفسنجانی و دولت وی را به عنوان تنها مسئول اصلی نابسامانی‌ها و بحران کنونی قلمداد کرده و برای نجات خود و مجموعه رژیم از این مخمصه، او را سپر بلای خود سازد. انتقادات و حرف‌های زیادی هم در این رابطه، از هم اکنون در محافل جناح غالب و بویژه در خود روزنامه «رسالت» مطرح است.

اخبار کوتاه

بر لیست دراز ممنوعه‌ها، آنتن ماهواره هم اضافه شد

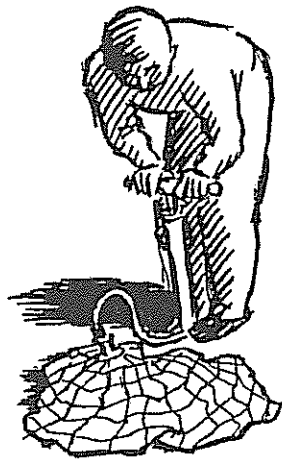
فرمانده نیروهای انتظامی طی مصاحبه‌ای ضمن گزارشی از فعالیت‌های خود و سازمان مربوطه، به رجزخوانی راجع به تواناایشان در مبارزه علیه آنتن ماهواره پرداخت و گفت: نیروهای انتظامی آمادگی جمع‌آوری آنتن‌ها را دارند، ولی ما از مردم می‌خواهیم خودشان نسبت به جمع‌آوری آنها اقدام نمایند. رژیم اسلامی، نیروی سرکوب خود را به حرکت درمی‌آورد تا مانع از استفاده مردم از امواج ماهواره و در واقع مانع از شنیدن و دیدن آنچه که مردم خود دوست دارند بشود. لیست ممنوعه درازتر و گرفتاری رژیم و نیروهای سرکوبش بیشتر میشود، بویژه آنکه تعداد «مجرمین» در این مورد از موارد «جرم»، انبوه است.

رژیم اسلامی، در حل مسائل اجتماعی متعدد، نیروهای نظامی و انتظامی را روانه کرده و از طریق توپ و تشر و ضرب و زور سعی به رفع و رجوع امور به سیاقی که می‌اندیشد، میکند. رژیم آخوندی، از پوشاک مردم، فروشگاهها، خوردوخوراک و آشامیدن، عروسی و عزا، تا فکر و اندیشه و بالاخره بزهکاری‌های اجتماعی نظیر قاچاق و دزدی و... را از راه سرکوب و «قضا» چاره‌جویی می‌کند. از این طریق، تعداد «مجرمین»، درصدد بالایی از جمعیت را تشکیل می‌دهد. نگاهی به اخبار صفحه حوادث، ارقام دهها هزار نفری از مرتکبین گرانفروشی که پرونده دارند و جرائم درشت دیگر با تعداد بالای «مجرمین» حاکی از نقش مقدم و حضور بلافصل نیروهای سرکوب و دستگاه قضایی برای «حل» مسائل اجتماعی است. بی‌حاصلی این روشهای قرون وسطایی آنچنان آشکار گشته که حتی یزدی رئیس دستگاه قضایی رژیم اسلامی را وامی‌دارد که اعتراف کند که زندان و جریمه تنها راه حل قاچاق نیست، باید ایجاد اشتغال شود. اما رژیم ناتوانتر از آنست که بتواند برای آنچه خود جرم می‌شناسد، راهی جز سرکوب پیدا کند.

خبرگزاری جمهوری اسلامی می‌خواهد روزنامه‌های بسه نام «ایران» درآورد، و «مهدی نصیری» مدیر مسئول سابق روزنامه کیهان، که بارخودش را از هر لحاظ در آنجا بسته است، درصدد انتشار هفته‌نامه‌ای با عنوان «صبح» است. پیش از اینها هم، «حسن روحانی» نایب رئیس مجلس رژیم اعلام کرده است که می‌خواهد روزنامه «اخبار» را درآورد.

بایگانی و آرشیو زندان قصر کامپیوتری شده است. معاونت سازمان زندانها اعلام داشت که سوابق یک میلیون و چهارصد هزار زندانی در این کامپیوتر نگهداری می‌شود. او گفت: در بعضی از استانها ضمن ثبت سوابق زندانیان در لحظه ورود عکس رنگی و اثر انگشت وی در کامپیوتر ثبت می‌شود.

دو ماه پس از تحریم واردات کالاهای تایوانی از سوی ایران، تایوان، اعمال تعرفه‌های ترجیحی برای کالاهای صادراتی ایران را اعلام کرد. ایران خواستار تعرفه‌های ترجیحی بر صادرات برنز خام به تایوان بود. بنابه اطلاع معاونت امور بین‌الملل وزارت امور اقتصادی و دارایی، ارزش صادرات غیرنفتی ایران به تایوان از ۷/۶ میلیون دلار در سال ۷۱ به ۱۵/۸ میلیون دلار در سال ۷۲ افزایش یافت در حالیکه واردات ایران از تایوان در همین مدت از ۱۴۷۵ میلیون دلار به ۱۱۸/۱ میلیون دلار کاهش یافت.



را ۶ میلیون نفر اعلام داشتند! معاون وزارت بهداشت و درمان رژیم که پیرامون تصویب و اجرای قانون «نظام بیمه» حرف می‌زد، گفت که با اجرای این قانون «۲۴ میلیون روستایی، ۶ میلیون آسیب‌پذیر، ۶ میلیون کارمند دولت، ۳ میلیون نفر از پرسنل نیروهای انتظامی و ۱۵ میلیون کارگر..... بیمه خواهند شد».

در تهران شایع شده است که رژیم جمهوری اسلامی به نقل و انتقال وسیع نیروهای نظامی در جزایر تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی دست زده است. از طرف دیگر، اعلام تشکیل «دادگاه‌های عمومی و انقلاب» طبق ترتیبات جدید دستگاه قضایی رژیم در جزیره ابوموسی، در اواسط آذرماه گذشته، با واکنش شیخ نشین‌های جنوب خلیج فارس روبرو شده و از طرف «جامعه عرب» هم مورد اعتراض واقع شد.

اخیرا شعاع‌نویسی علیه «بدحجابی» در برخی نقاط تهران بیشتر شده است. مثلا بر دیواره یک ایستگاه اتوبوس، در خیابان انقلاب روبروی دانشگاه تهران، به ابعاد حدودا ۷۵ در ۳ متر، نوشته شده است: «قال رسول الله: هرگاه زنی مویش را بریزد اگر به شوهر این زن بگوئیم دیوث، اشکالی ندارد!» از سوی دیگر، شرکت واحد هم به علت این که در روی بدنه اتوبوس‌ها تبلیغ یک ریش‌تراش برقی چسبانده شده است از جانب «بسیجی‌ها» و «امت حزب‌الله» مورد انتقاد شدید قرار گرفته است.

در حالی که ماههای اخیر پروانه انتشار تعدادی از نشریات غیردولتی، توسط وزارت ارشاد اسلامی لغو گردیده و تعداد افزونتری از این دسته نشریات نیز به دلیل فشارهای اقتصادی، کمبود کاغذ و..... تعطیل شده و یا در آستانه توقف انتشار قرار گرفته‌اند، عناصر و عوامل دستگاه حکومتی درصدد راه‌اندازی روزنامه‌ها و مجلات دیگری در جهت تامین منافع و تحکیم موقعیت دسته‌های خودشان در درون صف بندی‌های رژیم اسلامی هستند. «وردی نژاد» مدیر عامل

با آغاز فصل سرما، مثل هر سال، مسئله کمبود و نابسامانی شدید در توزیع نفت و گرانی آن در «بازار آزاد»، بازهم مشکلات فراوانی را برای بسیاری از خانوارها، خصوصا افراد محروم و کم‌درآمد، ایجاد کرده است. با آن که قیمت رسمی نفت سفید از قرار هر لیتر ۱۵ ریال در شعب توزیع و ۲۰ ریال تحویل درب منزل است، در برخی مناطق و محلات تهران لیتری ۳۰ تا ۴۰ ریال به فروش می‌رسد. در شهرستانها و نواحی سردسیر وضعیت توزیع نفت خیلی بدتر از تهران است.

در بحبوحه رکود و کساد و در جریان خصوصی‌سازی و واگذاری سریع کارخانه‌ها و شرکتهای دولتی، مسئله اخراج و بیکارسازی کارگران شاغل هم شدت گرفته است. این کار هم به بهانه‌ها و تحت عناوین گوناگون، و از جمله «تعديل نیروی انسانی»، در این کارخانه‌ها انجام می‌گیرد. به عنوان مثال، کارخانه آزمایش تهران اعلام داشته است که به منظور تعدیل نیروهای خود به هر کارگری که بازخرید شود، دو ماه حقوق و مزایا پرداخت می‌کند.

در یک حادثه فجیع رانندگی، در جاده ازناسدورود، ۳۲ دانش‌آموز جان باختند و ۱۰ نفر هم شدیداً مجروح شدند. این سانحه زمانی رخ داد که ۴۰ تن از دانش‌آموزان سال چهارم دانشسرای تربیت معلم الیگودرز سوار بر یک مینی‌بوس عازم مدرسه خود بودند.

در دبیرستان دخترانه «آزادگان» در منطقه «۱۳ آبان» نازی آباد تهران از دانش‌آموزان کلاس اول خواسته شده است که هر کدام پانصد تومان به مدرسه ببرند تا دبیر هندسه به صورت «فوق برنامه» تدریس کرده و کمبودهای کلاس را در مورد این درس جبران نماید. چنین شیوه‌هایی برای اخاذی از دانش‌آموزان، به بهانه‌های مختلف، در مدارس دولتی رایج شده است.

آمارهای رسمی دولتی، تعداد «اقتدار آسیب‌پذیر» در جمهوری اسلامی

جایزه جدید کیارستمی و نارضایی روزنامه کیهان

فیلم «زیر درختان زیتون»، در فستیوال هفته بین‌المللی سینما که اخیراً در اسپانیا برگزار شده، تحسین تماشاگران و هیئت داوران را برانگیخت و برنده یکی از جایزه‌های این فستیوال گشت. شبکه سراسری تلویزیون اسپانیا، طی گزارشی از این فستیوال، به معرفی فیلم «زیر درختان زیتون» و کارگردان آن عباس کیارستمی پرداخت. سینمای ایران به همت معدودی سینماگران مبتکر و مستقل و با کارهای برجسته فیلمسازی نظیر کیارستمی، به آرامی می‌رود که در سینمای جهانی جای برای خود بگشاید. این موفقیت که به بهای تلاش خستگی‌ناپذیری بدست آمده، موجب ناخشنودی عده‌ای بخصوص آن جریانی از حزب‌الله حاکم در ایران که کیهان سخنگوش می‌باشد، گشته است. کیهان به بهانه درج خبر فستیوال فوق، از ارائه فیلمهای قابل عرضه در فستیوال‌های بین‌المللی که برخا جوایزی را نیز کسب کرده‌اند بعنوان «منفی‌ترین ابعاد عملکرد مسئولان سینمایی کشور» نام می‌برد. کیهان نارضایی خود را از موفقیت برخی از این فیلمها را صریحاً چنین ابراز داشته است: «در برخی از این موارد که خود باعث شده‌ایم پیام‌رسان فقر و عقب‌ماندگی ایران به نقاط مختلف دنیا و بویژه کشورهای غربی باشیم، بعضی از جوایزی هم که داده می‌شود، به حساب موفقیت سینمای ایران گذاشته می‌شود، غافل از اینکه این جوایز به مفهوم تشویق بیشتر برای بدگفتن از خود است.»

دانشگاه آزاد و ارقام نجومی

دانشگاه آزاد اسلامی که به ابتکار رفسنجانی و برخی از همفکرانش ایجاد شده، بیش از هر چیز به یک نمایش معرکه‌گری که هدفی جز تلکه کردن ندارد، شبیه است. از بلندپروازیهای بی‌مایه گردانندگان آن و پذیرش دانشجو در تمامی رشته‌های پیچیده از جمله پزشکی در هر شعبه کوچکی از این دانشگاه، تا سؤاستفاده‌های مالی چیزهای زیادی تاکنون گفته شده است. اخیراً یکی از اساتید تمام وقت این دانشگاه طی نامه‌ای به یکی از روزنامه‌های کشور، ضمن اشاره به ناهنجاریهای این به اصطلاح دانشگاه، به میزان درآمد آن اشاره کرده است. او برای مقایسه درآمد و هزینه دانشگاه آزاد یک کلاس ۴ نفره در رشته‌های مدیریت، اقتصاد و حسابداری را مبنا قرار داده است.

دریافتهای دانشگاه از دانشجویان:

۱۰- بابت ثبت نام ت هر ترم و برای هر دانشجو ۱۰۰۰۰ ریال

۲۰- بابت هر واحد درسی برای دانشجویان تمام وقت حداقل ۱۰۰۰۰ ریال (برای دانشجویان پاره وقت حداقل ۱۵۰۰۰ ریال)

با فرض اینکه درس مربوطه ۴ واحد باشد، دریافت دانشگاه عبارت خواهد بود از:

$$5670000 = (4 \times 10000) + (4 \times 10000)$$

پرداختهای دانشگاه:

حداکثر پرداختی بابت حق‌الزحمه اساتید که عملاً فوق‌لیسانس هستند، برای همین کلاس ۴ نفر و درس مربوطه که ۴ واحد باشد برابر است با: ریال

۲۷۲۰۰۰ = ۴ × ۱۷ × ۴۰ = دستمزد در ساعت × ساعات ضرور تدریس برای هر واحد × تعداد واحدها مقطوع پرداختی توسط دانشگاه تحت عنوان هزینه بالاسری

ریال ۱۰۰۰۰۰ = ۲۵۰۰۰ × ۴ = بنابراین مجموع پرداختهای دانشگاه برای کلاس ۴ نفره فوق و درس ۴ واحدی نامبرده عبارتست از

$$1272000 = 272000 + 1000000$$

و درآمد خالص دانشگاه از کلاس فوق برابر است با

$$4322228000 = 5670000 + 1272000$$

تنها ۵٪ درآمد هر کلاس به یک استاد پرداخت می‌شود. اگر محاسبات فوق را برای صدها هزار دانشجو و دهها هزار کلاس دانشگاه در سرتاسر کشور تعمیم دهیم متوجه درآمد دانشگاه آزاد اسلامی که بایستی با ارقام نجومی ذکر گردد خواهیم شد.

سازمان تامین اجتماعی از ارائه خدمات به بیمه‌شدگان طفره می‌رود

سنگین درمانی و یا آزمایشگاهی و بیمارستانی را پرداخت کنند، و یا این که به واسطه فقدان توان مالی، از خدمات پزشکی لازم محروم بمانند.

در بیمارستانها و درمانگاه‌هایی نیز که در اختیار سازمان تامین اجتماعی و ظاهراً در خدمت بیمه‌شدگان قرار دارد، ضمن آن که با انبوه مراجعه‌شدگان روبرو هستند، در سطح خیلی پائینی از لحاظ تامین تسهیلات ضروری قرار دارند و کمبودها و اختلالات آنها هم روزبروز بیشتر می‌شود. به طوری که هرگاه مرضی به این بیمارستانها مراجعه کند، بایستی وسایل اولیه درمانی نظیر گان، باند، دستکش، سرنگ و سرم را هم خودش تهیه بکند. داروخانه‌هایی که طرف قرارداد با این «سازمان» هستند، تمامی داروهای مورد نیاز بیمه‌شده را تامین نمی‌کنند و بنابراین بایستی به قیمت گزاف از داروخانه‌های دیگر و یا از «بازار آزاد» تهیه کرده و هزینه سنگینی را متحمل گردد. نه فقط وعده‌های مسئولان این «سازمان» در مورد گسترش و بهبود تسهیلات و امکانات بهداشتی و درمانی برای بیمه‌شدگان، هیچوقت جامه عمل نپوشیده بلکه کیفیت خدمات درمانی در همان امکانات موجود نیز به طور فاحشی افت کرده است.

سازمان تامین اجتماعی، با هزاران میلیارد ریال سرمایه خود که از محل پول‌های بیمه‌شدگان جمع‌آوری و انباشته شده، عملاً از انجام وظائف قانونی و تامین خدمات ضروری برای کارگران طفره می‌رود. این سرمایه‌ها نیز، همانند امکانات و ثروتهای عمومی دیگر، دستخوش تاراج و سودجویی‌های مسئولان حکومتی و شریکان و وابستگان آنها قرار گرفته است. چنان که، به عنوان مثال، میلیاردها ریال از این منابع به عنوان سپرده در بانکهای دولتی گذاشته شده است که این بانکها حتی سود این سپرده‌ها را هم پرداخت نمی‌کنند، و یا این که برخی نهادهای دولتی و از جمله شهرداریها که ماه به ماه حق بیمه کارگران خود را از دستمزد آنها کم می‌کنند، از بازپرداخت پول بیمه‌های جمع‌آوری شده به صندوق «سازمان» طفره می‌روند.

سازمان تامین اجتماعی موظف است که در قبال دریافت حق بیمه از کارگران و یا سایر بیمه‌شدگان (مانند رانندگان و برخی دیگر از مشاغل آزاد)، خدمات معینی را در مورد پرداخت حقوق بازنشستگی، از کارافتادگی، تامین نیازها و تسهیلات درمانی و... به کارگران و خانواده‌هایشان ارائه دهد. با وجود منابع عظیم مالی و سرمایه‌های کلانی که در دست این سازمان، از طریق دریافت حق بیمه ماهانه، انباشته شده و هیچگاه هم گزارشی واقعی از چگونگی استفاده از آنها به صاحبان حق، یعنی بیمه‌شدگان، داده نشده است، این سازمان از انجام وظایف رسمی و قانونی خود، به بهانه‌های گوناگون، طفره رفته و می‌رود. در هرج‌ومرج و آشفتگی مضاعفی که به ویژه در سالهای اخیر بر اوضاع اقتصادی و خدمات اجتماعی در ایران حاکم شده، این سازمان در مورد همان حداقل خدمات و امکاناتی که برای خانوارهای کارگران فراهم می‌کرده است، تعلل و کوتاهی کرده و انبوه چند میلیونی بیمه‌شدگان را با سرگردانی و محرومیت زیادی روبرو می‌سازد.

تامین خدمات درمانی برای بیمه‌شدگان از آن جمله است که مخصوصاً در ماههای اخیر هرچه بیشتر دچار اختلال شده است. هرماه مبالغ قابل توجهی از حقوق کارگران و سایر مشمولان قانون تامین اجتماعی، به عنوان حق بیمه کسر شده و به صندوق «سازمان» سرازیر می‌شود. اما هنگامی که کارگران و مستمیری بگیران و خانوارهایشان برای رفع نیازهای درمانی و پزشکی‌شان مراجعه می‌کنند، با انواع کمبودها، محدودیت‌ها و بهانه‌جویی‌ها مواجه می‌شوند.

اغلب پزشکان، بویژه پزشکان متخصص، آزمایشگاه‌ها و بیمارستانها، به دلیل بالا بودن حق ویزیت و یا هزینه‌های درمانی‌شان، یا به دلیل پائین بودن «تعرفه»‌های تعیین شده به وسیله سازمان تامین اجتماعی، و یا اصلاً به علت «بدحسابی» این «سازمان» در پرداخت حق‌الزحمه پزشکان و هزینه بیمارستانها، طرف قرارداد بیمه نیستند و بیماران «بیمه‌ای» را نمی‌پذیرند. بنابراین، با وجود پرداخت حق بیمه ماهانه، بیمه‌شدگان ناگزیرند که از جیب خودشان هزینه‌های

زدوبند و اختلاس در شرکت «کوکاکولا»

شرکت «کوکاکولا»ی تهران از جمله شرکتهایی است که در دوره «رونق اقتصادی» دولت رفسنجانی، رونق چشمگیری یافته و به همین واسطه، عرصه معین دیگری از رقابتها، زدوبندها و اختلاسات رایج در میان سرمایه‌داران دولتی - خصوصی و داخلی - خارجی را فراهم آورده است.

بعد از سالها شعارهای ضداستکباری و کمبود و یا کیفیت نازل نوشابه‌های گازدار تولید داخلی، حالا مدتی است که تولید انواع نوشابه‌های خارجی و داخلی رواج یافته و تعداد واحدهای تولیدکننده نوشابه که با سرعت زیادی در حال نصب و راه‌اندازی هستند، مرتباً روبه افزایش است. برای تسخیر بازار مصرفی وسیع ایران رقابت میان دستجات سرمایه‌داران و انواع مارکهای نوشابه شدت یافته است. شرکت «نیسان شرقی» (وابسته به آستان قدس رضوی) که از دو سال پیش مجوز تولید «کوکاکولا» را از کمپانی بین‌المللی آن به دست آورده بود، از تیرماه سال جاری نیز «پپسی کولا» را وارد بازار کرده است. «کولاک کولا» در تبریز تولید و عرضه می‌شود. شرکت «سامان» که قبلاً تولیدکننده «کوکاکولا» و «کانادادرای» هم بوده، اخیراً نوشابه‌ای به نام «پارسی کولا» نیز به بازار آورده است.

در کارخانه تولید «کوکا» در تهران، که در واقع عصاره (کنسانتره) نوشابه از کمپانی مادر در آمریکا، شکر مورد نیاز آن از انگلستان، و تشکک آن از بلژیک وارد می‌شود، و فقط بطری نوشابه در داخل ساخته می‌شود، شبکه وسیع و پیچیده‌ای از روابط مالی و خصوصی و عمومی برقرار است. ظاهراً ۴۹ درصد سهام شرکت متعلق به کمپانی «کوکاکولا» و ۵۱ درصد آن به سرمایه‌داران ایرانی تعلق دارد. داودی‌زاده، خواهرزاده رفسنجانی، یکی از سهام‌داران اصلی آن است. تورج

بالا زاده (که قبلاً مسئول کاربردازی و مامور خرید سپاه پاسداران رژیم بوده است) و پدر وی از جمله سهام‌داران دیگر شرکت «کوکاکولا» تهران به شمار می‌روند، دو برادر به نام‌های سیروس و ساسان جهان هم سهامدار این شرکتند. ساسان جهان پیش از این مسئول کاربردازی «بنیاد تعاون» سپاه پاسداران بوده و اختلاسه‌ها و دزدی‌های او همراه با مسئولان و افسراد دیگر در «بنیاد» مذکور، موضوع کاملاً شناخته شده‌ایست. مدیر عامل فعلی «کوکا»ی تهران ایرج کی‌نژاد است. او در دوره انقلاب «پاکسازی» شده بود و بعداً به کار دعوت شده است. کی‌نژاد، برادر زنتش را به عنوان مدیر کارخانه و پسرش را هم به عنوان «مدیر فنی» کارخانه به کار گمارده است. این شبکه خانوادگی در ارتباط با برخی دیگر از مسئولان و سهامداران شرکت، گروه متمرکزی را برای زدوبندهای گوناگون تشکیل داده‌اند. در این شرکت، تعداد قابل توجهی مدیران یا نمایندگان خارجی، از جمله انگلیسی، فرانسوی، یونانی، هندی و غیره مشغول فعالیت هستند. مثلاً نماینده مالی کمپانی «کوکاکولا» در آن، فردی هندی به نام مجبل ثانی است.

یک نمونه بارز در زدوبندها و حیف و میل‌ها در این شرکت، در مورد هزینه‌های احداث و راه‌اندازی آن بوده است. به گفته برخی از مدیران خارجی آن، با هزینه‌های ارزی که صرف ایجاد این کارخانه شده است، می‌شد دو کارخانه دیگر را در همین سطح تولیدی دایر کرد. نمونه دیگر از اختلاسه‌های رایج آن است که در شهریور ماه همین سال حدود ۳۰ تن شکر مورد نیاز تولید، قبل از ورود به کارخانه در بازار آزاد به فروش رسید. با وجود راه‌اندازی واحدهای جدید تولید نوشابه و رقابت جاری میان شرکتهای موجود، به دلیل تورم شدید سطح عمومی قیمت‌ها و همچنین به دلیل شگردهایی که

کارخانه‌های تولیدکننده به کار می‌گیرند قیمت نوشابه‌ها برای مصرف‌کنندگان مرتباً افزایش می‌یابد. دولت در تیرماه گذشته، قیمت نوشابه‌های گازدار، اعم از داخلی و خارجی، را ۱۳۵ ریال اعلام داشته بود. در همین گیرودار «مبارزه با گرانی‌فروشی»، شرکت «کوکاکولا» توانست با تمهیدات گوناگون بهای نوشابه خود را به ۲۰۰ ریال و حتی بالاتر افزایش بدهد. شرکت «کوکاکولا» با اتخاذ شیوه‌هایی چون پائین آوردن سطح تولید، عدم توزیع آن در بازار، و یا توزیع آن فقط به رستورانهای بالای شهر، هتل‌ها و ترمینالهای فرودگاه‌ها به قیمت هر بطری ۲۰۰ تا ۳۵۰ ریال، عملاً این نوشابه را خیلی بالاتر از قیمت «اعلام شده» دولتی می‌فروخت. البته واضح است که تبلیغات وسیع در مورد خارجی (آمریکایی) بودن این نوشابه هم در مورد بالا بردن قیمت آن موثر بوده است. بدین ترتیب این شرکت توانست بهای نوشابه را شدیداً افزایش داده و تلاش دولت در جهت قیمت‌گذاری در این مورد را عملاً بی اثر نماید.

تحریم شرعی مصرف «کوکا» و «پپسی» ماه گذشته، خامنه‌ای با صدور «فتوا»ی مصرف «کوکا» و «پپسی» را که موجب «تقویت استکبار جهانی» می‌شود، حرام اعلام داشت! صدور این فتوا در این مقطع، هم در رابطه با مشق صدور فتوا برای شخص خامنه‌ای است که اخیراً «مرجیت» و «آیت‌الله العظمی» شدن او از طرف دارودسته حکومتی‌ها مطرح شده است و هم در ارتباط با رقابت‌های گروهی از سرمایه‌داران و بنیادهای حکومتی (و مخصوصاً بنیاد مستضعفان و جانبازان) است که واحدهایی برای تولید نوشابه‌های داخلی، در رقابت با مارکهای معروف خارجی، ایجاد کرده‌اند.

فروش سهام فروشگاههای زنجیری رفاه

سیستم بانکی کشور فروش سهام «فروشگاههای زنجیره‌ای رفاه» را که قرار است با سرمایه‌ای معادل یک هزار میلیارد ریال و از طریق مشارکت بخش خصوصی تاسیس شوند، آغاز کرده است. بانک مرکزی اصل سرمایه سهام و ۷۰٪ سود آنرا برای مدت پنجسال تضمین نموده است. ۸۰٪ سرمایه این فروشگاهها در اختیار بخش خصوصی قرار می‌گیرد. بدیهی است که مبتکرین این طرح، با برآورد از سود سرشار فعالیت در عرصه تجارت، دست به کار شده و تشکیل سرمایه را از طریق فروش سهام شروع نموده‌اند، سرمایه‌ای که بخش غالب آن پیش از این، قاعدتاً باید در بخش نامبرده فعالیت کرده باشد. ناهمانگی بخش‌های تولیدی، کشاورزی و خدمات یکی از بیماریهای مزمن نظام اقتصادی ایران است. این ناهمانگی که از طریق تورم یک بخش به زبان بخشهای دیگر، بخصوص تولید صنعتی و کشاورزی بروز می‌کند، در زیر سایه حکومت آخوندتاجران ابعاد ناهنجارتری یافته است. طرح ایجاد فروشگاههای زنجیره‌ای رفاه، گام بزرگ دیگری در این راستاست. برای اطلاع از ابعاد از هم‌گسیختگی تناسب بین بخش‌های مختلف اقتصاد، کافیت اشاره شود که نسبت تشکیل سرمایه ناخالص در بخش کشاورزی به تشکیل سرمایه ناخالص کل در سالهای ۶۸ تا ۷۰ به ترتیب معادل ۷/۹۶/۴ و ۶/۴ درصد بوده است، حال آنکه این رقم در بخش خدمات ۷۰/۲۰/۷۲/۸ و ۶۳/۷ درصد بالغ شده است.

افزایش ارزش صادرات فرش

مدیرعامل اتحادیه بازرگانی فرش دستباف روستایی جهاد سازندگی اعلام داشت ارزش صادرات فرش که در سال ۶۸ مبلغ ۳۹۴ میلیون دلار بود در سال ۷۲ به مبلغ یک میلیارد و ۳۰۰ میلیون دلار رسید. وی پیش‌بینی کرد که این رقم در سال ۷۳ به یک میلیارد و ۶۰۰ میلیون دلار برسد. صادرات و فروش فرش که عمدتاً از طریق شرکتهای خصوصی صادرات و تجار مقیم خارج از کشور صورت می‌گیرد، منبع درآمد هنگفت و سهل‌الوصولی برای بازرگانان دست‌اندرکار است. در عین حال در شرایط رنجبار توده عظیمی که با صرف نیروی جسم‌وجان به تولید فرش می‌پردازند، بهبودی صورت نگرفته و آنها از دستمزد مناسب و تامین و بیمه کماکان محروم هستند.

رونق صادرات فرش، گرایش گذار از عرضه باصطلاح «مغازه‌ای» فرش در بازار اروپا به عرصه مبتنی بر «مارکتینگ و تبلیغات و مدیریت فروش» و از طریق «فروشگاههای زنجیره‌ای» را برانگیخته است. سرمایه‌گذاری در زمینه تجارت فرش حتی اگر حجم آن برای ایجاد انحصار فروش فرش در بازار اروپا، حجمی هنگفت باشد، هنگامیکه به بازده‌های هنگفت بیانجامد، برای تجار ایران امری وسوسه‌انگیز می‌شود. ناگفته نماند که هم اکنون دست‌کم در سطح کشورهای اروپایی عرضه‌کنندگان قدرتمندی در این رشته وجود دارند که دارای سالها تجربه در عرضه فرش از طریق «فروشگاههای زنجیره‌ای» می‌باشند و قدرت رقابت در انحصار فروش فرش در بازار اروپا را با فروشندگان «فردی» و «مغازه‌ای» که تازه می‌خواهند از طریق «فروشگاه زنجیره‌ای» فرش عرضه کنند، دارند.

اطلاعیه ۱۸۰ تن از زندانیان سیاسی سابق ایران

درباره مرگ نابهنگام علی اکبر سعیدی سیرجانی

ما از طریق رسانه‌های خبری جمهوری اسلامی، از خبر ناسف‌انگیز مرگ سعیدی سیرجانی در زندان آن رژیم مطلع شدیم. نحوه اعلام مرگ این نویسنده ایرانی علت مرگ را در حاله‌ای از ابهام قرار داده است. ناسزاهایی که بهنگام دستگیری این نویسنده، از طرف رژیم به او نسبت داده شد، انگشت اتهام را مستقیماً متوجه مسئولین جمهوری اسلامی می‌سازد. با توجه به فضای مشابهی که علیه امضاکنندگان بیانیه مشترک ۱۳۴ نویسنده ایرانی در داخل کشور در دفاع از حق آزادی بیان و اندیشه مبارزه علیه سانسور، از طرف رژیم ساخته می‌شود، بیم آن می‌رود که سرنوشتی مشابه در انتظار عده‌ای از آنها باشد. تجربه پانزده ساله جمهوری اسلامی نشان داده است که این رژیم نه فقط در برخورد با مخالفین سیاسی خود، بلکه حتی با کسانی که بنحوی با آنها همفکری نداشته‌اند، ابتدائی‌ترین موازین حقوقی و انسانی را زیر پا گذاشته است، و با نسبت دادن انواع دشنامها، نظیر «معتاد»، «جاسوس»، «لواط کار»، «بدکاره»، «هرزه»، «قمارباز» و غیره تا حدی اخلاقی محض پیش رفته است.

ما که خود سالهای طولانی قربانی ستمگریهای این رژیم استبدادی و یا استبداد پیشین بوده‌ایم، با مضمون این نوع اتهامات بی‌پایه و پرونده‌سازها آشنا هستیم و آنرا محکوم می‌نمائیم. ما ضمن تسلیت به خانواده علی اکبر سعیدی سیرجانی، خواهان تحقیق درباره چگونگی مرگ این نویسنده ایرانی، از طرف یک مرجع صلاحیت‌دار بین‌المللی، نظیر کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل، سازمان عفو بین‌الملل و صلیب سرخ جهانی هستیم.

آزادی اندیشه و بیان، حق اولیه هر انسان، هر نویسنده و هر هنرمندی است که می‌خواهد آزادانه بیندیشد و آزادانه بنویسد.

ابراهیم آزاد - حسن آزادفر - محمدآزادگر - آذرآل کنعان - فرح آلیاری - شکوفه ابراهیم زاده - محمدباقر ابراهیم زاده - یوسف احدی - صنوبر احمدی - فریدون احمدی - اردشیر ارجمندی - داریوش ارجمندی - یوسف اردلان - یاور استوار - بهمن اسعدی - عباس اشراقی - اکبر اصل فلاح - محمد اعظمی - مهران اعظمی - اقبال اقبالی - رضا اکرمی - محمد رضا الاردیلی - اکبرامیرنژاد - فریدون انجمنی - ایران انصاری - محمدصادق انصاری - رحیم انصاری - لاری - حسین انور حقیقی - عباس انور حقیقی - ابراهیم آوخ - اصغر ایزدی - محرم ایمازی - حسن برادران - یدالله بلدی - احمد بناسازنوری - ناصر بنایی - کمال بهادری فر - محمود پروانه - خسرو پرویزی - حسن پوررضا خلیق - تقی نام - علی توکلی - میترا تهامی - خسرو ثبتي - علی جالبینوسی - حسن جعفری - ولی‌الله جعفریان - فرشته جلیلی - منصور جلیلی - فردوس جمشیدی رودباری - مسعود جنت - آذر جوانشیر - محمد ابراهیم جوهری - حسین جهانگیری - حیدر جهانگیری - زریب جهانگیری - حسن حسام - احمد حسینی - زین‌العابدین حقانی - بهروز حقانی - مرتضی حمزه لویان - محمود حمزه لوثی - داود خان حکیمی - علی خاوری - منیر خسروشاهی - مجید دارابیگی - اصغر داوری - سید محمد دشتی - محمود دشتی - رضا دقتی - ایوب دوستی - ایرج رازلو - محمد راکی زاده - حسن راهی - جواد رحیم زاده اسکویی - بیژن رضائی - فرهمند رکنی (اخوی) - محمد علی زندکریمی - اردوان زیرم - حسن ساحل نشین - رضا ساکی - نوشیروان سرحدی - رحیم سروستانی - سیدعلالدین سعیدی - هدایت سلطانزاده - حجت سلطانی - مسعود سلطانی - فهیمه سلمانی مظفر - نسرین سلمانی مظفر - آلبرت سهرایان - مرتضی سیاهپوش - محمدتقی سید احمدی - علی اصغر سیفی - علی اکبر سیفی - رامین سیگارودی - جلال شالگونی - علی اکبر شالگونی - محمد رضا شالگونی - محمد شجاع - فرشید شریعت - بهمن شریعت مداری - ملیحه شریف زاده - جلال شکوهی - مجیدشیرینی - غاطمه صبورها - پروین صدیقی - صدیقه صرافت - رحمت صناعی - احمد عابدی - عباس قلی زاده - قربانعلی عبدالرحیم پور - داود عزیزیان - مازیار عطری - حمید عمرانی - محمدرضا عمرانی - رضا غفاری - مهدی فناپور - مسعود فتحی - رشید فدائی - محمدحسن فرساد - عباس فضیلت کلام (پدر) - داریوش فریدونی - علی فریدونی - داریوش قدیمی - احمد قره‌باغی - فیروز قریشی - قدرت قلی زاده - مقصود کاسبی - فرنوش کتابچی - بهزاد کریمی - شهرام کریمی - حسین کوه‌رنگ - بروجردی - شهاب لیبب - زهرا لطفی - روبن مارکاریان - عفت ماهباز - محبوبه مجتهد - مجید محبی - معین الدین محرابی - شعبان محمدنژاد فرد - موسی محمدنژاد - محمدجعفر محمدی - پرویز مختاری - محمدعلی مدرسی - مصطفی مدنی - ثریا مرادی - جلیل مرزبان - حمید مزده - محمد مصری - عباس مظاهری - غلامرضا معمار باشی - محمدرضا معینی چاغروند - آرزو معینی شیرازی - حسین مقدس - مرتضی ملک محمدی - فرزاد ملکی - مسعود ملکی - عباس منصوران - مهدی موسی زاده - آناهیتا مهدیانی مارانی - اکبر میرجانی - محمد ناظمی - ناهید ناظمی - نوشزاد ناظمی - حسن نجفی - حمید نجفی - محمود نسلی - کیومرث تقی پور - فرخ نگهدار - همت علی نوروزپور - پروین نودینیان - پرویز نویدی - علی نیری - شهلاوحید - غلامرضا هاشمی - محمدجعفر هنریار - محمدحسن یحوی - غلامحسین یوسفی شیرازی

رونوشت به:

سازمان عفو بین‌الملل،

صلیب سرخ جهانی،

کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل

بار دیگر مسئله بازگشت



بر دستگاه سرکوب و تشدید آن است که می‌تواند به بقا ادامه دهد. این یعنی ادامه تشدید همان شرائطی که فعالین سیاسی را ناگزیر به ترک ایران و مهاجرت به کشورهای دیگر کرد. تا زمانی که این شرائط پابرجاست، سخنی از بازگشت نیروهای سیاسی مخالف رژیم نمی‌تواند در میان باشد. و اگر بازگشتی در میان باشد، بازگشتی برای مبارزه علیه رژیم و برای سرنگونی آن و طبعاً بطرق خودویژه است.

بازگشت به ایران خواست غالب مهاجرین و پناهندگان ایرانی خارج از کشور است. این خواستی کاملاً طبیعی و عادلانه است. بازگشت به ایران، یعنی بازگشت به سرزمین مادری، بازگشت به درون فامیل، آشنایان و مردمی که با آنها سالیان دراز زندگی کرده‌ایم، با آنها هم‌زبانیم و فرهنگ آنها فرهنگ ما است. در میان آنان خود را غریبه و تنها احساس نمی‌کنیم. در عین حال شرائط سخت زندگی در خارج از کشور، مشکل زبان، فرهنگ، کار، رشد گرایشات ناسیونالیستی و راسیستی در اروپا و آمریکا، به تمایل فرار از این مهاجرت و بازگشت بحدت دامن می‌زند. بدین ترتیب، مسئله بازگشت به یک مسئله جدی و حساس تبدیل شده است.

بازگشت آری، اما نه هر بازگشتی و نه برای همه، بویژه برای پناهندگان سیاسی که در مخالفت با رژیم ایران ناگزیر به ترک ایران شدند.

بازگشتی که بمعنای قبول و تایید در استبداد و اختناق ماندن مردم ایران تحت لوای رژیم اسلامی باشد، از نظر فعالین سیاسی محکوم و مردود است. این نوع بازگشت که رژیم اسلامی خواستار آنست، چهره مقاومت و مبارزه مردمی را تخریب و اقتدار و ثبات رژیم اسلامی را تبلیغ می‌نماید. اگر پناهندگی سیاسی به خارج از کشور، با تمامی نواقص و مشکلاتش، نمادی از مبارزه و اعتراض است، بازگشت از پناهندگی سیاسی و رفتن به زیر پرچم رژیم اسلامی، نمادی از پشت کردن به مبارزه عادلانه و تسلیم در مقابل استبداد حاکم است. جامعه ایران، راکد نیست و شرایط آن نسبت به چند سال قبل تغییراتی کرده است. بیان اعتراضات بصورت پراکنده عریانتر گشته و مردم در این یا آن جا آشکارا لب به انتقاد می‌گشایند. بر تعداد نشریات مستقل افزوده

آندسته از پناهندگان سیاسی ایرانی که دلیل خواستها و مبارزاتشان علیه استبداد و برای دموکراسی و عدالت اجتماعی در جامعه ایران، ناگزیر گشته‌اند ترک ديار کنند و زندگی تبعیدی و بدور از مردم خود را تحمل نمایند، نسبت به بازگشت به میهن خود با حساسیت می‌نگرند. عوامل فرار تعدادی از اعضا و فعالین جریان‌های سیاسی جامعه ما به خارج از کشور، استبداد دینی حاکم، خطر دستگیری، شکنجه و اعدام بود که آنها را تهدید می‌کرد. حاکمان بی‌قانون و جنایتکار اسلامی، که تنها با تکیه بر سرنیزه و بر پراکندگی و بی‌سازمانی مردم از بقای شوم خود دفاع می‌کنند، طی سرکوب و خشونت‌های خود علیه نیروها و جریان‌های سیاسی، آنها را مجبور به عقب‌نشینی کرده‌اند. تبعید و آوارگی، دوری از مردم و ديار خودی و پناهندگی سیاسی در کشورهای خارجی، علیرغم تمامی عوارض ناخواسته و منفی برای تداوم مبارزه مستقیم این فعالین، نمادی از اعتراض به رژیم حاکم نیز هست. اعتراض به حکومت سرکوب و ترور. تبعید و آوارگی که ناخواسته و تحمیلی بوده، بازگشت را بعنوان خواستی عادلانه در لیست مطالبات مبارزات دموکراتیک قرار میدهد و مبارزه برای بازگشت پناهندگان سیاسی، با مبارزه علیه استبداد و ارتجاع حاکم گره می‌خورد. بدنبال پایان جنگ ارتجاعی بین رژیم اسلامی و دولت عراق، و با بمبیدان آمدن رفسنجانی تحت لوای شعارهای دهن‌پرکن دوره بازسازی، مسئله بازگشت ایرانیان مهاجر از طرف رژیم پیگیری شد. اهداف رفسنجانی از این تلاشها تامین تخصص و سرمایه برای سیستم اقتصادی بحرانی موجود و طبعاً نجات رژیم حاکم از طریق وصله و پینه کردن نظام، معرفی چهره‌های معتدل از خود در مقابل نهادهای بین‌المللی و بالاخره عوامفریبی در میان مردم ایران و بهره‌گیری از بازگشت مهاجرین بمنظور تثبیت موقعیت خویش در اذهان عمومی بود. شواهد چندانی در دست نیست تا سرنوشت سیاست رفسنجانی را در این عرصه، از دیگر عرصه‌ها متفاوت نشان دهد. سلطه شوم استبداد، تحجر، فساد، سالوس و ریا تمامی سلولهای اجتماعی را زنگ زده و مریض ساخته است.

در چنین شرائطی رژیم نه تنها نمی‌تواند از فشار و سرکوب بکاهد بلکه برعکس تنها با تکیه

شده و انفجارات توده‌ای پراکنده در جامعه صورت می‌گیرد و..... لیکن همه این تغییرات هنوز سبب نمی‌شوند که دستگاه اطلاعاتی و سرکوب رژیم نسبت به مبارزه سازمانیافته سیاسی تمام قوای اهریمنی خود را بکار نگیرد. در ایران امروز مبارزه ممنوع است و پناهنده سیاسی در بازگشتش به زیر پرچم رژیم اسلامی ابتدا باید دست کشیدن خود را از آنچه در مقابل رژیم به آن «مجرم» است اعلام دارد. این «مجرم» در بازگشتش بایران همواره بمعنوان عنصری بدسابقه در لیست قرار و تیغ رژیم را بر بالای سر دارد. چنین فردی، اگر نخواهد از زیر کنترل رژیم اسلامی خارج و دوباره دست بمبارزه جدی علیه آن بزند، ناگزیراً به عنصری محافظه کار و نمادی از تسلیم و سازش در میان مردم تبدیل می‌شود.

بازگشت به ایران در چارچوب سیاست رژیم، شرائط پناهندگی در کشورهای میزبان را بزیان حق پناهندگی برای ایرانیان تغییر میدهد. موفقیت رژیم در جلب پناهندگان، در افکار عمومی و در سطح سازمانهای پناهندگی چنین می‌نماید که اختناق و سرکوب در ایران کاهش یافته و شرائط عادی برای زندگی بدون خطر پناهندگان سیاسی در ایران وجود دارد. در نتیجه از دادن پناهندگی به پناهنده واقعی، یعنی کسی که در جریان مبارزه بر علیه رژیم ناگزیر به ترک ایران شده است، خودداری کرده و یا حداقل مشکلات متعددی بوجود می‌آورند. علاوه بر این حقانیت آن بخش از پناهندگان را که همچنان در خارج از کشور بر علیه رژیم فعالیت می‌کنند زیر سؤال برده و در نهایت به نیروهای راست و محافظه کار اجازه میدهد تا حداکثر فشارها را بر پناهندگان وارد کنند.

سازمانی دمکراتیک یا حزبی سیاسی

آزاد

اساسنامه مشابه غالب احزاب و سازمانهای چپ ایران را یافت.

اگر بپذیریم که اساسنامه در چارچوب اهداف معین وسیله‌ای است برای تحقق وظائف، طبیعی است که میان احزاب و سازمانهایی با اهداف متفاوت، باید اختلاف اساسی بر سر اساسنامه وجود داشته باشد. اساسنامه یک سازمان سیاسی با هدف سرنگونی رژیم و کسب قدرت سیاسی می‌بایست با اساسنامه یک انجمن دمکراتیک که جهان‌بینی خاصی را نمایندگی نمی‌کند و یک هدف دمکراتیک، مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی، را در دستور کار خود قرار داده است، تفاوت فاحش داشته باشد. این تفاوت نه تنها در شکل که باید در محتوی خود را نشان دهد.

اگر برای یک سازمان سیاسی مبارزه، عضوگیری یک امر مهم و بسیار دقیق است و عضو باید در صفوف این سازمان مبارزه کند، و بالطبع نمی‌توان بهسبب عضوگیری کرد و یا عضو بدون کار و مبارزه در صفوف سازمان معنی ندارد و عضوگیری محدود است و دشوار و پرمسئولیت، مسئله برای یک حرکت دمکراتیک کاملاً متفاوت است.

یک حرکت یا حتی یک تشکیلات دمکراتیک، بیش از هر چیز دیگر باید صفوف خود را گسترده‌تر کند، نیروی بیشتری را به درون خود جذب کند. چرا که با توجه به هدف روشن و محدود، گسترش صفوف بمنزله، حقانیت بیشتر، تبلیغ بیشتر، پشتیبانی بیشتر و غیره است.

در اختیار باشد و بویژه در این راه، متشکل کردن اقدامات پراکنده، نیاز به نحوه نگرش متفاوت به فعالیتهایی از این دست دارد.

«مبارزه برای آزادی بی‌قیدوشرط زندانی سیاسی» حق ویژه این یا آن سازمان سیاسی یا این یا آن فرد نیست. اعلامیه جهانی حقوق بشر ناظر بر پایه‌ای ترین آزادیها برای همه انسانها است. بهمین اعتبار، این مبارزه نیز مبارزه‌ای همگانی است. یعنی مبارزه‌ای است دمکراتیک که باید بتواند بیشترین نیرو را در خود جمع کند. متأسفانه اساسنامه پیشنهادی از این هدف بسیار دور است. نگاهی کوتاه به اساسنامه، بخوبی نشان میدهد که تنظیم‌کنندگان آن، این کمیته را با یک سازمان سیاسی و بویژه با یک حزب کمونیست اشتباه گرفته‌اند.

اساسنامه به طرز جالبی مشابه اساسنامه احزاب کمونیست است. طبق اساسنامه عضو کسی است که: «برنامه و اساسنامه کمیته را بپذیرد، حق عضویت بپردازد. عهده‌دار وظیفه اجرایی بشود و در یکی از گروه‌های کار و یا کمیته‌های فرعی اقدام شرکت کند» از لحاظ ساختار نیز، شبیه احزاب، این کمیته دارای یک هیئت هماهنگی اجرایی است که کمیته‌ها و گروه‌های کار را کنترل می‌کند، برنامه کار را تنظیم و پیشنهاد می‌کند، و مجمع عمومی نیز وجود دارد که این هیئت را انتخاب می‌کند و گزارش دوره‌ای را گوش می‌کند و حق عضویت را تصویب می‌کند. با کمی جرح و تعدیل و اضافه کردن چند جمله انشائی به این اساسنامه، براحتی می‌توان

بدنبال برگزاری مراسم یادبود سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی، ایده تشکیل انجمنی در پاریس به منظور دفاع از زندانیان سیاسی ایران قوت گرفت و حاصل آن فراخوانی شد برای یک جلسه عمومی بمنظور تشکیل این انجمن. بدنبال برگزاری جلسه، ضمن اعلام تشکیل «کمیته دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران» برنامه و اساسنامه پیشنهادی این کمیته منتشر شد.

برنامه پیشنهادی عبارت است از مبارزه برای آزادی بی‌قیدوشرط زندانیان سیاسی و عقیدتی ایران، مبارزه پیگیر علیه اقدامات جاری رژیم در سرکوب مخالفان و اقدام در جهت بسیج و بیداری وجدان جهانیان در این مورد. بمنظور تحقق این اهداف، کمیته‌ای بر اساس اساسنامه پیشنهادی سازماندهی خواهد شد.

دفاع از زندانیان سیاسی، مقابله با سیاستهای ضد آزادی و سرکوبگرانه رژیم ایران، افشا چهره جنایتکار و ددمنش رژیم در ایران و جهان و در نهایت مبارزه برای آزادی و عدالت در ایران امری است که هر چه قدر درباره آن کار صورت گیرد، بازهم کم است. تمامی اپوزیسیون چه منفرد و چه سازمانها و گروه‌ها و احزاب، هر یک در حد امکانات خود سعی در افشا رژیم و دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی دارند. طبیعی است، همه از هر اقدامی که در این جهت موثرتر باشد استقبال می‌کنند. بویژه حرکتی که می‌تواند فعالیتها و اقدامات پراکنده را متشکل کرده و طبعاً توان و کیفیت آنها را بالا ببرد. اما باید توجه داشت که نیت خیر به هیچ وجه برای تحقق این آرزوی دیرینه کافی نیست. ابزار کافی نیز باید

برنامه

کمیته دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران، تشکلی است برپایه اعتقاد به آزادی‌های بی‌قیدوشرط سیاسی و اجتماعی و مبارزه علیه هرگونه شکنجه، سرکوب و اعدام در ایران.

این کمیته با یادآوری دوران سیاه سلطنت و تاکید بر ضرورت افشای هرچه وسیعتر جمهوری اسلامی در تمامیت آن، هدف‌های زیر را چهارچوب فعالیت‌های خود قرار می‌دهد:

۱- مبارزه برای آزادی بی‌قیدوشرط کلیه زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران.

۲- مبارزه پیگیر علیه اقدامات جاری رژیم (جمهوری اسلامی) در سرکوب مخالفان خود و واکنش نسبت به تمامی موارد جدید دستگیری، شکنجه و یا اعدام. و نیز مقابله منظم با سیاست‌ها و تصمیمات جدید سرکوبگرانه و در این راستا، مبارزه برای الفا محاکم شرعی و قوانین جزائی مغایر با اعلامیه جهانی حقوق بشر مورد تاکید است.

۳- اقدام در جهت بسیج و بیداری وجدان جهانی در راستای برپایی محکمه‌ای که جنایات جمهوری اسلامی در زندانهای ایران را مورد دادرسی و قضاوت قرار دهد.

کمیته دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران، بکارگیری کلیه اهرم‌ها و امکانات موجود جهانی و نیز بسیج همه توانائی‌ها و ظرفیت‌های جامعه ایرانیان مقیم خارج را جهت برآورده ساختن اهداف خود ضروری می‌داند.

کتابی به انجمن کمک مالی کنند یا امکانش را هر چند محدود در اختیار انجمن قرار دهند، به درون آن آیند. طبیعی است که موتور محرک از کسانی خواهد بود که انرژی بیشتری دارند، انگیزه‌های قوی‌تری دارند،... از گسترده‌گی صفوف، ورود نیروی هر چه بیشتر نهراسیم. تنها با استفاده از این نیروی وسیع و جمع‌آوری امکانات پراکنده است که می‌توان به مبارزه علیه رژیم در این عرصه ابعاد تازه‌ای بخشید.

سازمان دهیم، کمیته‌ای بسازیم و اقدامات دنباله‌داری بر علیه رژیم و برای آزادی زندانی سیاسی داشته باشیم باید بازتر از اینها حرکت کنیم. باید دیدگاه تنگ و محدود را کنار بگذاریم، باید به سمت تشکیل یک انجمن وسیع، که بیشترین نیرو را بتواند در درون خود جای دهد گام برداریم. آئین‌نامه این انجمن باید بمراتب سبک‌تر و محدودتر از این اساسنامه باشد. باید کاری کرد تا ساده‌ترین افراد، کسانی که تنها حاضرند تا هراز گاهی در یک اقدام جمعی، مراسمی،... شرکت کنند، یا با خرید نشریه‌ای،

شرایط برای عضویت در یک انجمن باید ساده و سهل باشد. پذیرش «آزادی بیان، عقیده و زندگی» بعنوان اصل اولیه حقوق اجتماعی و از این زاویه محکوم دانستن رژیم جمهوری اسلامی بعنوان حکومتی ضد آزادی، کافی است تا فردی خود را عضو این انجمن بداند.

تجربه فعالیت‌های دمکراتیک نشان داده است که همیشه تعداد وسیعی به سوی این حرکتها روی می‌آورند ولی تنها گروه محدودی موتور حرکت بوده و کارهای اجرایی را بر دوش می‌کشند. موفقیت یا عدم موفقیت هیئت اجرایی در جلب افراد جدید و نیروی تازه نفس که جایگزین کادر فنی و اجرایی قبلی شوند بسیار مهم است

به معنی دیگر یک انجمن دمکراتیک در پروسه حرکت، چنانچه با موفقیت روبرو شود، بطور دائم از میان صفوف خود عناصر هدایت‌گر و مدیر را بازسازی کرده و با قوای جدید جلو می‌رود. ولی چنانچه با موفقیتی روبرو نشود، در همان حد هیئت موسس متوقف شده و هیچ اساسنامه و آیین‌نامه و برنامه‌ای هم قادر به حرکت در آوردن آن نخواهد بود. بویژه باید توجه کرد که بسیاری از انجمن‌های دمکراتیک با جلب نظر شخصیت‌های فرهنگی، سیاسی یا اجتماعی و عضویت آنها در انجمن خود، تبلیغات موثری برای اهداف خود می‌کنند. هرگونه محدودیت در عضوگیری، هرگونه بندی در اساسنامه که فرد را در صورت عضویت موظف به پذیرش مسئولیت بکند، عملاً و از پیش بشدت خود را محدود کرده‌اند و از مراجعه نیروی وسیعتری که می‌تواند به عضویت این انجمن درآید، خود را محروم کرده است.

اساسنامه پیشنهادی در ساخت و بافت فعلی، اساسنامه یک سازمان یا حزب سیاسی است و نه یک انجمن یا کمیته دمکراتیک. اساسنامه گرچه از دوستان و پشتیبانان کمیته نام برده و آنها بطور رسمی بعنوان دوست و پشتیبان شناخته است، ولی اولاً اینان فقط دوست و هوادار هستند و حق بیشتری ندارند و در ثانی این دوست و هوادار، عضو نیست و نمی‌شود.

با این اساسنامه می‌توان تنها یک کمیته‌ای بسیار محدود ساخت. کمیته‌ای که در بهترین حالت و در صورتیکه در درون با اختلاف روبرو نشود و پس از چند صبحی متلاشی نگردد، می‌تواند چند حرکت محدود آنها به امید آنکه دیگران از این حرکتها و فراخوانها استقبال کنند، داشته باشد، در جائیکه که سازمانهای سیاسی امروز به سختی قادر به رعایت و اجرای اساسنامه‌های این چنین هستند، یقیناً یک حرکت دمکراتیک با چنین اساسنامه‌ای، ره بجائی نخواهد برد.

اگر نیت خیر است، اگر می‌خواهیم بالاخره پس از سالها، بر سر یک موضوع مشترک که درد همگان است، حرکتی را

اساسنامه

کمیته دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران، کمیته‌ایست دمکراتیک با ساختاری مبنی بر اساسنامه زیر:

عضو و تعریف آن :

عضو کمیته فردی است حقیقی که :

۱- برنامه و اساسنامه کمیته را می‌پذیرد.

۲- حق عضویت می‌پردازد.

۳- عهده‌دار وظیفه‌ایست اجرایی و در یکی از گروه‌های کار و یا کمیته‌های فرعی اقدام شرکت می‌کند.

اعضا از حقوق برابر برخوردارند و در مجامع تصمیم‌گیری صاحب یک رای‌اند و حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را دارند.

مجمع عمومی :

مجمع عمومی، مرجعی است مرکب از تمامی اعضا که عهده‌دار وظایف زیر است :

۱- بررسی و تصویب عملکرد دوره‌ای.

۲- تعیین حق عضویت.

۳- انتخاب هیئت هماهنگی اجرایی.

این مجمع هر ۶ ماه یکبار تشکیل جلسه می‌دهد و جلسات آن با شرکت ۲/۳ اعضا رسمیت می‌یابد.

تبصره: چنانچه در بار اول به حد نصاب لازم نرسید جلسه در فاصله یکماه بعد با تعداد اعضا حاضر رسمیت پیدا می‌کند.

هیئت هماهنگی اجرایی : هیئت هماهنگی اجرایی - ارگان اصلی پیش برد برنامه‌ها و اجرای تصمیمات مجمع عمومی است. این هیئت مرکب از نفر است که وظایف زیر را برعهده دارند:

۱- تدوین روش و تدابیر لازم بمنظور اجرای مصوبات مجمع عمومی.

۲- سازماندهی گروه‌های کار و کمیته‌های فرعی اقدام، و نیز ایجاد هماهنگی‌های لازم میان این کمیته‌ها.

۳- تهیه پیش نویس برنامه‌ها و گزارش عملکرد.

۴- فراخوان مجمع عمومی.

(تبصره: مجمع بنابه درخواست یک سوم اعضا و توسط هیئت هماهنگی بطور فوق‌العاده فراخوانده می‌شود.)

گروه‌های کار و کمیته‌های فرعی اقدام:

گروه‌های کار، ابزارهای اصلی اجرایی‌اند. وظایف این گروه‌ها و یا کمیته‌های فرعی از وظایف عملی کمیته و مصوبات مجمع عمومی ناشی می‌شود. هیئت هماهنگی اجرایی بنابه ضرورت و بر اساس طرح‌های اجرایی خود این گروه‌ها را سازمان داده و شمار اعضا آن را تعیین می‌کند.

پشتیبانان و دوستان کمیته:

کلیه افراد، انجمن‌ها، کانون‌ها، سازمان‌ها و احزابی که از تشکیل کمیته و از هدف‌های آن جانبداری می‌کنند بعنوان پشتیبانان و دوستان رسمی کمیته محسوب شده و معرفی می‌شوند. این افراد و تشکله‌ها، می‌توانند در مجامع عمومی بعنوان ناظر حضور یابند و از حق رای مشورتی برخوردار گردند.

نگاهی به نشریات و نظرات اپوزیسیون

تشدید بحران حکومت و

۱- ضرورت ایجاد کمیته‌های مخفی!

نشریه میهن که با سردبیری آقای علی کشتگر در پاریس منتشر میشود، در شماره آبان خود به تحلیل از وضعیت بحرانی حکومت اسلامی پرداخته و تحت این عنوان که شمارش معکوس حیات جمهوری اسلامی اینبار بمعنای واقعی فرا رسیده است، نیروهای آزادیخواه جامعه را به ایجاد هسته‌ها و کمیته‌های مخفی تشویق کرده است.

آقای کشتگر پس از تحلیل وضعیت موجود می‌نویسد:

در داخل کشور زمان ایجاد و گسترش تشکیلات مخفی که بتواند در جریان شورشها و اعتراضات وسیع توده‌های نقش موثر در راستای تقویت آلترناتیو دمکراتیک ایفا کند فرا رسیده است. صدها و هزاران ایرانی آزادیخواه و عدالتجو در خارج از کشور وقت تلف می‌کنند، چرا نباید آنان که امکان بازگشت دارند برای شرکت فعال و موثر در تحولات آتی کشور به ایران بازگردند؟ اگر آزادیخواهان از هم اکنون برای شرکت در تحولات ایران دست به ایجاد هسته‌ها و کمیته‌های مخفی در شهرهای بزرگ ایران، بویژه در تهران زنند، نخواهند توانست در تحولات آتی نقش بازی کنند.

۲- شرایط کنونی و

ضرورت استفاده از

مکانیسم مبارزه علنی

نشریه جهان امروز، ارگان خارج از کشور «کومه‌له» در شماره ۳ خود در همین رابطه مقاله‌ای دارد با امضای آقای عمر ایلخانی زاده. او نیز می‌نویسد: بحران اقتصادی و تشدید آن در ایران اکنون بیک بحران سیاسی حاد تبدیل شده است. دورنمای تاریک جمهوری اسلامی و رشد اعتراضات توده‌ای، نمایندگان اقشار و طبقات مختلف اجتماعی را به این صرافت انداخته است که حساب خود را از جمهوری اسلامی جدا نموده و ناراضی‌های خود را علناً به اطلاع عموم برسانند و برای خود کسب آبرو و اعتبار کنند و به گردآوری نیرو بپردازند. این پدیده بیانگر درجه‌ای از توازن قوا و تغییر در اوضاع سیاسی است که نوعی اقدامات علنی را علیرغم میل جمهوری اسلامی ممکن ساخته است. فعالین کارگری و پیشروان جنبش کارگری نیز باید موقعیت کنونی را تشخیص داده و از

درجا خواهد زد و توان اعتلا نخواهد یافت.

با این وجود ما هنوز برآمد چنین وضعیتی را در لحظه کنونی با واقعیت امروز حکومت منطبق نمی‌بینیم. هرچند همه شواهد دال براینست که جمهوری اسلامی بشیوه تاکنونی نمیتواند حکومت کند، ولی یک لحظه نباید تردید کرد که این رژیم برای سرکوب مخالفین هنوز از استحکام و اتفاق کامل برخوردار است و در کشتار انسانها و شکار آدمیان ابائی بخود راه نمیدهد. کارگران برای روی آوردن به مبارزه علنی در این شرایط می‌باید بدنبال اشکالات تازه‌تری باشند.

شورای ملی مقاومت از خود دفاع میکند

بعد از انتشار اطلاعیه بلندبالای وزارت خارجه آمریکا درباره مجاهدین خلق، «شورای ملی مقاومت» بیانیه‌ای منتشر کرده و از خود رفع اتهام نموده است. متن فارسی این بیانیه که ظاهراً شدیدالحن تهیه شده در شماره ۲۴ آذرماه نشریه «ایران زمین» به چاپ رسیده است.

وزارت خارجه آمریکا در بیانیه ۴۱ صفحه‌ای خود، ضمن ارزیابی عملکرد مجاهدین، باین نتیجه رسیده است که شورای ملی مقاومت و سازمان مجاهدین یک سازمان تروریستی، غیردمکراتیک، فاقد پایگاه اجتماعی و تنها متکی به دولت عراق میباشد و لذا آلترناتیو مناسبی برای رژیم کنونی نیستند.

در پاسخ مجاهدین خلق که باامضای شورای ملی مقاومت منتشر گشته است، مسعود رجوی، با مصدق مقایسه شده و دشمنی آمریکا با شورای ملی مقاومت، دشمنی با مصدق و جریان ۲۸ مرداد را در خاطر اعضا شورا زنده کرده است. در بیانیه شورا همچنین آمده است: «اگر شورای ملی مقاومت، چنانکه گزارش وزارت خارجه آمریکا مدعی است پایگاهی در میان مردم ایران نمیداشت، تاکنون بکصدبار از بین رفته بود و آلترناتیوهای دیگری در صحنه حضور پیدا می‌کردند. استقبال گسترده ایرانیان از هفته هبستگی ملی و حمایت از رئیس جمهور مریم رجوی در داخل کشور و تظاهرات جهانی ۳۰ تیر گواه این حقیقت است.» بیانیه ادامه میدهد: «در مورد فقدان دمکراسی در شورای ملی مقاومت که جایجا در گزارش تکرار شده، برخلاف این اتهامات پوچ گردش کار و تصمیم‌گیری در شورا مبتنی بر آئین‌نامه و ضوابط دمکراتیک است. آری بزرگترین گناه شورای ملی مقاومت و مسئول آن آقای مسعود رجوی، هم چون مصدق بزرگ و در پیروی از او، پایبندی به استقلال و دمکراسی است.»

بیانیه مجاهدین نتیجه می‌گیرد که: «بدین ترتیب در شرایطی که سرنگونی رژیم خمینی و پیروزی آلترناتیو شورای ملی مقاومت در چشم‌انداز قرار گرفته است، مدافعان کودتای ننگین ۲۸ مرداد علیه حکومت ملی دکتر مصدق، نمی‌توانند یک ایران مستقل، آزاد، دمکراتیک، پیشرفته و مدرن را تحمل کنند.»

بقیه در صفحه ۱۸

تهیه و تنظیم: مصطفی مدنی
شرایط کنونی برای درجه معینی از کار علنی استفاده نمائند.

آقای ایلخان زاده تاکید می‌کند:

مطابق قاعده هر مبارزه علنی باید توازن قوا و میزان پشتیبانی کارگران را در نظر گرفت، یعنی مرز هر اقدام علنی و اهداف آن را تعیین کرد. اما با توجه به همه اینها استفاده از تریبونهای علنی مبارزه نباید مختص به اپوزیسیون بورژوازی باشد.

او در نوشته خود همچنین شکل و نحوه این فعالیت علنی را مشخص می‌کند و می‌افزاید یکی از بهترین راهها مبارزه برای برپائی تشکل کارگری است و باین منظور کمین‌های معین در هر نقطه ویا شهرستان از جانب تعدادی از رهبران کارگری می‌تواند ممکن و مقدر باشد، در عین حال ضروری است که در این شرایط رهبران عملی کارگری اظهار وجود نمایند و بمشابه شخصیت‌های کارگری در طول پروسه مبارزه علیه جمهوری اسلامی شناخته شوند.

حقیقت روشنی است که هر حزب و سازمان جدی سیاسی نمیتواند از مبارزه و ضرورت حرف بزند ولی نسبت به اشکال و سازماندهی مبارزات مخفی و علنی بی‌توجه بماند. مبارزه هم مخفی و هم علنی در همه شرایط و مادام که اختناق و دیکتاتوری حاکم است، دو رکن بسیار مهم مبارزه سیاسی است. اما بین آنچه که وظائف دائمی یک سازمان سیاسی را تشکیل می‌دهد، با آنچه که در دوره‌های بحران حاد سیاسی یا بقول آقای کشتگر شمارش معکوس حکومت در دستور کار قرار میگیرد، تفاوت اساسی وجود دارد. این مسئله‌ای است که هم نشریه «میهن» و هم «جهان امروز» بدرست به آن پرداخته‌اند. اما بین آن تاکتیکی که آقای کشتگر ارائه میدهد و راهی که آقای ایلخانی زاده پیشاروی کارگران قرار میدهد، تفاوت از زمین تا آسمان است.

تاکتیک کمیته‌ها و هسته‌های مخفی تشکیلات توده‌ای، مختص دوران اختناق طولانی و روش مبارزه در شرایطی است که حکومت مستبد قادر میگردد هر شکل از مبارزه توده‌ها را بلافاصله درهم بشکند، و نه شرایطی که آقای کشتگر تحت عنوان شمارش معکوس رژیم برمی‌شمارند. اگر وضعیت جمهوری اسلامی آنگونه باشد که این دو نشریه تصویر می‌کنند یعنی «تغییر توازن قوا» و ضعیف شدن رژیم نسبت به اوضاع داخلی خود، نسبت به جامعه و مبارزه مردم، تردیدی نباید داشت که بدون روی آوردن به اشکال علنی‌تر مبارزه، جنبش در جای خود

ملاحظاتی درباره اتحاد نیروهای چپ کارگری

حیدر

در کنگره «راه کارگر» قطعنامه‌ای درباره وحدت بتصویب رسید و بدنبال آن رهبری «راه کارگر» تلاشهایی را بمنظور وحدت با شورای عالی و سازمان فدائی آغاز نمود. پاسخ این دو جریان به پیشنهاد وحدت «راه کارگر» مثبت

بود و هیئت‌های نمایندگی سه جریان نشست‌های مشترکی را برای تحقق امر وحدت آغاز کردند. گرچه «راه کارگر» بهنگام شروع بحثهای وحدت سه جریان خواهان به سرانجام رساندن سریع وحدت و ادغام سه جریان بود ولی در نیمه راه بحثهای وحدت، شک و تردیدهای هیئت نمایندگی «راه کارگر» بروز کرد و هم‌زمان با آن طرحی از جانب رفیق مهران درباره ضرورت «اتحاد بزرگ» ارائه شد. بنظر میرسید که این طرح، آلت‌رناتیوی در برابر وحدت سه جریان و نشانه انصراف رهبری راه کارگر از این وحدت باشد. با این وجود بحثهای وحدت مابین هیئت‌های نمایندگی ادامه یافت و پلاتفرم مشترکی برای وحدت توسط هیئت‌های نمایندگی بتصویب رسید ولی اندک زمانی بعد هیئت نمایندگی «راه کارگر» بر افزودن بندهای جدیدی بر پلاتفرم اصرار ورزید و بحثهای وحدت مابین هیئت‌های نمایندگی به بن‌بست رسید و بحثهای وحدت طی بولتن‌های مشترکی علنی شد و کنفرانس مشترکی نیز برگزار گردید. در خلال این بحثها بوضوح روشن شد که اکثریت رهبری «راه کارگر» مخالف وحدت سه جریان می‌باشد و این نکته نیز از جانب برخی از رفقای «راه کارگر» مورد تاکید قرار گرفت که اساسا کنگره راه کارگر شتابزده و بدون فکر کافی قطعنامه وحدت را بتصویب رسانده است. بخشی از رفقای راه کارگر و اغلب رفقای دو جریان دیگر موافق وحدت بودند. دو جریان دیگر وحدت را تایید کرده و در کنگره مشترک وحدت کردند و کنفرانس راه کارگر ضمن رد وحدت سه جریان، طرح «وحدت بزرگ» را بتصویب رساند.

بدنبال تصویب این طرح در کنفرانس، رهبری راه کارگر از جریانات و محافل گوناگون طیف چپ برای تحقق این طرح دعوت نمود. اغلب نیروهای مورد خطاب راه کارگر پاسخ منفی به دعوت راه کارگر دادند و هفت «جریان» پاسخ مثبت به آن دادند. اینکه دلایل جریانهای مختلف در پاسخ منفی یا مثبت به «راه کارگر» چه بوده است برای نویسنده این سطور کاملا روشن نیست ولی دلایل هرچه باشد، نتیجه اینست که در ۱۲ و ۱۳ ماه مه ۱۹۹۴ نشستهای مشترک هیئت‌های نمایندگی هشت جریان برگزار گردید، «هیئتی برای انتشار بولتن مباحثات نظری حول ضرورت اتحاد و مکانیسمهای تحقق آن و برای تماس با نیروهای دیگر برای تشکیل اجلاس وسیعتر آتی» انتخاب شد، اطلاعیه‌ای منتشر شد و نخستین بولتن بحثها نیز انتشار

یافت.

اطلاعیه ضمن اعلام موارد مورد توافق شرکت کنندگان در گردهمایی، کلیه احزاب، سازمانها، محافل و افرادی را که برای سوسیالیسم مبارزه می‌کنند، جهت‌گیری کارگری دارند، مبارزه برای دموکراسی حقیقی و برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را وظیفه خود می‌دانند، و در عین حال همچون شرکت کنندگان «در نشست براین باورند که علیرغم اختلافات و بر مبنای حداقلی از نکات مشترک میتوان و باید متحد شد، به شرکت در اجلاس وسیعتر آتی که تبادل نظر روی پلاتفرم و شکل اتحاد را در دستور خود خواهد داشت» فراخوانده است.

این فراخوان نشاندهنده اینست که شرکت کنندگان در نشست تلاش دارند که طیف وسیعتری در اجلاس و شکل‌گیری اتحاد چپ کارگری شرکت نمایند. لیست نیروهایی که راه کارگر از آنها دعوت کرده بود و هیئت منتخب نیز مجددا دعوت نموده است، حدود تقریبی طیف مورد نظر را مشخص می‌کند. اینکه اتحاد این طیف تحت عنوان چپ کارگری تاجه میزان از زمینه عینی برخوردار بوده و واقع‌بینانه است موضوعی است که بجای خود جای بحث و بررسی دارد و در اینجا قصد ما پرداختن به آن نیست. ولی تاملی کوتاه حول نظرات مطروحه در بولتن مباحثات و اطلاعیه هیئت منتخب، بمشابه مشتی از خروار، مشکلات و مسائل را تا حدودی می‌تواند روشن نماید.

چپ کارگری؟

نامی که برای یک تجمع، اتحاد و.... انتخاب می‌گردد، البته دارای اهمیت فرعی است ولی از آنجا که گاه حتی نام نیز می‌تواند به نوعی مرزبندی مصنوعی تبدیل گردد، و بخصوص در این مورد مشخص چنین بنظر میرسد که انتخاب چنین نامی، نشانه تمایلی باشد برای توهم آفرینی و مرزبندی مصنوعی تاملی حول آن ضروری بنظر میرسد.

اگر بخواهیم ترمها را درست و بجا بکار بگیریم، جریان کارگری قاعدتا به نیروئی اطلاق می‌شود که در بین کارگران از نفوذی برخوردار بوده و توانسته باشد حداقل بخشی از کارگران پیشرو را در خود و حول خود متشکل کرده باشد. حال اگر به جریانات شرکت کننده در نشست نیم‌نگاهی بیافکنیم در می‌یابیم که آنها گروهها و محافل مهاجر با ترکیب عمدتا روشنفکری هستند که پیوندی با طبقه کارگر ندارند. رفیق آیدین در مقاله «یک گام به پیش یا دو گام به

پس» که در بولتن مباحثات درج شده در این باره می‌نویسد:

«نیروهائی که وحدت می‌کنند یا قصد وحدت دارند در چه سطحی هستند؟... از نشست‌های اولیه که حول وحدت چپ و مشکل پراکندگی آن برگزار گردیده تاکنون مرتباً از تعداد شرکت کنندگان منفرد و سازمانی کاسته شده است. وحدتی که قرار شد از پائین بر

بالائی‌ها تحمیل شود اینکه به همکاری سازمانی و اتحاد عمل هشت گروه یا حزب و سازمان انجامیده. سیاهه لیستی که بیشتر فیل هواکردن است و اگر عوامفریبی نباشد خودفریبی است. از این هشت هیات نمایندگی حاضر در نشست به استثنای راه کارگر که خود را تا حدودی به عنوان یک شبه سازمان یا محفل سازمان حفظ کرده ولی از بحران ایدئولوژیکی و ساختاری رنج می‌برد، سایر امضاکنندگان فراخوان وحدت را باید محدودی از منفردین دانست که به شماره افراد خویش تیر تشکیلاتی دارند... تازه مجموعه این محافل چه وزنی در جنبش کارگری دارند؟!»

روشن است که این جریان‌ات وزنی در جنبش کارگری ندارند. تازه اگر تمامی نیروهائی که راه کارگر از آنها دعوت کرده بود در این نشست شرکت می‌کردند از این جنبه تغییر کیفی حاصل نمیشد چرا که مجموعه نیروهای چپ در خارج از کشور فاقد پیوند با طبقه کارگر بوده و گروهها و محافل مهاجر بشمار می‌آیند. بهمین لحاظ نیز چنین اتحادی بر فرض هم سر بگیرد خصلت کارگری نداشته و عنوان «اتحاد چپ کارگری ایران» برای آن عنوانی بی‌مسماست. ممکنست گفته شود به اعتبار «جهت‌گیری کارگری» این جریان‌ات و چنین اتحادی، چنین عنوانی برای آن انتخاب شده است. یک چنین استدلالی نیز نادرست می‌باشد چرا که یک جریان یا مجموعه چند جریان صرفاً به اعتبار جهت‌گیری‌شان نمی‌تواند جریان کارگری بشمار آید. علاوه بر این یک چنین جهت‌گیری‌ای عملی است یا نظری؟ تا آنجا که به عمل برمیگردد قاطعانه می‌توان گفت ما شاهد دوری روزافزون این جریان‌ات از جنبش کارگری در ایران می‌باشیم. در زمینه جهت‌گیری نظری نیز که هر نیروئی میتواند چنین ادعائی بکند و اثبات صحت و سقم چنین ادعائی چندان آسان نیست.

«راه کارگر» از همان آغاز حرکت خویش با انتخاب چنین نامی قصد داشت جهت‌گیری کارگری را نشان دهد ولی مدت‌ها پس از حرکتش از خود انتقاد نمود که در کهای

نادرستی در زمینه این جهت‌گیری داشته است. سهند پس از وحدت با کومله و تشکیل حزب کمونیست، با صدای «بانگ خروس» در روستاهای کردستان پی‌ریزی انترناسیونال جدیدی را نوید می‌داد ولی چند سال بعد جدا شده و حزب کمونیست کارگری را اعلام نمود و حرکت گذشته در جنبش ملی خلق کرد را به نقد کشید.

حزب کارگران سوسیالیست که پس از انقلاب در هتل انترکوتینانتال تشکیل گردید نیز چنین ادعائی داشت ولی در عمل کارنامه‌اش در رابطه با پیوند با طبقه کارگر و نفوذ در جنبش کارگری، گویای نادرستی این ادعاست.

امروز نیز اینکه با کدام معیار و چگونه میتوان جهت‌گیری کارگری حزب رنجبران و یا فلان فرد و محفل شرکت کننده در نشست را تضمین و اثبات نمود، ناروشن است. هر جریانی با شاغول خودش جهت‌گیری دیگران را محک می‌زند. یکی سوسیالیستی بودن انقلاب ایران را معیار این سمت‌گیری می‌داند، دیگری در هم شکستن ماشین دولتی بورژوازی و برپائی دولت کارگران بجای آنرا مبنا قرار می‌دهد، آن یکی اعتقاد به دیکتاتوری پرولتاریا را ترجیح می‌دهد، این یکی تاکید مطلق بر سازماندهی صرفاً طبقه کارگر را، جریانی هم گفتن زنده باد طبقه کارگر را و غیره... براساسی شاغول کدام یک از جریانهای متعدد و منزوی از طبقه کارگر است که راستای صحیح جهت‌گیری را بدرستی نشان می‌دهد؟ این اختلاف نظرها بجای خود، مروری بر موارد مورد توافق شرکت کنندگان در نشست این موضوع را نشان میدهد که در لیست توافقات نیز مبنائی برای مشخص کردن این جهت‌گیری وجود ندارد.

«مجمع فراخوان» از کلیه احزاب، سازمانها، محافل و افرادی که برای سوسیالیسم مبارزه می‌کنند، جهت‌گیری کارگری دارند، مبارزه برای دموکراسی حقیقی و برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را وظیفه خود می‌دانند، دعوت می‌کند که در اجلاس وسیعتر شرکت کنند ولی جهت‌گیری کارگری یک فرد یا محفل چگونه مشخص می‌شود؟ دموکراسی حقیقی بچه معناست؟ و... نظر مجمع در این موارد کاملاً مبهم است و اگر مورد بحث جدی قرار بگیرد چه بسا به تعداد شرکت کنندگان نظر وجود داشته باشد. با این همه آیا درست و اصولی است که چنین مجمعی خود را «مجمع فراخوان به اتحاد نیروهای چپ کارگری ایران» بنامد و بخواهد به

مرزبندیهای مصنوعی که متأسفانه در جنبش چپ ما بسیار رواج دارد بیشتر دامن بزنند؟ با وجود اینهمه ابهام و موقعیت واقعی نیروهای شرکت کننده در نشست، آیا عنوان کارگری برای نشست در بهترین حالت چیزی بیش از یک علاقه افلاطونی به طبقه کارگر را می‌تواند بنمایش بگذارد؟

چگونه اتحادی؟ و برای چه

اتحاد امری در خود و برای خود نیست. هر اتحادی هنگامی مفهوم و معنای حقیقی می‌یابد که از ضرورت‌های پیشبرد مبارزه ناشی شده و به پرسش‌گرهی «اتحاد می‌کنیم که چه بکنیم» پاسخ دهد. این متد درست و اصولی برخورد به هرگونه وحدت و اتحادی است. حال ببینیم، برخورد «مجمع فراخوان» به این مساله چگونه است. اطلاعاتی در این باره می‌نویسد:

«به موازات تلاشهایی که توسط نیروهای گوناگون در نقاط مختلف بقصد راهیابی برای غلبه بر پراکندگی و سکتاریسم در نیروهای چپ و کارگری ایران صورت می‌گیرد و بدنبال یکرشته تماسهای مقدماتی نشستی با شرکت هیئت‌های نمایندگی جریان‌ات زیر... برگزار شد»

در موارد مورد توافق شرکت کنندگان در نشست در این باره آمده است که:

۱- اتحاد چپ کارگری ایران ضرورتی مبرم و حیاتی است.

۲-... ما معتقدیم که با وجود اختلاف نظرها میتوان و باید بر مبنای نکات مشترک حرکت متحدی را آغاز کرد.

۳-... با توجه به سطح اختلافات موجود و میزان رابطه با جنبش طبقه کارگر و... در زمان حاضر، شروع اتحاد را در سطحی پائین‌تر از وحدت حزبی و بالاتر از اتحاد عملهای موردی امکان‌پذیر می‌دانیم.

۴- پلاتفرم اتحاد از طریق مباحثات و تعیین نکات مشترک واقعی تهیه خواهد شد.

۵- شکل این اتحاد و همکاری به تناسب مضمون پلاتفرم حاصله و در جریان مباحثات نیروهای شرکت کننده تعیین خواهد شد.»

بنابراین اگر اطلاعاتی را مبنا قرار دهیم، هدف این اتحاد «غلبه بر پراکندگی و سکتاریسم در نیروهای چپ و کارگری» می‌باشد. شکل و مضمون این اتحاد هنوز معلوم نبوده و در جریان مباحثات و تعیین «نکات اشتراک واقعی» تضمین خواهد شد. آنچه فعلاً مورد توافق قرار گرفته اینست که این اتحاد «پائین‌تر از وحدت

نیم بند حول پاره‌ای مفاهیم عاریتی و منسوخ که نتیجه‌ای جز تکرار انشقاقات، بی‌عملی‌ها و نان به نرخ روز خوردن‌ها ندارد و در نهایت فعالیت‌های عملی آن به صدور چند اطلاعیه مشترک محدود می‌ماند، معتقدیم که این اتحاد بر پایه یک مضمون مشترک ناشی از تحلیل وضعیت مشخص جامعه ایران و اعلام صریح آلترناتیو این اتحاد در مقابل سایر آلترناتیوهای موجود، راه عملی فعالیت و مبارزه مشترک را باز خواهد گشود»

رفیق آلیاری تأکید می‌کند. «در یک کلام، اطلاعیه چپ کارگری هنوز خود را از قیدوبندهای کهنه‌ای که پراکندگی کنونی جنبش چپ قیل از هر چیز حاصل جان سختی آنهاست، رها نکرده است. بدون فراتر رفتن از این چارچوب، هرگونه بحث جدی و قابل تامل حول اهداف، ساختار و تاکتیک‌های سیاسی اتحاد، آب در هاون کوبیدن و هیاهوی بسیار برای هیچ است»

و رفیق آهانگر تأکید می‌کند که :

۹- بنظر میرسد که بیانیه مورد توافق ۷ جریان تحت عنوان «اتحاد نیروهای چپ کارگری» بنابه توافقاتی که صورت داده‌اند و اعلام کرده‌اند، با توجه به مواردی که برشمردیم، نه تنها کمکی به امر اتحاد بزرگ گروهبندی‌های چپ نمی‌کند، بلکه به توهماتی دامن می‌زند که خود مانعی در راه اتحاد واقعی است»

رفیق غلام در این باره می‌نویسد:

«طرح سازمانی که احزاب و گروه‌ها خود را در آن متشکل سازند مسئله مورد بحث ماست. طرح سازمانی که کل چپ‌های کارگری را در برگیرد نه یک جنبه کارگریست، نه یک جنبه دمکراتیک توده‌ای و نه جنبه چپ و نه بلوک انقلابی دموکراتیک و نه یک حزب کارگریست» و هسته اقلیت عنوان می‌کند :

«.....سامانه پیشنهادی (و یا هر نام مناسب دیگری) ظرف تجمع، همیاری و همکاری نیروهای کمونیست و کارگری است. ظرفی است که با دور زدن خط و مرزهای تشکیلاتی رایج - در معنای وجودش اشتراک مساعی حداکثر فعالین سوسیالیست را تسهیل می‌کند. ظرفی است بمنظور تسهیل ارتباطات، همکاری و تبادل نظر بین نیروهای تشکیل دهنده‌اش، ظرف همیاری ممکنه در راستای غلبه بر بحران»

همچنانکه مشاهده میشود به تعداد شرکت کنندگان درباره ضرورت اتحاد، اهداف، شکل، مضمون و چشم انداز آن نظر وجود دارد. بحث

اقدام به یک سلسله کارهای دفاعی مشترک کند، یک اتحاد عمل است، و تا آنجائی که مبادرت به برگزاری یک سری بحث‌های حضوری (سینارهای سراسری و محلی) و کتبی (بولتن بحث) کند، فراتر از یک اتحاد عمل عادی خواهد بود. زیرا که زمینه را، بطور درازمدت، برای اتحادهای تشکیلاتی و سیاسی فراهم می‌آورد. اما، از این شکل ویژه اتحاد نیابستی به شکل‌های تشکیلاتی مشخص جهش کرد. بحث‌های ناروشنی مانند ایجاد «اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم»، باید نتیجه بحث‌های طولانی شفاهی و کتبی میان نیروهای شرکت کننده باشد.....

«اتحاد نیروهای چپ کارگری» بادر نظر گرفتن پراکندگی و انشقاق‌های موجود چیزی غیر از ساختار فوق‌الذکر نمی‌تواند باشد»
رفیق شالگونی، ضمن تعیین مبانی «اتحاد بزرگ» تأکید می‌کند

«جنبش چپ ایران.... ناگزیر است به نیروی سیاسی دارای عضله لازم برای درگیر شدن و راه باز کردن تبدیل شود. و این نمی‌شود مگر با حرکت در مدار بزرگ. بعبارت دیگر، اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم»
اطلاعیه همکاران پروژه ایجاد بولتن بحث سوسیالیست‌های انقلابی که روی مواد مورد توافق نیز اما و اگر دارد عنوان می‌کند که :

«.....نه تنها هیچیک از سازمانها و جریانهای موجود قادر به بازسازی چپ انقلابی در ایران نیستند که خود از عوامل بحران کنونی‌اند و برای برون رفت از این بحران باید با این جریانات سنتی تسویه حساب کرد.... در واقع، امضای چنین مصوبه‌ای از جانب سازمانهایی که تا چند روز قبل همه را به وحدت در چارچوب سازمان خود فرا می‌خواندند، بمعنای اعتراف به شکست است.

....شروع این اتحاد، اما از سطح اتحادعمل‌های مشخص فراتر می‌رود زیرا که هدف بلاواسطه خود را ایجاد گروهبندی نوین پیشگام انقلابی قرار داده است»

رفیق یدی در این باره می‌نویسد:

«در چنین شرایطی، ایجاد بلوکی از چپ‌های سوسیالیست و یا دموکرات‌های انقلابی بر اساس اشتراکاتی متکی بر تحلیل واقعی جامعه ایران، تاریخ، فرهنگ، مذهب، اوضاع اقتصادی-اجتماعی ایران و نه الگوبرداری از این یا آن کشور، ضرورت دارد و امکان‌پذیر است. ما ضمن رد کامل وحدتهای مکانیکی و ائتلاف‌های

حزبی و بالاتر از اتحادعمل‌های موردی» امکان پذیر می‌باشد.

اگر در اهداف عنوان شده در اطلاعیه برای این اتحاد دقیق شویم، متوجه می‌شویم که در حقیقت دو هدف اصلی عنوان شده است، یکی غلبه بر «پراکندگی نیروهای چپ» و دیگری «غلبه بر سکتاریسم در نیروهای چپ». غلبه بر پراکندگی بیان معکوس اتحاد می‌باشد. اتحاد همچنین غلبه بر سکتاریسم نیز می‌تواند معنی شود. بدین ترتیب در واقعیت امر اتحاد خود به هدف اصلی تبدیل شده است و اگر زاویه سوال «اتحاد می‌کنیم که چه بکنیم؟» در مضمون اطلاعیه دقیق شویم، پاسخ این می‌تواند باشد که «اتحاد می‌کنیم که پراکنده نباشیم» و یا «اتحاد می‌کنیم که اتحاد بکنیم». آنهم اتحادی که نه شکل آن مشخص است و نه مضمون آن. و این یعنی تبدیل کردن اتحاد به امری در خود و برای خود. در اینجا دیگر سخنی از ضرورت‌های مرحله پیشبرد مبارزه که چنین وحدتی را الزامی می‌سازد در میان نیست و این یعنی تکرار این حرف ساده قدیمی که اتحاد بهتر از پراکندگی است. این یعنی اتحاد بهر قیمتی و بهر ترتیبی. اتحادی که قرار است پلاتنفرامش مخرج مشترک مواضع نیروها، افراد و محافل شرکت کننده در نشست باشد و شکل‌اش نامشخص است از کدام ضرورت‌های مرحله‌ای پیشبرد مبارزه سیاسی و طبقاتی استنتاج شده است، معلوم نیست.

اطلاعیه از آنجا که مخرج مشترک دیدگاه‌های نیروهای شرکت کننده در نشست می‌باشد، دارای مضمونی خنثی و مبهم می‌باشد که در بهترین حالت تمایل عمومی این نیروها به امر اتحاد را بنمایش می‌گذارد. مروری بر مقالات مندرج در بولتن مباحثات روشن می‌کند که نه تنها اختلاف نظرهای جدی در عرصه‌های گوناگون بین نیروهای شرکت کننده وجود دارد بلکه حول مساله مشخص شکل و مضمون اتحاد نیز به تعداد شرکت کنندگان نظرات مختلف و حتی ناهمبند بیان شده است، که در اینجا به ذکر نمونه‌هایی از آن بسنده می‌کنیم.

در اطلاعیه حزب رنجبران می‌خوانیم

«در نشست ماه مه، حزب ما قاطعانه از ضرورت مبرم ایجاد حزب واحد انقلابی طبقه کارگر دفاع کرده و راه حل‌های مشخص زیر را در این مورد ارائه داد»

هیئت مسئولین دفترهای کارگری سوسیالیستی در این باره می‌نویسد:

«تجمع اولیه نیروهای چپ، تا آنجا که

بقیه از صفحه ۱۴

تشدید بحران حکومت...

اگر سرپای بیانیه مجاهد را کسی جز با تمسخر نمی‌نگرد، اما در این آخرین سخنان حقیقتی غیرقابل انکار نهفته است. اینکه منافع آمریکا ایجاب نمی‌کند یک ایران، آزاد، مستقل، دمکراتیک، پیشرفته و مدرن را تحمل کند. اما این توضیحات خوش‌الحان کجا و مجاهد کجا؟ آیا جز مجموعه‌ای که دور کاسه شورای ملی مقاومت جمع شده‌اند یک ایرانی پیدا می‌شود که این ادعاهای دمکراسی‌خواهی مجاهدین را بشنود و از مصیبتی که بفرض محال بعد از جمهوری اسلامی با مجاهدین نصیب ایران بشود زبان نگزد؟ کیش شخصیت مجاهد و دیکتاتوری که برای ایران آینده در سردارد، چیزی نیست که در زندگی سیاسی تاکنونی این جریان پوشیده مانده باشد. امروز اپوزیسیون مترقی و آزادیخواه ایران، نیازی به افشای مجاهد ندارد. مجاهد شاید یکی از سازمانهای منحصر بفردی در جهان است که پیش از کسب قدرت ماهیت خود را بر همه آشکار کرده است. دولت آمریکا میتواند برای افسار زدن به جمهوری اسلامی هر طور که می‌خواهد با مجاهد بازی کند. وظیفه همه کسانی که ایرانی آزاد، دمکراتیک، مترقی و پیشرفته می‌خواهند اینست که روشی اتخاذ کنند که این نیروی ضددمکراتیک آینده هر تحول ایران را به مخاطره نیندازد. این ممکن نیست مگر با اتحاد وسیع، هر چه قدرتمندتر شدن جنبش کارگری و دمکراتیک و مترقی ایران.

در دسر دفاع از کوبا

دفاع از کوبا برای «حزب کمونیست کارگری» که تا پیش از این کوبا را از اقمار سرمایه‌داری دولتی بحساب می‌آورد مشکل ایجاد کرده است. در اینبار، یکی از اعضای حزب از تحریریه ارگان مرکزی حزب چنین سوال کرده است:

«در سرمقاله شماره ۱۵ ایده اشغال کوبا و سرنگونی کاسترو توسط امپریالیسم آمریکا مطرح شده بود و از کوبا دفاع شده بود که به نظر من موضعی کاملاً کمونیستی بود. در قسمتی از سرمقاله آمده بود که نسیمی از اندیشه سوسیالیستی در کوبا وزیده است. نکته‌ای که من متوجه نشدم اینست که با توجه با موضع مشخص حزب در رابطه با سرمایه‌داری دولتی، آیا حزب به نظرات جدیدی رسیده است و خلاصه کلام اینکه چه تحلیل مشخصی پشت «نسیمی از اندیشه سوسیالیستی...» وجود دارد. آیا این بدان معناست که انقلاب کوبا و تحولات بعدی آن تا به امروز یک قدم طبقه کارگر کوبا را به سوسیالیسم نزدیک کرده است؟ (انترناسیونال شماره ۱۶)

«انترناسیونال» این سوال را بدون پاسخ گذاشته است.

در مرحله کنونی می‌خواهد جامعه عمل ببوشاند؟ کدام طرح فعالیت سیاسی را می‌خواهد پیش‌روی خود قرار دهد؟ چشم‌انداز آن کدام است؟ همگی نامعلوم و ناروشن است.

مطالعه بولتن مباحثات نشان‌دهنده این واقعیت نیز می‌باشد که حداقل بخشی از نیروهای شرکت‌کننده در نشست، در تلاش رهایی برای غلبه بر بحران و بن‌بست و انفعالی هستند که کپل جنبش چپ انقلابی با آن روبروست و این از جمله انگیزه‌های آنان برای شرکت در چنین نشستی است. یک چنین تلاشهایی ضروری و ارزنده است و در چنین مسیری و بمنظور جستجوی راههای واقعی برای غلبه بر بحران و انفعال کنونی از هرگونه بحث و تبادل نظر سازنده و خلاق بین نیروهای چپ باید استقبال نمود. ولی برای آنکه چنین تلاشهایی بتواند در راستای صحیحی پیش رفته و به ثمر بنشیند... در وهله نخست بحثها می‌باید حول مسائل گرهی متمرکز شود.

برای جنبش انقلابی چپ در مرحله کنونی یافتن راهی برای خروج از بحران و انفعال کنونی، اهمیت گرهی دارد. جنبش چپ در وهله نخست سوال گرهی «چه باید کرد؟» را پیش روی خود دارد و به آن باید پاسخ روشنی بدهد. هرگونه وحدت، اتحاد و یا همگرایی در چنین راستائی می‌تواند معنا و مفهوم داشته و ضروری باشد. پیش از آنکه بخواهیم متحد شویم، مقدمات باید روشن کنیم که «متحد می‌شویم که چه بکنیم».

اتحاد برای اتحاد، معنا و مفهومی ندارد، باید روشن نمود هر اتحادی از زاویه پیشبرد کدام وظائف مشخص مرحله‌ای ضروری و ممکنست. ضرورت، اهداف، وظائف و چشم‌انداز اتحاد مسائلی نیستند که پس از توافق حول اتحاد، مورد بحث قرار بگیرند. اینها از جمله بحثهای مقدماتی اتحاد می‌باشند که رسیدن به توافق حول آنها پیش شرط توافق در امر اتحاد بشمار آید.

پراکندگی موجود نیروهای چپ علت بحران و انفعال جنبش چپ نیست، بلکه محصول آنست و تلاش برای غلبه بر این پراکندگی نیز با تلاش برای رهایی برای خروج از بحران و پاسخگویی به مساله «چه باید کرد» گره خورده است. برگزاری نشست، انتشار بولتن مشترک و... برای دامن زدن به بحث شفاهی و کتبی بین نیروهای چپ، البته ضروری و مفید است ولی برای آنکه تلاشها و انرژیها بهدر نرود، باید بحثها حول گرهگاههای اصلی متمرکز شود.

اجلاس آتی روی پلاتفرم و شکل اتحاد به روشتر شدن این اختلاف می‌تواند کمک کند ولی بعید به نظر میرسد که با چنین اختلافاتی از اتحاد عمل و پاره‌ای همکاری مشخص فراتر رفته و بتوان اتحاد بالنسبه پایداری را بمعنای حقیقی کلمه، شکل داد.

از نکات مشترک واقعی نظرات نیروهای مختلف شرکت‌کننده در نشست، هیچگونه طرح اثباتی روشن و مشخصی درباره اتحاد نمی‌تواند نتیجه‌گیری شود. توافقی که در نشست ماه مه صورت گرفته است نیز نه تنها کلی است و شکل و مضمون‌اش ناروشن است بلکه علاوه بر آن جنبه نفی دارد یعنی نه وحدت حزبی است و نه اتحاد عمل و جنبه اثباتی ندارد.

مشکل فقط این نیست که چگونه میتوان طرحی درباره اتحاد ارائه داد که بطور واقعی دربرگیرنده نکات مشترک نظرهای ناهم‌ایند باشد. بر فرض هم که کسی قادر به انجام این کارها باشد و بتواند با دور زدن و کنار گذاشتن اختلاف نظرهای طرحی ارائه دهد. در اینصورت این طرح آنچنان کلی، مبهم و بی‌خاصیت از آب درخواهد آمد که اهداف هیچیک از شرکت‌کنندگان را برآورده نخواهد کرد و مبنائی برای یک اتحاد جدی و پایدار نمی‌تواند باشد.

یکی از اشکالات اصلی، متد برخورد شرکت‌کنندگان در نشست نسبت به مساله اتحاد است. در وهله نخست، ضرورتهای مرحله‌ای پیشبرد امر مبارزه که اتحاد مشخصی را در دستور قرار داده است، هدفهای اتحاد، مضمون و وظائفی که این اتحاد باید پاسخگویی آن باشد، چشم‌انداز اتحاد می‌باید مورد بحث و توافق قرار بگیرد. بعبارت دیگر ابتدا سوال گرهی «اتحاد می‌کنیم که چه بکنیم» باید مطرح شده و مورد بحث قرار بگیرد. ولی شرکت‌کنندگان در نشست ابتدا تلاش کرده‌اند در گام نخست حول اتحادی که معلوم نیست چگونه اتحادی است به توافق برسند و در گام بعدی شکل و مضمون اتحاد را می‌خواهند روشن نموده و بتوافق برسند. و این بیشتر به زدن شیپور از سرگشادش شباهت دارد. و طبیعی است که هنگامیکه تلاشی برای برداشتن گام بعدی آغاز شود تازه اختلافات واقعی چهره حقیقی خود را نشان خواهد داد. همچنانکه بولتن مباحثات خود جلوه‌ای از آنست.

اتحادی که از نظر اطلاعاتیه «مجموع فراخوان» ضرورتی مبرم و حیاتی دارد، چگونه اتحادی است؟ به کدام وظائف مشخص مبارزاتی

در کشورهای گوناگون پیشنهاد کرده‌اند روز معینی برای همه الزامی نباشد و از هجدهم تا بیست و پنجم بر حسب شرایط هر کشور باشد. ما هم در پاریس بدلیل مصادف شدن هجدهم با مراسم رفعت صفائی بهتر است بیست و پنجم را در نظر بگیریم. در قبال این اعتراض هم که چرا رفقای آنان در دیگر کشورها در این کمیته‌ها شرکت ندارند جواب دادم که این گناه کسی نیست. خود شما که با آکسیون موافقت کرده بودید میبایست به رفقایان در دیگر کشورها رهنمود می‌دادید که بروند و بهمراه دیگران در ایجاد این کمیته‌ها شرکت کنند. و طبعاً خودتان به آنها اطلاع نداده‌اید آنها هم از مشارکت برکنار مانده‌اند و مثلاً در تعیین روز آکسیون مداخله‌ای نداشته‌اند. این وظیفه شما بوده که به سازمانتان رهنمود شرکت در کمیته‌های اقدام را می‌دادید.

رفیق نویدی در گفتگوی خود اظهار کرده است که پس از گذشت دو روز، من با ایشان تماس گرفته و گفتم چون در برگزاری اجلاس تاخیر داریم، بهتر است از این حرکات حمایت کنیم و اعلامیه مشترک پشتیبانی را منتشر نمایم. وی در ادامه می‌گوید: «سازمان و سازمان اقلیت با این امر بشدت مخالفت می‌نمایند. ما صریحاً به نمایندگی راه کارگر گفتیم که از یک جریان مجهول الهویه حمایت نمی‌کنیم». اندکی بعد رفیق نویدی می‌افزاید: «ما خود موافقت داشته‌ایم حرکاتی را سازماندهی کنیم. هنگامی که بعوض آن، از ما خواسته شد به حمایت از جریانی مجهول الهویه اقدام کنیم، مخالفت کردیم».

مطلقاً صحت ندارد که من رفقا را «بعوض سازماندهی حرکاتی مشترک»، به «حمایت از جریانی مجهول الهویه» دعوت کرده باشم. پیشنهاد اعلامیه حمایتی مشترک، «بعوض» اقدامات عملی نبوده بلکه بموازات و در تکمیل آن بوده است. ما پیشنهاد داشتیم که چون آکسیون از طریق کمیته‌های اقدام صورت می‌گیرد و فعالین احزاب و سازمانهای سیاسی در آن به صفت غیرسازمانی خود شرکت می‌کنند، لازم است که سازمانهای سیاسی نیز به نام خود از این آکسیون عمومی حمایت کنند و تاکید هم کرده بودیم که الزامی نیست همه سازمانهای فعال در این آکسیون با هم اطلاعیه مشترک حمایتی مشترک امضا کنند. تکی، دودو، یا بهر تعداد که با هم علاقمندند. پیشنهاد اطلاعیه حمایتی مشترک چهار جریان نیز در همین چارچوب بود و نه بعنوان جایگزین حرکت مشترک. اما چون حرکت مشترک چهار جریان

زندانیان سیاسی، کمیته‌های ضد ترور، زنان و غیره) امری ضروری و حیاتی دانسته شده بود که در قالب کمیته‌های اقدام حرکت کنند.

پس پیشنهاد ابداً محدود به سازماندهی حرکات مشترک چهار جریان نبوده است و در نتیجه، موافقت کلی اعلام شده از طرف رفقا برای من موافقت با کلیت پیشنهادات، یعنی انجام آکسیون سراسری در یک روز، با شرکت سازمانهای دیگر و نهادهای گوناگون دمکراتیک و در شکل کمیته‌های اقدام بود. بعد از این توافق کلی (که با دیگر سازمانهای سیاسی، محافل و نهادهای دمکراتیک نیز حاصل شد) آنچه باقی میماند، صحبت و تصمیم گیری در جزئیات عملی سازماندهی کمیته‌های اقدام، در هر کشور و هر شهر بر حسب شرایط و مقتضیات محلی بود. در همه جا، از کشورهای اسکانندیناوی گرفته تا اروپای مرکزی و از کانادا تا آمریکا، این کار شروع شد و بصورت تشکیل کمیته‌های دفاع از پناهندگان در ترکیه، پیش رفت. در فرانسه، اما، همانگونه که رفیق نویدی اشاره کرده است، اجلاس مشترک به دلیل مشغله‌های متراکم حزب دمکرات مدام به تعویق می‌افتاد. (لازم است تذکر دهم که حزب دمکرات هیچگونه مخالفتی با پیشنهادات ارائه داده شده نداشت و تا به آخر هم بر ضرورت و اهمیت چنین آکسیونی تاکید داشت)

رفیق نویدی گفته است که پس از خبردار شدن از اینکه در دانمارک برای آکسیونی در هجدهم ژوئن آماده می‌شوند از من «در مورد همکاری‌های مشترکمان» سؤال می‌کند و گویا من پاسخ دادم: «عده‌ای از افراد و شخصیت‌های سیاسی برنامه گذاشته‌اند برای روز ۱۸ ژوئن که ما بدلیل اینکه در همین روز در پاریس مراسم بزرگداشت مرحوم کمال رفعت صفائی برگزار می‌شود، مخالفت کرده‌ایم و روز بیست و پنجم ژوئن را برای اقداماتی سراسری پیشنهاد نمودیم».

سؤال اعتراض آمیز رفقا این بود که اینان که‌ها هستند که حرکت می‌کنند و چرا رفقای ما در محل خبر ندارند و چرا بدون مشارکت ما حتی روز آکسیون تعیین شده است؟ جواب من این بود که اینها کمیته‌های حمایت از پناهندگان در ترکیه‌اند که اینجا و آنجا شکل گرفته‌اند.

(پرسیده شد: مرکب از که‌ها؟ گفتیم: چون کمیته‌های اقدام‌اند کسی به صفت سازمانی‌اش نیست، همه، افراد متعلق به سازمانهای سیاسی، محافل یا منفردین‌اند و از جمله نهادهای دمکراتیک در محل). روز هجدهم هم یکی از پیشنهادات بوده و عده‌ای هم بدلیل تفاوت شرایط

نامه روابط عمومی سازمان

کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

مسئولین محترم نشریه «اتحاد کار» در شماره ششم آن نشریه گفتگویی با رفیق پرویز نویدی، مسئول کمیسیون روابط عمومی کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران چاپ شده است. شخصاً لازم می‌دانم برای آنکه خوانندگان آن نشریه از عین واقعیت خبر داشته باشند چند نکته را در ارتباط با اظهارات رفیق پرویز نویدی روشن کنم. تقاضا دارم این توضیحات را در نشریه «اتحاد کار» درج فرمائید.

با تشکر - مسئول روابط عمومی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

۲۱ نوامبر ۹۴

۱- رفیق نویدی گفته است: «یکی از مسئولین روابط عمومی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) طی تماسی با ما در میان گذاشت که ضروری است در پی صدور بیانیه «فراخوان مشترک برای نجات جان پناهندگان سیاسی» که با امضای چهار جریان یعنی حزب دمکرات کردستان ایران، سازمان ما، سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت) و سازمان راه کارگر در اواسط ماه مه ۹۴ منتشر شده، حرکات سیاسی مشترکی را سازمان دهیم. سازمان ما و سازمان اقلیت موافقت کلی خود را اعلام داشتند. ولی حزب دمکرات به دلیل بعضی مشکلات کاری هنوز پاسخ نداده بود. قرار بود در اولین فرصت اجلاسی بین چهار جریان جهت بحث و تصمیم گیری در این باره برگزار شود».

از این سخنان رفیق نویدی چنین برداشت می‌شود که گویا راه کارگر، سازماندهی حرکات مشترک میان چهار جریان نامبرده را پیشنهاد کرده است و بس. حال آنکه آنچه من با حزب دمکرات و دو سازمان دیگر در میان گذاشته‌ام، نه صحبتی شفاهی، بلکه ارسال متن کتبی از طریق فکس بوده است که در آن، صراحتاً ایده یک آکسیون سراسری در اروپا و کانادا و... در یک روز معین، با شرکت سازمانهای دیگر مطرح شده و به لحاظ دامنه مشارکت و شکل اجرایی نیز شرکت و مداخله همه نهادها و تشکلهای گوناگون دمکراتیک (پناهندگی، دفاع از

سخن این نیست که کسی نمیتواند به مکالمات تلفنی استناد کند، سخن اینجاست که موضوع اصلی مورد اختلاف لابلای اینگونه موارد و مشتى جملات و نقل قولهای مطول و غیرمرتبط با هم بفراموشی سپرده نشود.

موضوع اصلی این بود که نشریه راه کارگر در شماره «مرداد ماه ۱۳۷۳» خود نوشته بود نمایندگان سازمان ما در رابطه با مسئله نجات جان پناهندگان ایرانی در ترکیه از خود تزلزل نشان داده و چند بار اقدام مشترک را پذیرفته و دوباره رد کرده است. رفیق نویدی در مصاحبه خود این اتهام را بطور مشخص رد کرد ولی خواننده اگر صدبار هم نوشته طولانی نماینده راه کارگر را زیرورو کند بالاخره نمی فهمد که ایشان به ادعای نشریه «مرداد ۷۳» راه کارگر صحنه میگذارند یا خیر؟ رفیق نماینده راه کارگر درباره این موضوع اصلی کاملاً سکوت کرده است. نکته دوم اینکه آن جریان مجهول الهویه علیرغم تمامی تلاشهای نماینده راه کارگر برای هویت بخشیدن به آن همچنان «مجهول» مانده است. باز هم اگر صدبار دیگر این نوشته را زیرورو کنید نمی فهمید چه سازمانها یا گرایشاتی بطور یکجانبه و تنها در ارتباط با روابط عمومی راه کارگر «کمته‌های اقدام» برای نجات جان پناهندگان ایرانی را «که البته با این عظمت هم که رفیق از آن یاد میکند نبوده است» سازماندهی کرده‌اند. و چرا بفرض نمایندگان سازمان ما میبایست چشم‌پسته و بدون اینکه بدانند آنها کیستند، به پشتیبانی از آنها اطلاعیه صادر کنند؟ آیا تنها به اعتبار اینکه مورد اعتماد رفقای نماینده راه کارگر بوده‌اند؟ البته اگر مسئله چنین بوده، ما براساس اعتماد متقابل موجود بین دو سازمان عمل میکردیم. ولی این موضوعی است که رفقای نماینده راه کارگر میبایست با صراحت در میان میگذاشتند. این مسئله هنوز هم مجهول باقی مانده و این نکته سوم است.

و نکته آخر اینکه سازمان ما از همکاری و اتحاد عمل با تمامی نیروی انقلابی و دمکراتیک استقبال میکند و در صورت آمادگی «اتحاد چپ کارگری» ما هیچ مخالفتی این زمینه نداشته و نداریم. حتی هیات نمایندگی ما و از جمله رفیق نویدی در آخرین جلسات خود با صراحت و برای اجتناب از تناقض و دوگانگی از رفقای راه کارگر خواسته‌اند این «اتحاد» را به همکاری با ائتلاف چهارگانه موجود دعوت کنند. ما دست همگی رفقای را که برای مبارزه علیه جمهوری اسلامی برای دمکراسی و سوسیالیسم مبارزه میکنند صمیمانه می‌فشاریم و هرگونه همکاری با آنان را وظیفه خود میدانیم.

سازمانده این آکسیون بوده باشد. برعکس ادعای رفیق نویدی، من تصریح کردم که ما با همه در میان گذاشته‌ایم و قبل از همه با شما فعالین مجمع فراخوان نیز مثل همه بعنوان افراد و به صفت فردی در کمته‌های اقدام شرکت کرده‌اند و این مجمع سازمانده آکسیون نبوده است، سازمانده حرکت خود کمته‌ها بوده‌اند. و افزودم مطلقاً صحت ندارد که ما با آن بلوک کاری را پیش برده‌ایم و می‌خواهیم این بلوک را دنباله رو آن کنیم. مطلقاً صحت ندارد که ما می‌خواهیم نقش واسط بازی کنیم و دو بلوک را بهم وصل کنیم. اینها تصورات شماسست. و اما اینکه چرا یکپای ما این تو و یکپایمان آن توست و اینکه باید روشن کنیم که با کدام می‌خواهیم حرکت کنیم، پاسخ ما این است که ما هیچ تقابلی برای کار کردن با اینطرف و آنطرف نمی بینیم و ایندو را در برابر هم قرار نمی دهیم. وانگهی همانطور که قبلاً هم توافق شده است همکاری ما چهار جریان با هم مشروط به عدم همکاری هریک از ما با جریانات خارج از این ترکیب نیست. و رفیق نویدی ضمن تأیید این توافق، گفت مسئله این نیست که شما حق ندارید چون با ما کار می‌کنید با دیگران هم بکنید، ولی رابطه این دو بلوک باید روشن شود. شما هم این تو و هم آن تو نمی شود. باید جلسه بگذاریم و تکلیف این مسئله را روشن کنیم. و من ضمن رد قاطعانه این ادعاهای واهی، از چنین نشستی استقبال کردم. این بود نکاتی که در گفتگوی رفیق نویدی با «اتحاد کار» روشن شدنشان را ضروری دیدم.

یک پاسخ و چند نکته!

آنچه از نظر خوانندگان گذشت پاسخ مسئول روابط عمومی سازمان کارگران انقلابی ایران 'راه کارگر' به مصاحبه رفیق پرویز نویدی بود که به موضوع دو سازمان پیرامون اتحاد عمل حول فراخوان مشترک برای نجات جان پناهندگان سیاسی اختصاص داشت. در پاسخ نماینده راه کارگر چند نکته نهفته است که توجه به آنها برای درک و فهم متقابل میتواند مفید باشد و مشکلاتی را از پیش راه بردارد.

اول و مهمتر از همه اینکه توضیحات باید همانگونه که از نامشان پیداست روشن کننده و گره‌گشا باشند. یعنی مبهمات را واضح گردانند و ایراد و خطا را آشکار سازند. توضیح رفیق نماینده راه کارگر متأسفانه هیچکدام از اینها نیست. تلاش برای ابهام ایجاد کردن بیشتر است. «افشاگری» واژه‌ای یک محاوره تلفنی است و...

به لحاظ عملی بقدری دچار تاخیر شد که حتی برای بیست و پنجم ژوئن نیز - که پایان آکسیون جهانی بود مجال سازماندهی هیچ اقدامی نبود، تنها کار مشترکی که باقی می ماند، صدور اطلاعیه حمایتی مشترک بود، و آنچه من درخواست کردم و با مخالفت مواجه شدم، حداقل حمایت مشترک چهار جریان از این آکسیون بود. این هم که رفیق نویدی می گوید: «از ما خواسته شد به حمایت از جریان مجهول الهویه اقدام کنیم»، نادرست است. من رفقا را به حمایت از هیچ جریانی - اعم از معلوم الهویه یا مجهول الهویه - دعوت نکرده‌ام. آنچه من خواسته‌ام حمایت مشترک از آکسیون سراسری برای دفاع از پناهندگان در ترکیه بوده است. سازمانهای دیگری هم که اطلاعیه مشترک داده‌اند، از هیچ «جریانی» حمایت نکرده‌اند، بلکه از آکسیون حمایت کردند.

و آخرین نکته: رفیق نویدی گفته است: «در جریان این مباحث در میان گذاشته‌ایم و پرسیدیم که آیا امر سازماندهی اقدامات را از یکسو با ما و از سوی دیگر با افراد و جمهائی که گرد هم آمده و «فراخوان به اتحاد چپ کارگری» را تشکیل داده‌اند در میان نگذاشته‌اید؟! جواب این پرسش از طرف راه کارگر کاملاً منفی بود.»

اگر منظور از «راه کارگر» منم که طرف صحبت بوده‌ام، نه چنان سئوالی وجود داشته و نه چنان جواب «کاملاً منفی»!

ما جراً به این قرار است که رفیق پرویز نویدی در مکالمه تلفنی خود با من، ضمن اعتراض به اینکه ما با دیگران کارها را پیش برده‌ایم بی آنکه نخست چهار جریان درباره آن تصمیمی بگیرد، با عصبانیت گفت: ما که بچه نیستیم! شما (یعنی راه کارگر) از یکطرف با ما یک بلوک درست کرده‌اید، از طرف دیگر با عده‌ای دیگر (منظورش «مجمع فراخوان به اتحاد چپ کارگری» بود) شما می‌خواهید در اینجا حرکت کنید یا در آنجا؟ یکپایتان این تو و یکپایتان آن تو! از یکطرف به ما پیشنهاد می‌دهید و از طرف دیگر با دیگران کار را جلو می‌برید و آخر سر می‌خواهید از ما حمایت بگیرید! شما می‌خواهید واسط این دو بلوک باشید و ما را به آن وصل کنید. ما چنین چیزی را قبول نمی‌کنیم! و مثالی هم برای واسط شدن بین دو بلوک زد و ما را به آن تشبیه کرد. که لزومی به بیان آن نمی‌بینم.

آنچه از طرف من «کاملاً منفی» بود، نه در میان گذاشتن پیشنهاد آکسیون با اعضای مجمع فراخوان، بلکه این بود که مجمع فراخوان



خلق، آگاهی، اسلحه (شیلی)

انتقال تجارب جنبش چپ انقلابی - بین‌المللی با این هدف در «اتحاد کار» ادامه می‌یابد که بتوانیم با دیدی بازتر نسبت به آنچه که روی داده است مبارزات آتی خود را سازمان دهیم و در این راه چه بسیار که باید بیاموزیم. ما هنوز در ابتدای کاری سترگ هستیم.

در این شماره نگاهی به وضعیت سیاسی - اقتصادی شیلی خواهیم داشت و در انتها بخش‌هایی از مصاحبه با قدیمی‌ترین دبیر کل سازمان انقلابی چپ شیلی (میر) را در اختیار خوانندگان عزیز نشریه می‌گذاریم.

در دهه شصت، کودکان دوست‌داشتنی «کندی» حامل سیاست «همکاری برای پیشرفت» در کشورهای آمریکای لاتین بودند. نمایندگان این سیاست حزب دموکرات مسیحی را در شیلی بنیان نهادند. این جریان به‌مبارزه با وضعیت اسفناک اجتماعی حاکم بر شیلی اعتقاد نداشت. حزب دموکرات مسیحی (PDC) با تحلیل از شرایط حاکم با دیدی مذهبی که عامه فهم بود توانست قدرت گیرد. حزب عنوان می‌داشت که خشونت سازمان‌یافته در مقابل ساخت غیرعادی حاکم بدترین نوع مبارزه می‌تواند باشد.

در سال ۱۹۶۴، «ادواردو فرای» با شعار «انقلاب در آزادی» و «سرمایه‌داری پیروز گشته است» در مبارزات انتخاباتی شرکت نمود. در این انتخابات راست‌ها کاندیداهای خود را

بخاطر آنکه نتوانسته بودند آرای تمایل عمومی را بدست آورند از مبارزات انتخاباتی بیرون آوردند و بهمین خاطر حزب دموکرات مسیحی توانست با اکثریت مطلق پیروزی خود را جشن بگیرد. «ادواردو فرای» در جهت صنعتی کردن و رفم ارضی اقداماتی را انجام داد اما به قول‌های پیش انتخاباتی خود که قرار بود معادن مس را که در انحصار شرکت‌های چندملیتی - امریکایی بود ملی نماید عمل ننمود.

در انتخابات ۱۹۷۰، حزب دموکرات مسیحی با معرفی «رادومیرو تومیک» یک برنامه چپ را برای جامعه پیشنهاد نمود. حزب ملی این بار نمی‌خواست که در مقابل «جبهه خلق» که قوی‌ترین حزب در این سالها شده بود خود را از تک‌وتا بیاندازد. حزب برای تسریع دموکراتیزه نمودن جامعه، آرای کنگره را برای کاندیداتوری «سالوادور آلنده» سوسیالیست فراهم آورد. فردی که آمریکا تا به امروز نیز به او لعن و نفرین می‌فرستد. اقدامات انجام شده به تقسیم زمین زمینداران بزرگ میان دهقانان ملی کردن معادن مس و ۲۰۰ شرکت استراتژیک، بانکها و تجارت خارجی محدود شد.

حزب سوسیالیست سیاست خود را در قبال انتخابات آتی با بایکوت کردن این انتخابات قرار داد. آنها با تحلیل از انقلاب کوبا به این نتیجه رسیدند که کسب قدرت سیاسی به شیوه انتخاباتی

امری بعید است. حزب در کنگره ۱۹۶۷، خود را بمثابة حزبی معتقد به مارکسیسم - لنینیسم هویت داد و مبارزه مسلحانه را بمثابة شیوه حل تضادهای طبقاتی در دستور کار خود قرار داد.

در همین سال یعنی ۱۹۶۷، «میر» خود را بنیان نهاد. «جنبش انقلابیون چپ» تئوری جنگ مسلحانه را تنها راه رسیدن به انقلاب تبلیغ می‌نمود. «میر» پایگاه خود را در مناطق شهری و روستاهایی که با چپ در آمیخته بودند جستجو می‌کرد.

حزب کمونیست از تیز راه مسالمت‌آمیز رسیدن به سوسیالیسم دفاع می‌کرد. آنها معتقد بودند که حزب در یک کشور پیشرفته می‌باید ابتدا با تشکیل یک جبهه آزادیبخش خلق، وظایف بورژوا - دموکراتیک، ضدامپریالیستی و ضدالیگاری را پیش ببرد و بدون آنکه مبارزه وجهه ضدسرمایه‌داری بخود بگیرد عملی گردد. آنها این گذار مسالمت‌آمیز و تسلیم‌طلبانه طبقاتی را هرگز ترک نکردند. این سیاست حتی در دوران غیرقانونی بودنشان و مقطع کودتا (۱۹۷۳) تابلوی هویتی آنها بود.

حزب کمونیست با شعار «اطمینان بیشتر» و «جنگ داخلی نه!» خواستار ایجاد ائتلافی با دموکرات مسیحی‌ها بود. گرایش ارتجاعی در حزب دموکرات مسیحی نیز به رهبری «پاتریسیو آبلون» خواستار همکاری مشترک با کودتاگران بودند. سوسیالیست‌ها نیز تصمیم گرفته

بودند که با شعار «به پیش بدون وراجی» قیام توده‌ها را علیه کودتا سازمان داده و از آنها حمایت نمایند. ولی مشکل اساسی که آنها با آن درگیر بودند این بود که از میان ۲۰۰ هزار عضو رسمی‌شان حداکثر ۳۰۰ نفر حاضر بودند که اسلحه بدست گیرند.

چپ‌ها پس از کودتای ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳، تمام تلاششان این بود که با جابجایی‌ها از ضربه‌ای که فرود آمده بود جلوگیری نمایند اما هزاران کشته را هیچ کس نمی‌توانست حدس بزند. اقدامات اولیه انتقال کسانی بود که زیر ضرب نظامیان قرار داشتند. در این مقطع در حزب سوسیالیست انشعابی صورت گرفت که عمدتاً به انشعاب نسل جوان از قدیمی‌ها و آنها بخاطر موضع‌گیری‌های سوسیالیست‌ها در قبال اوضاع و احوال پیش آمده معروف گردید. تضاد عمیقی میان

جوانانی که در شیلی مانده بودند با کسانی که به خارج رفته بودند ایجاد شده بود. «ترس‌های خارج نشین» لفظی بود که حتی بعدها در نشست سوسیالیست‌ها در هاوانا نیز عنوان گردید. بسیاری از سوسیالیست‌ها گرایشات سوسیالیست دموکراتیک را پذیرفته و مشاطه‌گران نظام سرمایه‌داری گردیدند.

جنبش مقاومت در سال ۱۹۷۸ بار دیگر خود را نشان داد. این جنبش در ابتدا در کلیساها، گروه‌های فولکلور و کلوب‌های ورزشی به سازماندهی خود پرداخت. تظاهرات اول ماه مه باردیگر

خیابانها را فتح نمود. در این مقطع اکثر اتحادیه‌های کارگری تحت نفوذ دموکرات مسیحی‌ها قرار داشتند.

حزب کمونیست بجای اینکه شعار مقاومت مسلحانه را طرح کند ایجاد یک جبهه ضدفاشیستی را بر زبانش انداخته بود و این درست مقطعی بود که حزب «میر» را «اسب تروای امپریالیست‌ها» می‌نامید. تصویری که حزب کمونیست از دموکرات مسیحی‌ها می‌داد آن بود که آنها قادرند به وظایف بورژوادموکراتیک در این مرحله پاسخ دهند و برای ایجاد چنین نظامی، نظامیان می‌باید به سربازخانه‌ها بازگردند. حزب در رابطه با شعار جبهه ضدفاشیستی‌اش نتیجه‌ای در حد صفر بدست آورد. حزب در سال ۱۹۸۰ پس از آنکه «میر» توانسته بود مقاومت‌های شایانی را سازمان دهد عنوان نمود که می‌باید تمامی اشکال مبارزه را در عمل بکار گرفت. از سال ۱۹۸۳، «سافوئل رودریگز» که سه سال قبل از آن سوئد ناموفق را علیه پینوشه انجام داده بود رهبری حزب را بدست آورد.

در سال ۱۹۸۳ مبارزات مشترک ساکنین محلات زحمتکش نشین و نیروهای سیاسی نسبت به شرایط حاکم بر جامعه اوج گرفت. این بار نه سیاستمداران بلکه جنبش اجتماعی توده‌ای بود که رهبری را بدست گرفت و گورستان آرامش و سکون را درهم کوبیده بود.

در فوریه ۱۹۸۴ حزب کمونیست و «میر» به وحدت تشکیلاتی رسیده و تشکیلاتی نوین (MDP) را ایجاد نمودند. هدف از این وحدت «دموکراتیزه کردن جنبش توده‌ای» عنوان گردید. حزب دموکرات مسیحی و رهبر اپوزیسیون «حکومتی»، «آیلوین» از هم فاصله گرفتند. آنها با نظامیان پای میز مذاکره نشستند و گذار به یک دموکراسی باب طبع امپریالیسم را هدف خود قرار داده بودند. عفو عمومی در رابطه با شکنجه‌گران اینفورم پوش در این مقطع از طرف آنها بود که طرح گردید.

چپ در بحران عمیقی بسر می‌برد. استراتژی «گذار مسالمت‌آمیز» حزب کمونیست مدفون شده و چیز دیگری جایگزین متولد نشده بود. اکثریت سوسیالیست‌ها، سوسیال دموکرات شده و

از آرمانهای چپ فاصله گرفته بودند و نیروهای چپ انقلابی مانند «میر» نیز با یک راه‌حل مسلحانه عملاً نمی‌توانستند کاری پیش ببرند.

امروز که چپ شیلی به گذشته خود برخورد می‌کند معترفند که برای شیلی امروز آنها کار چندان زیادی نکرده‌اند و اینکه تئوری‌هایشان عملکرد اجتماعی بسیار محدودی پیدا کرده بود.

وضعیت اقتصادی شیلی

مدل اقتصادی دیکتاتور وضعیت ساختاری جامعه را کاملاً تغییر داده بود. وسائل ارتباط جمعی مدرن، بکارگیری کامپیوتر در موسسات اداری و تجاری و مدارس.... در دوره حاکمیت نظامیان شکل گرفته بود. امروز شیلی از جمله کشورهای صادرکننده کامپیوتر می‌باشد و در فاصله ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۵ تعداد ماشین‌های تولید شده در شیلی ۳ برابر گردیده است.

محصولات صادراتی جدیدی از جمله چوب، محصولات دریایی و شراب جایگاهی یافته بودند. در سال ۱۹۸۸ صادرات به رقمی بالغ بر ۷ میلیارد دلار رسید. افزایش موازنه ۲/۲ میلیارد دلاری میان صادرات و واردات رشدی بالغ بر ۶/۸٪ را نشان می‌داد. تورم ۲۷/۷٪ مشخصه اقتصادی این دوره بود. هزینه‌های دولتی تقلیل یافت و از ده کارمند ۶ نفر از سیستم بوروکراتیزم دولتی اخراج گردیدند. در سطح ادارات تکنوکراتها امور مدیریت را در انحصار خود گرفته بودند.

در فوریه ۱۹۸۰ سیاست خصوصی کردن آنها اوج بیسابقه‌ای گرفت که تا به آن روز در کشورهای آمریکای لاتین بی‌سابقه بود. سیستم بازنشستگی و بهداشت عمومی و هزینه‌های آب و برق، بنزین، وسایل ارتباط جمعی و حمل‌ونقل شهری در این دوره به ضرر مردم تغییراتی نمود. معادن طلا، نقره و مس، نفت، گاز طبیعی و لیتیوم به کشورهای خارجی فروخته شد. تنها موسساتی که چوب حراج نخوردند عبارت بودند از خط هوایی شیلی، تاسیسات آب و بیمه استرالیا، آمریکا، ژاپن و هلند در بخش تولید چوب بسیاری از جنگلها را خریداری نمودند. شرکت «شل» به تنهایی در یک منطقه جنگلی به

مساحت ۳۵ هزار هکتار مربع را خریداری نمود. صید ماهی و محصولات دریایی در طول سواحل شیلی و در محدوده ۲۰۰ مایلی متعلق به ژاپنی‌ها گردید و

شیلی خیلی ارزان فروخته شد.... شیلی دهه نود اصلاً شباهتی با شیلی دوره آینده ندارد. شیلی تحت نفوذ کنسرن‌های آمریکایی قرار دارد. امروزه تمام کشورهای صنعتی از شیلی استفاده‌های چندمیلیاردی برده و شیربه جان آنرا مکیده‌اند. کشوری ثروتمند به اناری می‌ماند که عصاره‌اش را مکیده‌اند و تفاله‌اش را برای ارتزاق مردم به دامن آنها پرتاب کرده‌اند.

بزرگترین معدن مس دنیا به سرمایه داران انگلیسی، ژاپنی و استرالیایی واگذار گردیده است. دوره این امتیاز برداشت ۵۰ سال می‌باشد...

مصاحبه با «باسکال آئنده»

قدیمی‌ترین دبیرکل «میر»

.....
مادر، خواهر سالوادور آئنده است ولی با سیاست زیاد آمیخته نبود و پدرم یک کارفرمای کاتولیک بود. از کوچکی با تمام سیاستمداران چپ آشنا شدم. در دهه پنجاه یک دموکراسی پارلمانی لیبرال در شیلی بوجود آمده بود که هدفش دامن زدن به مبارزه طبقاتی بود. سیاستمداران احزاب مختلف با هم دوستانه نشست و برخاست می‌کردند. خانواده‌ام هرکجا که سفر می‌کرد جو عمومی‌اش را سیاست تشکیل می‌داد و از کسانی که همیشه با ما بود دانی‌ام «سالوادور آئنده» بود. «بابلونودا»ی سوسیالیست و یا «ادواردو فرای» دموکرات مسیحی به خانه ما زیاد رفت و آمد داشتند. در روزنامه‌ها شاهد موضع‌گیری‌های داغ این رهبران در مقابل هم بودم. در صورتیکه مدتی بعد از این موضع‌گیری‌ها دوستانه کنار هم می‌نشستند و شطرنج بازی می‌کردند. این شرایطی بود که می‌باید می‌فهمیدی و آنوقت می‌توانستی تشخیص دهی که چطور ما گرایشات انقلابی پیدا کردیم. از پایان دهه سی تا دهه شصت، سرمایه‌داری شیلی رشد بسیاری پیدا کرد و با مدل اقتصادی منطقه‌ای خود می‌توانست براساس تولیدات کشور در تبادلات تجاری حرکت

نماید. صنایع مالی به درجه‌ای از رشد رسیده بودند که از منافع آن نه تنها بورژوازی بلکه اقشار وسیعتری از خرده‌بورژوازی و افراد تحصیل کرده و بخشی از طبقه کارگر متمتع می‌شدند و این شرایط باعث شده بود که امنیت کاری و اجتماعی و سیستم بهداشت عمومی بیشتر پیدا کرده باشد. سیستم مدارس بازسازی شده بود و تمامی این عوامل باعث پیچیدگی‌هایی در میان طبقات جامعه گردیده بود.

س: یعنی مردم واقعاً به حقوق و مطالبات خود دست یافته بودند؟

ج: خیر اما چپ در عمل در حکومت شرکت کرده بود. نه تنها سوسیالیست‌ها بلکه کمونیست‌ها و هر آنکس که فی‌العقل از رفم ارضی صحبت می‌کرد و در تقابل با زمینداران بزرگ قرار می‌گرفت مجموعه حاکمیت را تشکیل داده بودند. جنبش طبقه کارگر در حال سازمان دادن خود بود و یک آرامش اجتماعی بوجود آمده بود. بخشی از خرده‌بورژوازی و چپ فکر می‌کردند که با قانونیت می‌توانند پیشرفت‌های اجتماعی و رشد کشور را پیش ببرند. و این قانونیت باعث گردیده بود که دموکراسی محترم شمرده شود و خیلی‌ها تصورشان این بود که با این شرایط دموکراتیک تغییرات اجتماعی امکانپذیر است حتی اگر این تغییرات در راستای سوسیالیسم سمت وسو می‌یافت. س: زندگی در آن سالها به چه منوالی بود؟

ج: در یک دبیرستان کاتولیک درس می‌خواندم، مدرسه‌ای که با شلاق مرا تنبیه می‌کردند. چون دانش‌آموز معترضی بودم مرا از مدرسه اخراج کردند. برای خانواده‌ام این قضیه اصلاً قابل فهم نبود و خیلی گران برایشان تمام می‌شد چرا که تمام برادرانم و بچه‌های فامیل در آن مدرسه درس می‌خواندند. من گوسفند سیاه‌ای در گله بودم چرا که در مقابل سیستم انضباطی، رقابت و همبستگی ناچیزی که در آن مدرسه وجود داشت شورش کرده بودم. پس از آن مرا به مدرسه‌های فرستادند که کشیش‌های آمریکایی شمالی در آنجا تدریس میکردند. دبیرستانی که به طبقه بورژوا تعلق داشت. کشیش‌های آمریکایی اگر چه انقلابی

نبودند ولی آدم‌های مترقی و عاطفی بودند. آنها به من کمک کردند که بیاموزم و تجربه کنم که مردم کشورم چگونه زندگی می‌کنند. در یکی از ماه‌های زمستان به یکی از مناطق فقیرنشین خارج از سانتیاگو رفتیم تا کمک‌های غذایی را میان مردم تقسیم نماییم. در آنجا با کارگری آشنا شدم که شدیداً مرا تحت‌تأثیر قرار داد. او کمونیست بود و در حمل و نقل آشغال کار می‌کرد. روزی صدایم کرد و گفت: فردا صبح زود حوالی ساعت ۶ اینجا منتظرم باش تا با یک کامیون دنبالت بیایم. او کسی بود که به من نشان داد که شیلی چیست و چگونه مردم گذران زندگی خود را در جست‌وجوی آشفالها تامین می‌کنند. جهنمی واقعی که در میان کوه آشغال درست شده بود. کندوکاو در میان زباله‌ها و جستن چیزی برای سدجوع تلاش مردمی بود که من برای اولین بار آنجا دیدم. این نبود که یک یا دو نفر را آنجا ببینی که اینگونه زندگی می‌کنند بلکه صدها انسان همراه با کودکان کوچک در آن جهنم واقعی زندگی می‌کردند.

در روابط خانوادگی‌ام با چند کوبایی که با پدرم دادوستد تجاری داشتند آشنا شدم. با وجود علاقمندی که به کاسترو پیدا کرده بودم اما مرا از کمونیست‌ها ترسانده بودند. کنجکاوسم نهایتاً به اینجا رسید که همراه یک کشتی کوبایی بعنوان زمین‌شوی راهی کوبا شدم....

س: آنوقت چند ساله بودی؟

ج: ۱۷-۱۸ سالی داشتم. در پایان دوره یکساله‌ای که در آنجا به کار کشاورزی اشتغال داشتم به من پیشنهاد کردند که در کوبا بمانم و درس را ادامه دهم. ولی نمی‌خواستم که یک انقلاب غریبه را تجربه کنم. می‌خواستم به شیلی برگردم و در آنجا انقلاب را بیاموزم.

سال ۱۹۶۲ بود که به شیلی بازگشتم. سراغ رفقای قدیمی هم مدرسه‌ای را گرفتم. می‌خواستم بدانم که آیا فرد دیگری هم وجود دارد که بخواهد همراه من انقلاب کند. اما هیچکس را موافق نیافتم و پاسخ مثبتی نیز از هیچ کس نشنیدم.

به حزب سوسیالیست پیوستم و

همکاریم را با دانشجویان سوسیالیست پی گرفتیم. من دانشجوی علوم اجتماعی و تاریخ شده بودم و در همین دوران دانشجوییم بود که با آدم‌هایی آشنا شدم که به سیاست‌های رفرمیستی و پارلمنتارستی حزب سوسیالیست انتقاد داشتند. این اشتراکات عاملی شدند تا در داخل حزب فراکسیونی به نام «جنبش انقلابی - سوسیالیستی» وجود آوریم. تصور ما این بود که بتوانیم در داخل حزب فعالیت‌های خود را ادامه داده و به گرایش اکثریت تبدیل گردیم اما واقعا در مقابل طوفان مانند تکه چوبی بودیم که توان ایستادگی نداشتیم. سال ۱۹۶۲ نزدیک می‌شد و مردم خود را برای انتخابات آماده می‌کردند. ما از حزب انشعاب کرده و این جدایی برای من در واقع انشعاب از خانواده‌ام نیز بود. روزنامه‌ها نیز بیکار نشستند و شروع به درج مطالبی پیرامون جدایی‌خواه‌زاده از حزب سوسیالیست نمودند و داغ بودن چنین اخباری نیز بخاطر کاندیدا شدن دائمی‌آلنده برای ریاست جمهوری حسابی جا باز کرده بود.

پس از جدایی از حزب به سازمان «پیشاهنگان انقلابی مارکسیست» که توسط چند نفر از رفقای قدیمی حزب کمونیست وجود آمده بود پیوستیم. ما همه از انقلاب کوبا و مبارزه «تویامارو» ها در اروگوئه متأثر بودیم. الگوی ما در مبارزه انقلابی را کاسترو، چه‌گوارا، ساندیک و مبارزه مسلحانه در اروگوئه تشکیل می‌داد. مبارزه‌های که در آن مقطع در جنگ چریک شهری اروگوئه جریان داشت نقش بسیار مهمی برای شیلی می‌توانست بازی کند چرا که بیش از نیمی از جمعیت کشور در شهرها زندگی می‌کردند و تجارب مبارزات آنها برای ما بسیار گرانبها بودند. س: در انتخابات ۱۹۶۴، دموکرات مسیحی‌ها به رهبری «فرای» به پیروزی رسیدند.

ج: بله و این جریان برای چپ‌ها گران تمام شد چرا که دموکرات مسیحی‌ها خود را تحت نام چپ به تثبیت رسانده بودند. در سال ۱۹۶۵، «میر» بنیانگذاری گردید. تعداد اعضای ما از ۵۰۰ تا ۶۰۰ نفر تجاوز نمی‌کرد آنها اکثر کسانی بودند که از جریانات مختلف جذب این پروژه شده

بودند. در این دوره، چپ سنتی نسبت به تحلیلی که از وضعیت سیاسی-اقتصادی جامعه شیلی بدست می‌داد بر این باور بود که شیلی کشوری نیمه فئودال است و بهمین جهت باید ابتدا بورژوازی ملی یک انقلاب بورژوا دموکراتیک را رهبری کند تا زمینه برای استقرار سوسیالیسم در آینده‌های دور فراهم آید. ما با این تحلیل مرزبندی داشتیم و کلاً آنرا نفی کرده و اعلام داشتیم که شیلی نه کشوری نیمه فئودال بلکه کشوری سرمایه‌داری وابسته است و از این جهت باید در تقابل با این مناسبات صراحتاً اعلام داشت: یا سرمایه‌داری، یا سوسیالیسم.

برای ما مفهوم انقلاب همیشه یک خصلت ضدسرمایه‌داری و ضدامپریالیستی داشت. در این دوره اختلافات میان شوروی و چین نیز بالا گرفته بود و بهمین خاطر در حزب کمونیست که به چینی‌ها سمپاتی بیشتری داشت انشعاب صورت گرفت و گروه وسیعی از آن بیرون آمدند. چینی‌ها در آن زمان جنگ درازمدت روستاها و محاصره شهرها و... موردی که حداقل در شیلی امکان‌پذیر نبود اما تحرک ایده آنها روی ما بی‌تأثیر نبود.

س: در سالهای اولیه بنیانگذاری «میر» چه خط مشی‌ای را در مقابل خود قرار داده بودی؟

ج: ما استراتژی واحدی نداشتیم. ما خود را با انقلاب یعنی خیزشی علیه کار سیاسی سنتی توضیح می‌دادیم. ما آزمون که انتخابات را بایکوت کردیم اما مثل بقیه نیروهای چپ در اتحادیه‌های کارگری فعال بودیم. ما خواستار سازمانی بودیم که اساس کار خود را بر یک استراتژی سیاسی - نظامی استوار سازد. پایگاه اجتماعی ما در ابتدا میان دانشجویان بود و بعدها فعالیت‌هایمان را در میان حاشیه‌نشینان، دهقانان و ساکنین مناطق فقیرنشین و ادارات گسترش دادیم.

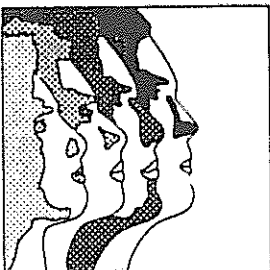
بسیاری از رفقای ما به مناطقی که سرخوستان در آنجا سکنی داشتند رفتند تا فعالیت سیاسی - اجتماعی خود را از صفر آغاز نمایند. در ۱۹۶۷ اولین کنگره خود را برگزار نمودیم و گرایش ما نقش غالب را در میان دیگر گرایش‌ها بدست آورد و «میگوتل اتریکوس» بعنوان دبیر

اول انتخاب گردید.

دومین مرحله فعالیت ما آغاز شده بود. در مرحله اول «میر» یک مجموعه از گروه‌های مختلفی بود که اعتقاد به استراتژی سیاسی - نظامی داشتند اما از سال ۱۹۶۷ به بعد ما برای استقرار نظم اجتماعی نوینی مبارزات خود را سازمان دادیم. ما همزمان با شرکت در اعتراضات توده‌ای و مبارزاتی که دهقانان مهاجر به شهرها انجام می‌دادند کار سیاسی - نظامی خود را سازماندهی می‌کردیم. فعالیت ما در میان نظامیان نیز از جمله هدف‌های ما بود که عمدتاً از کانال روابط خانوادگی صورت می‌گرفت و یکی از جالب‌ترین و در واقع خنده‌دارترین آنها نفوذ در گردان ویژه «کلاه سیاه‌ها» بود که اساساً برای مبارزه با «میر» تشکیل شده بود. (.....)

س: در مقطعی که «اتحاد خلق» و «حزب سوسیالیست» به قدرت رسیدند موضع «میر» چه بود؟

ج: ما نمی‌خواستیم که اتحاد خلق و آئنده در انتخابات پیروز گردند و این یکی از بزرگترین اشتباهاتمان بود. ما بحران عینی و ساختی را در جامعه می‌دیدیم و سرمایه داری نیز در دهه چهل و پنجاه نشان داده بود که مستاصل از پاسخگویی به مسایل اجتماعی است. می‌دیدیم که شرایط عینی برای یک مبارزه انقلابی بوجود آمده است اما تصور کاملی نداشتیم و نمی‌فهمیدیم که چطور بحران اقتصادی اجتماعی می‌بایست به یک بحران عمیق سیاسی نیز فرا رود. ما فکر می‌کردیم که بورژوازی برای تغییر در این موقعیت انقلابی به حاکمیت آئنده تن نداده و در مقابل بخواهد کاندیدای دیگری را معرفی کند و به این مسئله توجه نداشتیم که طبقات حاکم دچار انشعاب شده‌اند.... ما این که جامعه شیلی در آرزوی یک تغییر عمیق است را درک نمی‌کردیم و



بلغارستان و پیروزی نیروهای چپ

با طفره رفتن از پذیرش مسئولیت شکست انتخاباتی حزب خود اضافه کرد که پیروزی حزب سوسیالیست «گرایش طبیعی است که در بسیاری از کشورهای اروپای شرقی به گرایش مسلط بدل شده است. و بنابراین باید در جستجوی دلایل بنیادین و ساختاری این پدیده برآمد.»

اما مستقل از تمامی ارزیابی‌ها، پیروزی نیروهای چپ بلغارستان در واقع تمایل نیرومند رای‌دهندگان بلغاری را به تحول و تغییر، یعنی آنچه که در سرلوحه شعارهای انتخاباتی حزب سوسیالیست بود، را نشان داد. رهبران حزب سوسیالیست در این زمینه بارها و بارها و در جریان سخنرانی‌های انتخاباتی خویش اعلام کرده بودند که «ما تعهد می‌کنیم که بازگشتی به وضعیت گذشته در کار نخواهد بود ما سالهای تیره‌ای را پشت سر گذاشته‌ایم، ما انجام تحول و تغییر را تضمین می‌کنیم.» آینده تحولات نشان خواهد داد که نیروهای چپ تا چه حد قادرند با درس‌گیری از گذشته، این اعتماد رای‌دهندگان بلغاری را پاس داشته و آنچنان که شایسته است در راه غلبه بر بحران کشور و بهبود زندگی توده‌های مردم گام بردارند!

اختیار داشتند، تنها توانستند به ۲۵٪ آرا دست یابند. در ارزیابی از نتایج انتخابات و دلایل پیروزی چپ، «ژان ویدونوف» رهبر ۳۵ ساله حزب سوسیالیست گفت: «پیروزی در این ابعاد در ورای انتظار ما بود. انتخاب کنندگان بلغاری نشان دادند که حساسیت و علاقه‌مندی خود به آینده سیاسی کشور را از دست ندهادند و خواستار رهبرانی مسئول و لایق برای اداره امور کشور در این شرایط بحرانی می‌باشند. و اضافه کرد که «پیروزی چپ در بلغارستان در واقع جزئی از روند بازگشت نیروهای چپ در تمامی کشورهای اروپای شرقی به شمار می‌رود.» در همین باره «آنتونی تودورف»، کارشناس امور سیاسی بلغارستان، نیز در بیاناتی گفته بود که «به گمان وی این پیروزی قبل از آنکه نشان از تمایل مردم بلغارستان به بازگشت به شرایط گذشته داشته باشد، حکایت از عکس‌العمل رای‌دهندگان بلغاری نسبت به بحران اقتصادی و رشد روزافزون تخلفات و تجاوزات دارد. عکس‌العملی که با جستجوی نیروی سیاسی که نسبت به نتایج اجتماعی تحولات حساسیت بالایی داشته باشد، توأم می‌باشد.» از سوی دیگر «فیلیپ دمیتروف»، رهبر ۳۹ ساله ائتلاف نیروهای دموکراتیک، ضمن بیاناتی

با برگزاری انتخابات سراسری و آزاد بلغارستان در ۱۸ دسامبر گذشته و پیروزی قاطع نیروهای چپ و دموکراتیک بر نیروهای راست و محافظه‌کار، دور نویسی در حیات سیاسی جامعه بلغارستان آغاز گشت. با این انتخابات، که به قصد تعیین نمایندگان مجلس ملی کشور صورت می‌گرفت، بلغارستان نیز به خیل آن دسته از کشورهای بلوک شرق پیوست که با روند رویگردانی اهالی از نیروهای راست و محافظه‌کار در قدرت و حمایت از نیروهای چپ و دموکراتیک مواجه می‌باشند.

در نتیجه این انتخابات حزب سوسیالیست بلغارستان توانست با کسب حدود ۴۳٪ به اولین نیروی سیاسی کشور بدل گردد. مقایسه این نتایج با نتایج انتخابات قبلی در ۱۹۹۱، که حزب سوسیالیست تنها به ۲۳٪ آرا و به ۱۰۶ کرسی از مجموع ۲۴۰ کرسی مجلس دست یافته بود، بروشنی نشان از پیشرفت پایگاه نیروهای چپ در میان مردم دارد. در حالیکه نیروهای راست و محافظه‌کار، یعنی «ائتلاف نیروهای دموکراتیک»، که در انتخابات قبلی با کسب ۳۴٪ آرا به مقام اول دست یافته بودند و اساساً از ۵ سال پیش یعنی از مقطع بزیر کشیدن رژیم بوروکراتیک «ژیکوف» اهرم‌های اصلی قدرت را در

کنگره ۴۹ «کنگره ملی آفریقای جنوبی»

درمان و یا بازگرداندن اراضی غصب‌شده توسط سفیدپوستان به مالکین قبلی‌شان می‌فهمیدند و... اما تجربه ۷ ماه گذشته آشکارتر از هر دوره‌ای نشان می‌داد



که از نفی آپارتاید سیاسی تا نفی آپارتاید اقتصادی و اجتماعی فاصله‌ای بسیار زیاد در پیش است. عوارض ناشی از قیدوبندها و محدودیت‌های گنجانده شده از جانب حزب ناسیونال فریدریک دوکلرک در قانون اساسی موقت، قیدوبندهایی که در خدمت تضمین امتیازات اقتصادی و اجتماعی غصب شده توسط سفیدپوستان تحت رژیم آپارتاید بود، در این فاصله کوتاه به مراتب ملموس‌تر و عینی‌تر از قبل حس می‌شد. این موضوعات، از جمله مواردی بودند که در مباحث درونی کنگره، که به شکل غیرعلنی جریان یافتند، مطرح شدند، بقیه در صفحه ۲۶

گرایشات مخطف درونی آن سنگینی می‌کرد. گزارش «سریل رامافوزا»، دبیر کل به کنگره از جمله نشان از وضعیت تشکیلات «کنگره ملی» در این دوره انتقالی و کمیوهای جدی و نگران‌کننده آن داشت. وی در ارزیابی خود به صراحت مسائلی نظیر وضع اسفبار مالی تشکیلات، کمیود دیسپلین، عدم اجرای تصمیمات، فقدان بررسی دلایل اشتباهات و عدم موفقیت‌ها و عدم تنبیه مسئولین بروز آن، ساترالیسم به شدت بالایی که مانع رشد ابتکارات و خلاقیت‌ها در سطوح پایه می‌گردد، جدائی و فقدان ارتباط لازم میان رهبری و نمایندگان پارلمان و بدنه، که بر خلاف قرار قبلی هنوز موجودی اموال و دارائی‌های خویش را اعلام نکرده‌اند، و... اشاره کرد. وی ضمن برشمردن این ضعف‌ها بر ضرورت قاطع شلبه بر آنها تاکید کرد. وی در اهمیت این مسئله تا آنجا پیش رفت که گفت هرگاه این مشکلات تداوم یابند چیزی جز شکست در انتخابات سال ۹۵ نصیب «کنگره ملی آفریقا» نخواهد گشت.

موضوع دیگری که بخش وسیعی از نمایندگان بدان اشاره داشتند انتقاد از روند تحولات اخیر و بخصوص کندی‌ها و تعلل‌های موجود در پیشبرد اصلاحات و عدم بهبود سریع زندگی توده‌های وسیع مردمی بود که طی سالیان متمادی سلطه آپارتاید تقریباً همه چیز خویش را از دست داده و در محرومیت کامل به سر می‌بردند. توده وسیع محرومینی که سلب قدرت از رژیم آپارتاید و در قدرت قرار گرفتن «کنگره ملی» را به معنی اجرای بلافاصله برنامه آن در زمینه‌های کلیدی نظیر بهبود وضع مسکن، بهبود سیستم آموزش «دارو و

چهل‌ونهمین کنگره «کنگره ملی آفریقای جنوبی» در فاصله ۱۷ تا ۲۱ دسامبر گذشته در دانشگاه شهر «بلومفونتن» آفریقای جنوبی برگزار شد. دانشگاهی که ۸۲ سال پیش نیز شاهد پی‌ریزی نخستین هسته‌های تشکیلاتی کنگره ملی توسط تعدادی از رزمندگان ضد آپارتاید و مبارز راه رهایی کشور از چنگ استعمارگران بود. اما کنگره چهل‌ونهم به نسبت تمامی کنگره‌های پیشین، حتی آخرین کنگره در سال ۹۱، در شرایطی بسیار متفاوت بود که تشکیل می‌شد. در این فاصله تحولات چشمگیری در آفریقای جنوبی بوقوع پیوسته بود. این تحولات جامعه را با تکانهایی سخت مواجه ساخته و اساساً چهره سیاسی آن را دگرگون ساخته بود. رژیم سیاسی آپارتاید به گورستان تاریخ سپرده شده و بجای آن رژیمی دموکراتیک و غیرنژادی متکی بر آرا اکثریت وسیعی از اهالی و یه ریاست جمهوری نلسون ماندلا تشکیل گردیده بود. «کنگره ملی» دیگر تشکیلاتی در اپوزیسیون و مجسبه به بازوی نظامی نیرومند که برای دستیابی به اهداف دموکراتیک و رهایی‌بخش خود از تمامی اشکال مبارزه و از جمله مبارزه مسلحانه بهره می‌گرفت، نبود. برگزاری انتخابات و پیروزی چشمگیر «کنگره» و قرار گرفتن آن در قدرت، اساساً شرایط و چگونگی فعالیت آنرا دستخوش تحولات جدی ساخته بود. به تناسب این تغییر در شرایط سیاسی، تاکتیک‌ها و اشکال مبارزه بعلاوه ساختارها و روش‌های مبارزاتی آن نیز طی دوره‌ای کوتاه دگرگون گشته بود. سایه تمامی این تغییرات و دگرگونی‌های سریع در تمامی مباحث و سخنرانی‌های کنگره و برخورد میان

مکزیک در اوج بی ثباتی اقتصادی

با گذشت یکسال از قیام ارتش زاپاتیست در ایالت فقیرنشین «چیپاس» و در شرایطی که حکومت محافظه کار مکزیک کماکان در چنبره بحران ناشی از آن گرفتار و از گسترش آن به دیگر ایالات نگران است، محافظه کاران حاکم بر مکزیک با بحران حاد و تکاندهنده جدیدی مواجه شدند: بحران پولی که از ۱۹ دسامبر گذشته آغاز و ظرف تنها چند روز نرخ برابری («پزو»)، واحد پول مکزیک، را در مقابل دلار آمریکا به میزان ۶۰٪ کاهش داد!

بروز بحران پولی در این ابعاد، با توجه به عوارض سنگین آن، به یکباره پرده از اقتصاد بیمارگونه مکزیک برداشت و موجی از بی اعتمادی نسبت به سیاست‌های اقتصادی و میزان ثبات اوضاع در مکزیک را چه در سطح داخل و چه بویژه در سطح سرمایه‌های مالی بین‌المللی، که اقتصاد مکزیک در پیوند تنگاتنگ با آن قرار دارد، را دامن زد. این وضعیت به طور طبیعی موجی از نگرانی در سطح حکومت محافظه کار مکزیک و محافل ذینفع مالی دیگر، بویژه در سطح آمریکا و کانادا، آفرید. در مقابل با این وضع رئیس جمهور مکزیک، «ارنستو زدیلو»، به موازات تلاش برای جلب کمک از بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، به منظور آرام کردن اوضاع وزیر امور مالی حکومت را در ۲۹ دسامبر قربانی و از کار برکنار کرد! در حالیکه همگان می‌دانند که مشکل عمده نه ناشی از وی بلکه به سیاست گزاران کشور، از جمله رئیس جمهور کنونی که اتفاقاً قبل از قرار گرفتن در این مسئولیت در مقام وزیر امور مالی حکومت قبلی قرار داشت، برمی‌گردد. دولت‌های آمریکا و کانادا نیز که به اتفاق مکزیک توافقنامه تجارت آزاد در آمریکای شمالی را امضا کرده‌اند، ضمن حمایت همه جانبه از دولت مکزیک، به منظور جلوگیری از روند کاهش واحد

پول آن در وهله نخست ۶ میلیارد دلار وام به مکزیک پرداخت کردند. بدین ترتیب مجموعه بدهی‌های دولت مکزیک بالغ بر ۱۵۰ میلیارد دلار گردید!

اما عمق و دامنه بحران به گونه‌ای بود که هیچیک از این حمایت‌های سیاسی و مالی موثر واقع نشد و نتوانست به روند بی‌اعتمادی‌های موجود فائق آید. در این میان حتی سرمایه‌داران آمریکایی که در دخالت مستقیم کلینتون بود که بورس مکزیکی کمی، یعنی حدود ۲/۸۲ درصد افزایش یافت، اما همچنان کم نبوده و نیستند از محافل مالی بین‌المللی که با دیده شک و تردید نسبت به وعده‌های رئیس جمهور آمریکا نسبت به امکان غلبه بر این بحران در «کوتاه مدت» می‌نگرند و....

بحران کنونی که مکزیک در آن



نتیجه بحران «پزو» به دلیل حجم بیشتر سرمایه‌گذارشان به نسبت سایر محافل مالی بین‌المللی ضرورتاً بیشتری متحمل شده بودند- زبانی که بنابر مطبوعات مکزیکی بالغ بر ۱۰ میلیارد دلار میگردد- تغییری در روش برخوردشان در قبال مکزیک بروز ندادند. بمنظور تلاش بیشتر برای آرام کردن اوضاع بود که بالاخره رئیس جمهور آمریکا، بیل کلینتون، نیز در ۱۱ ژانویه مستقیماً وارد صحنه شد. وی طی مصاحبه مطبوعاتی با یادآوری «منافع استراتژیک» ایالات متحده در مکزیکی با ثبات، اعلام کرد که دولت آمریکا «به استفاده از تمامی امکانات بمنظور کمک به مکزیک برای غلبه بر فشارهای مالی کنونی‌اش، در کوتاه مدت، ادامه خواهد داد.» در پی این

غوطه می‌خورد دامنه‌اش تنها محدود به این کشور نگردیده و بنابه نظر محافل مختلف احتمالاً به کشورهای دیگر منطقه، بویژه آرژانتین و برزیل، نیز سرایت می‌کند. اقتصاد مکزیک، اقتصادی که طی سالیان متداری عرصه سیاست‌های نئولیبرالی و کانون تاخت‌وتاز سرمایه‌های بین‌المللی و بویژه آمریکایی بوده و می‌باشد، همواره بمشابه مدلی برای رشد کشورهای جهان سوم مطرح می‌گشت. محافل غربی با انگشت گذاشتن بر رشد اقتصادی مکزیک طی چندسال گذشته و پنهان نگاه داشتن اینکه این رشد به چه بهایی و در نتیجه تعمیق و گسترش تا چه حدی از تناقضات اجتماعی و اقتصادی تأمین شده است و تا چه حد دره موجود میان طبقه کارگر و دیگر اقشار حقوق‌بگیر و زحمتکش جامعه

کوبا و امید به آینده انقلاب

جامعه کوبا شرایط بسیار سخت و دشواری را از سر می‌گذراند. فشار کمیوهای داخلی، که با تشدید محاصره اقتصادی دولت آمریکا ابعادی فراگیر یافته است، به شدت بر دوش اهالی کشور سنگینی می‌کند. آنها در هر قدم از زندگی روزمره خود با این مشکلات و کمیوها و عوارض گوناگون آن مواجه و با آن دست و پنجه نرم می‌کنند. چنین است که روند ناراضی‌آلود از وضع موجود، در میان مردم، بویژه طی یکی دوساله اخیر، به شدت رویه افزایش گذاشته است و... اما برغم این همه و با وجود تمامی نگرانی‌هایی که در سطح مردم پیرامون روند انقلاب کوبا عمل می‌کند، آنها کماکان با امید به آینده می‌نگرند و ریشه اصلی این مشکلات را نه در انقلاب بلکه در عواملی دیگر جستجو می‌کنند و... این مسائل نه نتیجه گیری‌های رسمی دولت کوبا، که حاصل آخرین نظرسنجی صورت گرفته در دسامبر گذشته توسط بخش کوستاریکائی موسسه آمریکایی «گالوپیا» می‌باشد که در روزنامه «میامی هرالد» ۱۸ دسامبر، به چاپ رسیده است. بر مبنای این نظرسنجی، که در سطح ۱۰۰۲ نفر و با توافق دولت کوبا و به شرط عنوان نکردن هیچ سؤالی پیرامون «شخصیت‌ها» صورت گرفت، ۵۸٪ از کوبائیه‌ها در ارزیابی از نتایج انقلاب ۱۹۵۹ معتقدند که انقلاب برای آنها بیشتر موفقیت و دستاورد داشته است تا شکست. از نظر ۳۱٪ از آنها حادثه‌ترین مشکل کنونی جامعه کوبا اعمال محاصره اقتصادی از جانب ایالات متحده است، در حالیکه ۲۵٪ از آنها، در همین زمینه، بر کمیبود مواد غذایی و ۱۷٪ بر شرایط اقتصادی انگشت می‌گذارند. در این باره تنها ۳٪ از اهالی بر شرایط سیاسی داخلی بمشابه حادثه‌ترین مشکل تاکید دارند. علاوه بر این در حالیکه ۴۸٪ از اهالی بر آنند که مکزیکیک بهترین دوست کوبا است، ۷۷٪ از مردم آمریکا را به عنوان «بدترین دوست» کوبا ارزیابی می‌کنند.

بقیه از صفحه ۱۱
بار دیگر مسئله بازگشت

حاصل این فشارها، کاهش فعالیت پناهندگان سیاسی مخالف رژیم در خارج از کشور بوده و مستقیماً به نفع جمهوری اسلامی تمام می‌شود.

پاسخ قاطع اپوزیسیون رژیم اسلامی در مورد سیاست بازگشت، می‌تواند و می‌باید استبداد را نیز در این عرصه منزوی کرده و اتحاد و مبارزه را توسعه دهد. درعین حال این پاسخ منفی نباید همه و هرگونه بازگشتی را در برگیرد. مهاجرین سیاسی ایرانی در خارج کشور، جمع کوچکی را از مجموعه مهاجرین ایرانی تشکیل می‌دهند. بخش عمده مهاجرین بدلائل غیرسیاسی، فرار از سربازی، فشارهای فرهنگی، مذهبی، شغلی و مشکلات اقتصادی ایران را ترک کرده‌اند. حضور همین عده زیاد در خارج کشور خود بیانگر وضعیت اجتماعی - اقتصادی، سیاسی نامناسب در ایران است. ولی باید توجه داشت که این جمع رابطه خود را با ایران نه تنها همچنان حفظ کرده است، بلکه مرتب به ایران رفت و آمد می‌کند. بازگشت اینان به ایران به هیچ وجه مشابه بازگشت مهاجر سیاسی نیست و همان وزن و اهمیت سیاسی را ندارد. واقعیت ظرف همین چندسال گذشته بخوبی نشان داده است، که اولاً با وجود چند میلیون مهاجر ایرانی در خارج از کشور بازگشت چند هزار از بین آنان تأثیر چندانی در بین مهاجرین خارج از کشور نداشته و سیاستهای جلب ایرانیان خارج از کشور دولت رفسنجانی عملاً موفقیت چندانی بدست نیاورده است. ثانیاً با توجه به اوضاع بد اقتصادی و فقدان حداقل چشم‌انداز، این روند نه تنها کاهش یافته بلکه معکوس شده و امروزه نمونه‌هایی از مهاجرت‌های اقتصادی دیده شده است.

بدین ترتیب بین بازگشت نیروهای سیاسی مخالف رژیم و پناهندگان سیاسی (حتی آنانی که اکنون مدت‌هاست فعالیت سازمانی را ترک کرده‌اند) و مهاجرین عادی تفاوت جدی وجود دارد.

به همین اعتبار شیوه برخورد سازمان مجاهدین با مسئله بازگشت را نمی‌توان شیوه درستی دانست. از نظر این سازمان هر بازگشتی، به معنی تأیید جمهوری اسلامی است و از اینرو بازگشت هر ایرانی خارج از کشور را نوعی خیانت تلقی می‌کند.

اما نقطه مقابل سازمان مجاهدین، موضع شورایی عالی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

در مورد مسئله بازگشت است. در شماره ۸۹ «کار» ارگان مرکزی اکثریت سندی بنام «پیرامون بازگشت» منتشر شده است که مصوبه شورایی عالی آن سازمان است. در این سند بعد از صغری و کبری چیدنهای اولیه، بالاخره اعلام می‌دارند که «سازمان بازگشت کسانی را که خطر پیگرد هم اکنون تهدیدشان نمی‌کند را تشویق می‌کند» واضح است که منظور سازمان اکثریت، مهاجرین غیر سیاسی (سربازان فراری یا کسانی که بدلائلی غیر از فعالیت سیاسی-تشکیلاتی از ایران خارج شده‌اند) نیست. هدف این مصوبه نیروهای سیاسی است. اکثریت بخوبی میدانند کسی که از طریق سفارتخانه رژیم به ایران برگردد باید قبلاً از فعالیت سیاسی دست بردارد. اکثریت که سرشت سرکوبگرانه رژیم مستبد حاکم را پرده پوشی می‌کند، عملاً پناهنده سیاسی را خلع سلاح می‌کند. وجود پناهنده سیاسی و مبارزه سیاسی مخالف رژیم در خارج از کشور و عملاً یکی از موانع جدی بر سر راه آن جناح اکثریت است که خواهان مذاکره و گفتگو با رژیم می‌باشد. در چنین حالتی اکثریت می‌بایست به سیاست «تشویق به بازگشت» روی آورد. «تشویق به بازگشت» بی‌قید و شرط اکثریت، ادامه سیاست تسلیم طلبانه آنها است در قبال جمهوری اسلامی، این سیاست در واقع تشویق به انفعال و بی‌تفاوتی سیاسی است. اکثریت با این سیاست این توهم را دامن می‌زند که گویا رژیم تغییر کرده است و دیگر سرکوب نمی‌کند. در بهترین حالت، موقعیت تثبیت شده‌ای دارد و از جریانات سیاسی احساس خطر نمی‌کند. در چنین حالتی اکثریت، فعالین را که خواهان بازگشت هستند تک و تنها می‌کند که بهر صورت که می‌خواهند اسباب سفر خود را فراهم کنند.

این سیاست اکثریت باید قاطعانه از سوی اپوزیسیون رژیم محکوم شده و افشا و طرد شود. بازگشت فردی و پراکنده ایرانیان خارج از کشور امری است خصوصی و فردی در چارچوب شرایط زندگی هر فرد و اعتقادات و تعهدات وی. موضعگیری مثبت در مورد «سیاست بازگشت» و تبلیغ و تشویق آن از سوی هر سازمان سیاسی، امری است عام که کلیه پناهندگان سیاسی و مهاجرین ایرانی خارج از کشور را دربرمیگیرد و مستقیماً به موقعیت مبارزه اپوزیسیون در خارج ضربه زده و در راستای سیاست دولت جمهوری اسلامی است.

بقیه از صفحه ۲۴
کنگره ۴۹.....

مواردی که نلسون ماندلا نیز در سخنرانی‌اش بطور مستقیم بدانها پرداخت.

ماندلا طی سخنرانی روز شنبه، با تأکید بر درستی و صحت راه پیموده شده توسط «کنگره ملی» این پرسش را مطرح کرد که «آیا امکانات و مواضع کنونی ما امکان دستیابی به تحول اساسی که قولش را داده‌ایم را می‌دهد؟» وی سپس بنابه روش رادیکال خویش که از طرح هیچ مسئله‌ای ظرفه نرفته و بطور مستقیم و رودرو به سراغ پرسش‌ها می‌رود، به انتقاداتی پرداخت که نمایندگان ناراضی از کندی روند تحولات و نگران از تداوم امتیازات برای اقلیت سفیدپوست جامعه، مطرح کرده بودند. وی به همراه توضیحاتی از توافقنامه امضا شده با حزب ناسیونال و قانون اساسی موقت دفاع کرده و آنرا امری ناگزیر و منعکس کننده مرحله کنونی مبارزه و چگونگی تعادل قوا دانست. وی گفت همکاری با این نیرو برای رهبری تحول در کشور، تحولی که از دو سو یعنی چپ افراطی و راست افراطی تهدید می‌شود، ضرورت داشته است و همین تهدیدات و نگرانی‌هاست که حضور و وجود موقتی حکومت وحدت ملی را ناگزیر می‌سازد. وی در ادامه اضافه کرد که باید صادق باشیم و بپذیریم که در صورت بهره‌مند شدن گروه بیشتری از نتایج این تحولات، رضایت ما نیز تامین می‌شود. بپذیریم که برای به اجرا در آمدن یک رشته تصمیمات دقت زیادی صرف شد که ضرورت نداشت. او بدین ترتیب وجود ناراضی‌تری را موجه شمرد و بر ضرورت توجه بیشتر و موثرتر حکومت بر خواسته‌های مردم تأکید نمود. وی با گوشزد کردن ناکافی بودن اقدامات انجام شده توسط حکومت گفت وظیفه فراروی حکومت، بمراتب حساس‌تر و پیچیده‌تر از آنی بود که قبلاً تصور می‌کردیم. او در سخنرانی پایانی خویش وجود روحیات عمیق وحدت‌طلبانه در سطح نمایندگان را، که در سراسر فضای کنگره موج می‌زد، ستود.

در مورد رهبری جدید «کنگره ملی آفریقا» تعداد اعضای کمیته اجرایی بمثابه عالی‌ترین ارگان تشکیلات در فاصله کنگره‌ها از ۵۰ به ۶۰ افزایش یافت و ترکیب جدید آن از لحاظ متوسط سنی از ترکیب سابق جوانتر شد. نلسون ماندلا، سمبل مبارزه ضدآپارتاید، همانطور که واضح بود به ریاست حزب برگزیده شد. مسئولیت معاونت وی در «کنگره ملی» که قبلاً برعهده والتر سیسولو، مبارز کهنسال و ۸۲ ساله بود که بعلمت کهولت از این مسئولیت کناره‌گیری کرد، برعهده «تابومیکی» گذاشته شد. و مسئولیت دبیر کلی «کنگره ملی آفریقا» نیز به «سریل رامافوزا» واگذار گردید.

سالگرد تشکیل جمهوری خودمختار کردستان گرامی باد

«دوری بندان» (دوم بهمن) سالگرد تشکیل جمهوری خودمختار کردستان بریاست قاضی محمد، پیشوای حزب دمکرات کردستان ایران است. ۴۹ سال پیش، در چنین روزی، در مهاباد با حضور توده‌ها و روشنفکران مترقی که علیه ستم ملی و برای آزادی و خودمختاری کردستان مبارزه میکردند، تشکیل جمهوری خودمختار کردستان ایران اعلام شد.

ایجاد جمهوری کردستان ایران، نشان بلوغ ملی خلق کرد ایران بود. خلق کرد به آن مرحله از بلوغ رسیده بود که حق تعیین سرنوشت خود را مطالبه و در شرایط مساعدی به اقدام سیاسی مقتضی دست یازد. از سوی دیگر ایجاد این جمهوری و محتوای آن بروشنی همپیوندی خلق کرد با سایر خلقهای ایران را در ایجاد جامعه‌ای دموکراتیک به نمایش گذاشت.

دستاوردهای جمهوری کردستان ایران در دوره حیاتش، حقانیت آزادی ملی و مبارزه در این راه را بیش از پیش برای مردم کرد اثبات نمود. کرد در نظام رضا شاه نمی‌توانست زبان مادری خود را در روابط اجتماعی مورد استفاده قرار دهد. بعد از ایجاد جمهوری کردستان، خواندن بزبان کردی و آموزش این زبان رسمی شد. در عرصه فرهنگ، نشریات، روزنامه، تئاتر، سینما و تاسیس فرهنگستان کردی گامهای مثبت و ارزنده‌ای برداشته شد. در جمهوری کردستان، وضع اقتصادی با برقراری مراودات بازرگانی با اتحاد شوروی، گشایش یافته بود. در زمینه سیاسی، آزادی عقیده، بیان و اجتماعات برقرار بود. علاوه بر این بخصوص باید بر امنیت حاکم بر کردستان خودمختار اشاره داشت که بویژه عنصری مهم برای حکومت نوپای کردستان که دارای دشمنان متعددی بود به شمار می‌رفت. اقدامات جمهوری کردستان تأثیر عمیقی بر خلق کرد ایران داشت. عمر جمهوری کردستان ایران بیش از یازده سال طول نکشید. رژیم شاه و امپریالیست‌های انگلیس و آمریکا به همراه سران ارتجاع محلی، جمهوری کردستان ایران و اصلاحات آنرا تهدیدی علیه خود بحساب می‌آوردند. ارتجاع به تدارک قوا و توطئه مبادرت جست و سرانجام در آذرماه ۱۳۲۵ با یورش سنگین و گسترده علیه خلق کرد به سرکوب جنبش ملی مبادرت و جمهوری کردستان را نابود کرد. قاضی محمد، سیف قاضی و صدر قاضی در دادگاهی نظامی در مهاباد بصورت سری محاکمه و به مرگ محکوم شدند که مدتی بعد نیز به شهادت رسیدند. برای ارتجاع قضایا خاتمه یافت. اما واقعیات مبارزه و حیات خلق کرد و سازمانهای سیاسی آن، از جمله حزب دمکرات کردستان ایران بعنوان نیروی عمده موجود در این جنبش گواه آن هستند که آرمان آزادی خلق کرد پابرجاست و مبارزه در راه آن مبارزه‌ای حق طلبانه است که از بطن زندگی این خلق مبارز ریشه میگیرد. این مبارزه بی‌تردید به مقصود خود که برسمیت شناختن حق ملت کرد در تعیین سرنوشت خویش و دمکراسی برای ایران - خودمختاری برای کردستان است نائل می‌آید.

سالگرد کشتار رهبران خلق ترکمن

ترور رهبران شوراهای خلق ترکمن، در ۲۹ بهمن ۵۸، از آن رو حائز اهمیت است که با این ترور در واقع رژیم جمهوری اسلامی سرنوشت جنبش شورائی در ترکمن صحرا را رقم زد. جنبش شورائی در ترکمن صحرا که با مصادره املاک زمینداران بزرگ و مزارع تحت کشت صنعتی، سیستم جدیدی را در ترکمن صحرا و از طریق فعال نمودن مردم در اداره امور خود ایجاد نموده بود، هم چنین مسأله ملی را در پیوند مستقیم با جنبش اجتماعی قرار داده بود، یکی از تجارب غنی نه فقط تاریخ مبارزات خلق ترکمن، بلکه جنبش مردمی در کشور ما بود. این جنبش از همان بدو موجودیت خود خارجشم جمهوری اسلامی بود و به همین دلیل نیز رژیم با ترور رهبران شوراهای، در واقع راه را برای یورش گسترده بر این جنبش و سرکوب خلق ترکمن هموار ساخت و به یک دوران پربار در مبارزات اجتماعی مردم ترکمن صحرا نقطه پایان گذاشت.

با خوانندگان و همکاران «اتحاد کار»

ر.بهرام - ریچموند - کانادا

با سلام، طرح آرم تهیه شده از جانب شما به دست ما رسید و در اختیار مسئولین مربوطه قرار گرفت. موفق باشید.
ر.مشتاق

پیشنهادات مسئولان شما جهت ارتقا نشریه اتحاد کار بدست تحریریه رسید. تا آنجا که بتوانیم و امکانات ما اجازه دهد در راستای تحقق آنها می‌کوشیم. با تشکر و به امید تداوم برخوردهای فعال شما
ر.نرگس - آلمان

مقاله «سند بی تفسیر» پیرامون وضعیت زنان در ایران و نحوه برخورد «اسلام گرایان» با آن به دستمان رسیده است. از بخشی از این مقالات، در ارتباط با مطالبی که برای گرامیداشت روز جهانی زن تهیه خواهیم کرد، استفاده خواهد شد. با تشکر از همکاری و ادامه همکاریتان در این زمینه که مورد علاقه خودتان نیز هست. اگر خودتان بتوانید با استفاده از منابع و اطلاعات موجود، گزارشها و مقالات تحلیلی تهیه و ارسال کنید، خیلی مفید خواهد بود.
ر.ص. کانادا

خبرهای ارسالی شما واصل شد. همچنین بریده‌هایی از نشریات منتشر شده در کانادا به دست تحریریه رسید که خیلی از شما متشکریم و جهت استفاده در اختیار رفقا قرار گرفت. اگر بتوانید چکیده‌ای از اخبار و فعالیتهای نهادهای دموکراتیک و ترقیخواه ایرانی را در ارتباط با ایران و یا فعالیتهای جاری در آنجا، تهیه و برایمان ارسال کنید، بنظر ما قابل استفاده و مفیدتر خواهد بود.

وخامت اوضاع پناهجویان ایرانی در ترکیه

شماره ۱۰

بهمن ۱۳۷۳

ژانویه ۱۹۹۴

ETEHADE KAR
JANUARY 1995
VOL. NO. 10

بها معادل:

۳ مارک آلمان

۱۰ فرانک فرانسه

نامه های خود را به
آدرسهای زیر، از یکی از
کشورهای خارج برای ما
پست کنید.

آدرس آلمان:

POSTFACH 150106
10663 BERLIN
GERMANY

آدرس اطریش:

POSTFACH 359
A 1060 WIEN
AUSTRIA

آدرس فرانسه:

HABIS K BP 162
9400S CRETEIL
CEDEX FRANCE

آدرس نروژ:

POST BOKS 6505
RODELO KKA
0501 OSLO 5
NORWAY

شماره فاکس سازمان:

49-2241318853

احضار و به آنها اعلام شده که چون شما همه «حقایق» را به پلیس نگفته اید، وزارت کشور ترکیه به ما خبر داده است که قصد «دیسپورت» شما را دارد. در برابر اعتراضات و سئوالات مکرر پناهجویان درباره این که چه تضمینی وجود دارد که ما با ارائه واقعیات و اطلاعات مربوط به زندگی و فعالیتهای سیاسی مان در ایران به پلیس ترکیه، امنیت جانی داشته باشیم، پاسخ مسئولان «دفتر» سازمان ملل فقط اینست که ما نمی توانیم تضمینی به شما بدهیم ولی پلیس به ما قول داده است که امنیت شما را حفظ کند؛ در حالی که تا به حال تعداد قابل توجهی از مهاجران و پناهندگان سیاسی ایرانی در این کشور ترور شده اند.

از سوی دیگر، تشدید فشارهای مالی و افزایش سرسام آور هزینه های زندگی در این کشور، شرایط زندگی را بر انبوه مهاجران و پناهجویان ایرانی که به واسطه وضعیت وضعیت حاکم بر میهن ما روز بروز هم بر تعدادشان افزوده می شود، فوق العاده دشوار ساخته است. مصاحبه هایی که در فواصل طولانی توسط «دفتر» سازمان ملل انجام می شود، دریافت پاسخ آنها ماهها به طول می انجامد، اغلب پناهجویان بیش از یکسال، و حتی دو سال، در سرگردانی و بلاتکلیفی به سر می برند و یا پاسخ «ردی» گرفته و از همان حداقل کمک های مالی «دفتر» پناهندگان هم محروم می مانند. چنان که از ماه ژوئیه تا پایان سال گذشته میلادی، که تعداد زیادی متقاضی پناهندگی به «دفتر» مراجعه کرده اند، غالباً پاسخی نگرفته اند، تعداد قابل توجهی جواب «عدم پذیرش» گرفته اند و فقط چند نفر موفق به دریافت «پذیرش» شده اند. این قبیل فشارها و محرومیت های فزاینده در کنار وضعیت نگران کننده عدم تامین جانی و خطرات اخراج و تحویل به رژیم ایران شرایط بسیار طاقت فرسایی را بر انبوهی از هم میهنان ما در ترکیه تحمیل کرده است.

در برابر چنین وضعیت نگران کننده ای که گریبانگیر مهاجران و پناهجویان ایرانی در ترکیه شده است، ضروری است که همه نیروها و جریانات سیاسی ترقیخواه و مدافع حقوق انسانها و همه نهادها و مراجع دموکراتیک، اقدامات و اعتراضات خودشان را در این زمینه هماهنگ کرده و برای تامین امنیت جانی و بهبود وضع زندگانی آنها تلاش کنند.

در همین رابطه، سازمان ما اعتراض و درخواست خود را در این باره اخیراً یکبار دیگر به کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل در ژنو، و شعبات آن در کشورهای اروپایی، به سازمان «عفو بین الملل» و برخی مراجع بین المللی دیگر ارسال داشته است.

در پی اعلام و اجرای رسمی و غیررسمی مقررات جدید در مورد پناهجویان و مهاجران ایرانی در ترکیه وضعیت نگران کننده ای بر گروه انبوه پناهجویان حاکم گردیده و نه فقط شرایط زندگی آنها باز هم سخت تر گشته بلکه جان آنان نیز در معرض خطرات جدی قرار گرفته است.

از چند ماه پیش، مسئولان «دفتر پناهندگان سازمان ملل» در ترکیه اعلام کرده اند که پذیرش پناهندگان سیاسی در اختیار مذاکرات امنیتی و پلیسی دولت ترکیه است و در «صلاحیت» آنهاست که پذیرش یا عدم پذیرش پناهندگان را اعلام دارند؛ طبق این مقررات جدید، عملاً «دفتر پناهندگان» مسئولیت های خود را به برخی امور مالی و یا اندکی خدمات درمانی تقلیل داده است. وقتی که پناهجویان، پس از ماهها انتظار و معطلی، به «دفتر» مراجعه می کنند و می پرسند که چرا تکلیف شان را روشن نمی سازند، پاسخ می شنوند که بایستی وزارت کشور و پلیس ترکیه اسامی شما را اعلام کنند که آیا به عنوان پناهنده شناخته شده اید یا نه؟ در غیر این صورت کاری از دست ما ساخته نیست؛ و در مقابل اصرار مراجعه کنندگان، آنها را حواله می دهند که بروید از ادارات پلیس جویان را بگیرید!

در موارد بسیاری، هنگام مصاحبه پناهجویان در «دفتر» و یا در موقع ملاقات با هیات های اعزامی «دفتر» به شهرستانها، مسئولان این «دفتر» اعلام داشته اند که بعد از این بایستی معرفی نامه و تأییدیه ها از طرف سازمانهای سیاسی و مراجع و نهادهای دموکراتیک در مورد متقاضیان پناهندگی مستقیماً به پلیس ترکیه ارسال گردد. در حال حاضر، موقع مصاحبه با پناهجویان، کتبا از آنها تعهد گرفته می شود که تمامی اطلاعات و واقعیات مربوط به پرونده خودشان را به پلیس ترکیه بگویند. البته مسئولان «دفتر» می گویند که این تعهد «اجباری» نیست، ولی باز هم تأکید می کنند که اگر شما تعهد ندهید و تمامی اطلاعاتتان را به پلیس نگویند، هنگام بروز «مشکلات» کمکی از دست ما ساخته نیست! این گونه مقررات و فشارها بر متقاضیان پناهندگی، در حالی صورت می گیرد که خود مسئولان «دفتر» سازمان ملل هم بخوبی می دانند که روابط نزدیکی در زمینه های پلیسی و امنیتی بین رژیم های ایران و ترکیه وجود دارد و هر دو رژیم در جهت سرکوب مخالفان شان با یکدیگر همکاری می کنند و موارد متعددی از اخراج و تحویل پناهجویان و مهاجران ایرانی تاکنون توسط حکومت ترکیه انجام گرفته است.

در ماه نوامبر گذشته، هیجده نفر از پناهندگان پذیرفته شده از جانب «دفتر» که حتی قبولی سفارتخانه کشورهای مختلف را هم دارند، از طرف مسئولان «دفتر»